



ششصد و پنجاه و یکمین شماره

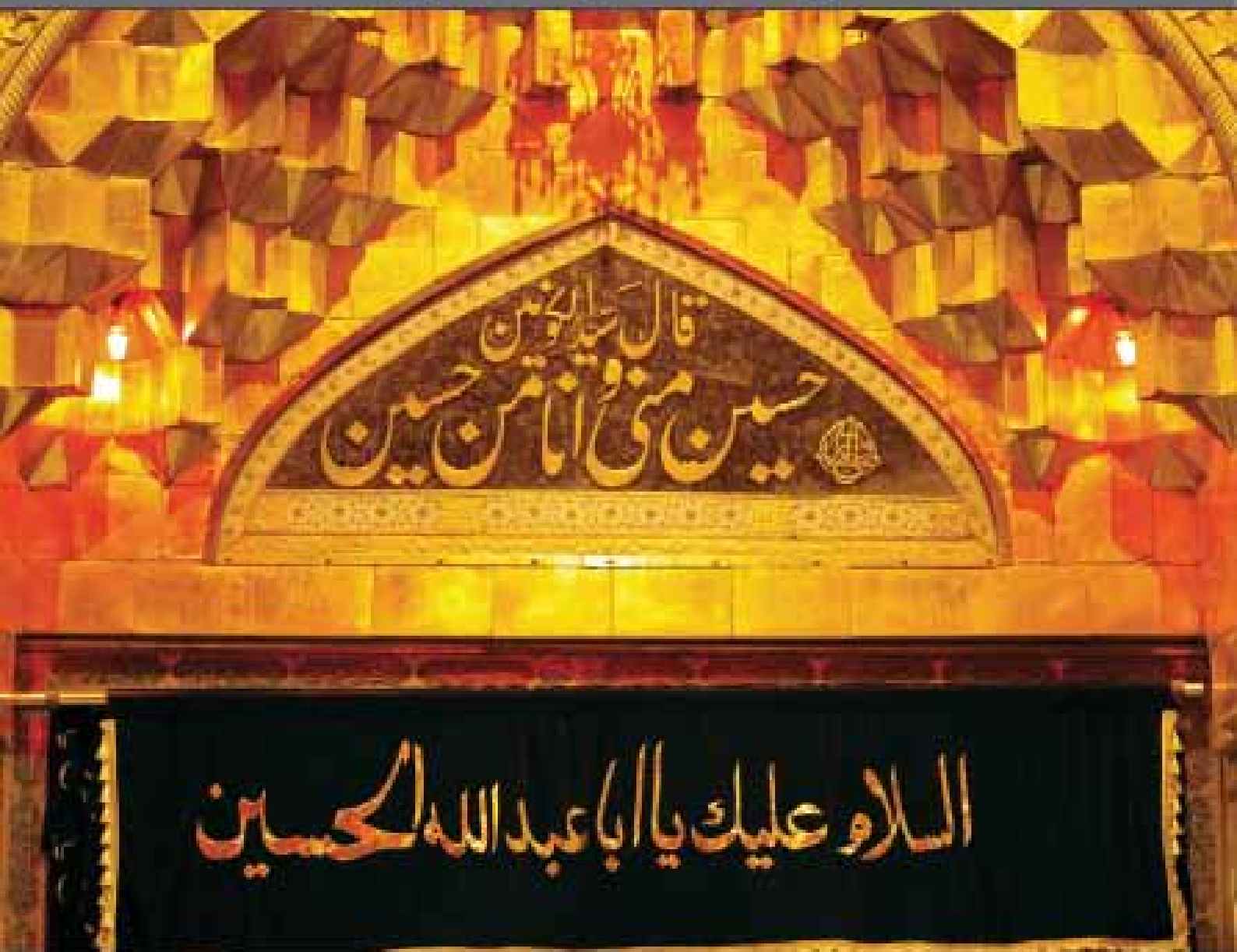
ویژه نامه صبح دهه اول محرم
محرم ۱۴۲۲ - آذر ۱۳۹۰

در این ویژه نامه:
تاریخ، پیامدها و حوادث جلسه صبح محرم
بایسته‌های علمی و فرهنگی جلسات مذهبی
تأثیرات جلسه صبح محرم در جامعه مذهبی
آثار متقابل جلسه و جبهه



پيامبر اکرم ﷺ

من از شهر هشتم و شهر ۱۲ از من



ویژه نامه صبح محرم ۱۳۹۰

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ ، لَقَدْ عَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ وَجَلَّتِ الرَّزِيَّةُ بِكَ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ .
سلام بر تو ای ولی خدا و پسر ولی خدا. چه قدر به واسطه ظلم و ستم های امت به وجود مبارکت، عزاداری و مصیبت
بزرگ و غم و اندوه بر ما شیعیان و (بلکه) بر جمیع مسلمانان وارد آمد.



◀ ویژه نامه صبح دهه اول محرم ۱۴۳۲ / آذر ۱۳۹۰
 ◀ زیر نظر: واحد فرهنگی ستاد برگزاری مراسم صبح دهه اول محرم
 ◀ به کوشش: مصطفی عابدی
 ◀ صفحه آرایی: سید مهدی حسینی



سامانه تلفنی ۷۷۳۰۳۵۷ - ۷۷۳۵۱۰۲۵۱
 منتظر شنیدن پیام‌ها، انتقادات و
 پیشنهادهای شما عزیزان می‌باشد.

▲ سخنرانی حضرت استاد انصاریان/ سال ۱۳۴۹



تلفن: ۷۷۳۳۹۰ - ۷۷۳۵۳۵۷ - ۷۷۳۵۱۰۲۵۱ ● سامانه پیامک: ۳۰۰۱۴۸۱ ● نشانی: قم، خیابان دورشهر، کوچه شماره ۱۹، پلاک ۲۷ دارالعرفان ● www.erfan.ir ● info@erfan.ir

◀ **کشتی نجات**، دست یاری تمامی خادمین و مشتاقان را در جهت نشر فرهنگ معارف اهل بیت 8 به گرمی می‌فشارد.
 ◀ خطرات و نقل‌های مستقیم عزیزان شرکت‌کننده در این جلسه از نظر **کشتی نجات** بسیار ارزشمند است.
 ◀ تصاویر و عکس‌های مرتبط با جلسه صبح اول محرم، گنجینه‌ای ارزشمندی است که جز با همکاری شما عزیزان، تحقق پیدا نخواهد کرد.
 ◀ پیشنهادهای، انتقادات و دیدگاه‌هایتان را از جان و دل خریداریم. ◀ هرگونه نقل و برداشت از مطالب **کشتی نجات** با ذکر منبع بلامانع است.



سخن اول

منشور حاضر چکامه ای است مختصر از آثار بی پایان محفل معنوی مولی الکونین، واسطه فیض حضرت حق، حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فداه در دهه اول محرم که طی سی سال در مسجد جامع و مسجد سید عزیزالله بازار تهران با محوریت عالم ربانی و عارف گرانقدر حضرت استاد حسین انصاریان برگزار می شده است.

فرهیختگان ارجمندی که مقالات یا مصاحبه های آن ها در این مجموعه آمده است خود از اصحاب این مجلس هستند و آثار علمی و معنوی آن را در زندگی شخصی و آثار اجتماعی آن را در زندگی عموم مردم لمس نموده اند. در این اثر سعی شده است تاریخ شفاهی این بزم معنوی و آثار فرهنگی آن جلسه و اندیشه های مؤسس آن از زبان اهالی فرهنگ و مذهب ارائه گردد. امید آن که این عمل اندک خدمتی ناچیز به درگاه حضرت ارباب به شمار آید.

واحد فرهنگی ستاد برگزاری مراسم صبح دهه اول محرم
حسینییه هدایت



۱۰۴



۹۶



۸۸

۴ کتابخانه آثار علامه آیت الله العظمی انصاریان

۴ آثار علمی و فرهنگی در زمینه حسینی
استاد حمیدرضا مطهری



تکنگاره‌هایی از تاریخ برگزاری جلسات صبح دهه اول محرم

◀ حجت الاسلام والمسلمین محمد انصاریان



حضور این سخنران ۲۵ ساله در آن جلسه با توجه به تسلطی که ایشان در بیان معارف الهیه و ذکر مصیبت حضرت اباعبدالله داشته، باعث شد جمعیت کثیری در ساعت مقرر از اقصی نقاط تهران و اطراف تهران در مسجد بزازها حضور یابند. بگونه‌ای شد که کثرت جمعیت شیفتگان، جلسه مستقل حیاط را تعطیل کرده و از آن سال دو جلسه درهم ادغام شود. با توجه به نیازی که در آن سالها احساس می‌شد منبر ایشان تبدیل شد به پاسخ‌های منطقی و علمی به نظریات مرحوم دکتر شریعتی، پاسخ‌هایی که همراه با تعقل و منطق بود که بعدها خود دکتر، در یکی از جلسات سخنرانی خود که بعدها منتشر شد از نحوه مناظره استاد با ایشان تشکر نمود. اطلاعات من از آن جلسه منحصر به خاطراتی است که خود استاد پیرامون آن جلسه و گریه پرشور مستمعین هنگام ذکر مصیبت بیان فرمودند و از شرکت‌کنندگان در آن جلسه مرحوم آیت الله

العظمی سید احمد خوانساری و سایر علما و معنویین تهران را می‌توان نام برد. من خود بعدها افرادی را ملاقات کردم که برای من تعریف کردند که از کرج، از شهریار و اطراف برای شرکت در آن جلسه می‌آمدند. از حال و هوای آن جلسه عالم بزرگوار جناب حجت الاسلام و المسلمین کازرونی در سخنرانی مراسم ختم مرحوم پدر استاد فرمودند: من خودم در سنین جوانی در آن جلسه شرکت داشتم که بحث معاد توسط استاد انصاریان مطرح بود و یکی از حضار صیحه‌ای زد و از هوش رفت.

و در همان مکان بانک ملی تأسیس گردید و از روز اول محرم زن و مرد، بزرگ و کوچک، فقیر و دارا رخت عزا برتن می‌کردند و در ایام عزاداری بیشتر اوقات خود را صرف عزاداری سالار شهیدان می‌نمودند. از دیگر محافلی که در بازار تهران در آن امکنه اقامه عزا می‌شد می‌توان به مسجد امام (سلطانی)، مسجد سیدعزیزالله، مسجد آذربایجانیه، مسجد ملک، مسجد میرزا موسی (بزازها)، امامزاده زید بازار و مسجد جامع بازار اشاره نمود. در سالهای منتهی به پیروزی انقلاب یکی از پرشورترین جلسات بازار در مسجد میرزا موسی (بزازها) برپا بود. این جلسه که سابقه بیش از یکصدساله در اقامه عزای سیدالشهداء دارد، از طلوع آفتاب تا اذان ظهر پیوسته ادامه داشته، وعاظ و مادحین در دو قسمت حیاط و شبستان بصورت مجزا این محفل پرشور را اداره می‌کردند.

با توجه به حساسیت ویژه‌ای که کارگردانان آن جلسه در روزگار گذشته در دعوت از سخنرانان و مادحین داشتند، سعی بلیغ داشته که افرادی را به آن جلسه دعوت کنند که سود بیشتری برای مستمعین داشته باشد.

در سال ۱۳۴۸ شمسی از والد مکرم حضرت استاد حسین انصاریان دام عزه دعوت به عمل آمد که ساعت ۱۰ صبح در مسجد بزازها سخنرانی نماید؛

حجت الاسلام و المسلمین محمد انصاریان دانش آموخته‌ی حوزه علمیه می‌باشند وی تحصیل خود را در مدرسه‌ی قائم چیت‌ر تهران آغاز نموده و سپس به مدرسه آیت الله مجتهدی رفت. وی پس از اتمام لمعتین جهت تکمیل تحصیلات به حوزه‌ی علمیه قم آمد و دروس سطح را به پایان رساند و در دروس خارج آیات عظام فاضل لنکرانی و حاج شیخ جواد تبریزی (رحمه‌الله‌علیهما) شرکت نموده است. حجت الاسلام و المسلمین انصاریان همچنین در دروس خارج آیت الله سید علی محقق داماد حضور داشته و از ایشان بهره‌های علمی فراوانی برده است. وی هم اکنون از شاگردان آیت‌الله العظمی وحید خراسانی و آیت‌الله سید محمود هاشمی‌شاهرودی است و دروس فلسفه را محضر والد معظم خود استفاده نموده است و در حوزه علمیه مشغول تدریس می‌باشد.

محرم آمد و عیدم عزا شد
حسینم وارد کرب و بلا شد
شعاری که از قرون متمادی، معمول و مرسوم کودکان تهران بوده است که از اواسط ماه ذی الحجه الحرام کودکان با علامت‌ها و بیرق‌های ساخت خودشان در کوچه‌های محلشان به راه می‌افتادند و نزدیک شدن ماه محرم را به مردم شهر گوشزد می‌کردند.

مردم، مساجد و تکایا و حسینیه‌ها را هم همزمان با ندای اطفال پاک‌سرشت آماده عزاداری ماه محرم می‌نمودند. بنابر شواهد تاریخی در تهران قدیم، مهمترین کانون عزاداری در منطقه بازار تهران برپا می‌شده است.

یکی از مهمترین جلسات تهران آن روزگار در تکیه دولت برپا می‌شده است که متأسفانه این بنای تاریخی در زمان پهلوی اول تخریب گردید

کشتی نجات

ویژنامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۸

آذرماه ۱۳۹۰



مسجد امام (ره)



عزاداری سنتی



مسجد جامع

از روز اول محرم خیل مشتاقان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به سمت مسجد جامع بازار آمدند و در آن سال استاد بحث لقاء الله را به مدت ۱۱ روز مطرح کردند.

عالم بزرگوار حضرت حجت الاسلام و المسلمین معاونیان نقل می کردند و می فرمودند: من در آن سالها تازه ازدواج کرده بودم اما به جهت شرکت در این جلسه تنها از مشهد به تهران آمده بودم روزی کمی دیرتر به مجلس آمدم اما جایی برای نشستن پیدا نکردم و همواره از شور حاکم بر جلسه مطالبی را نقل کردند و فرمودند: بعدها به همین سبک در مشهد جلسه ای را تأسیس نمودم که یادآور همان سوز و گداز حاکم بر مسجد جامع بود. ما اطلاع نداریم چه بزرگان و شخصیت هایی در آن جلسه شرکت می کردند و چه تعداد جلسه در ایران سبک و سیاق مسجد جامع را الگو قرار دادند. هیچ کس اطلاع ندارد چه تعداد از بچه های مسجد جامع در جبهه ها شهید شدند اما آنچه که ما می دانیم نوار این جلسات به سرعت در جبهه های نبرد پخش می شد و به رزمندگان اسلام نیروی مضاعفی را انتقال می داد.

به یاد دارم رزمندگان زیادی این دهه را از جبهه مرخصی می گرفتند و در این جلسه شرکت می کردند.

به یاد دارم ورودی شبستان اصلی مسجد جامع به هنگام شور حسینی پذیرای عاشقانی بود که بی هوش بروی زمین افتاده بودند و همین که به هوش می آمدند به سرعت خود را به حلقه سینه زنی می رساندند که به دور شبستان می گشتند و سینه می زدند.

به طور یقین بعد از گذشتن ۳ دهه از برنامه

انقلاب را به برکت حضرت سیدالشهداء و قیام ایشان و مجالس آن حضرت دانستند و بیان کردند: ما هر چه داریم از محرم و صفر است و اصرار داشتند که مجالس سنتی به همان شکل سابق برپا شود.

در آن مقطع استاد به جز منابر معمول خود جلسه ای خصوصی که به همراه حدود ۲۰ نفر از دوستانشان برگزار می شد داشتند که در شب های سه شنبه برگزار می شد. ایشان پس از مشورت با دوستانشان به این نتیجه رسیدند که یکی از کانون های عزاداری سنتی، بازار تهران می باشد بنابر این براساس وظیفه ای که در برابر روشنفکران احساس می شد، تصمیم گرفتند از روز اول محرم تا روز یازدهم، این ۲۰ نفر به مسجد جامع بازار بروند و در آنجا محفل عزاداری برپا کنند. روز اول محرم ۱۳۶۱ شمسی فرارسید طبق وعده همگی ۷ صبح به شبستان مسجد جامع رفته آقای حاج حسین عطری نژاد که سالها بود در جلسات تهران مسأله شرعی می گفت چند مسأله بیان کرد و سپس حاج مرتضی طاهری به مداحی پرداخت و سپس استاد در حالی که بروی زمین نشسته بود سخنرانی را آغاز کرد و بعد از ایشان آقای حاج منصور ارضی و سپس حاج محسن طاهری برای آن جمع اندک به مداحی پرداختند. اما هیچ کدام این جمع تصور نمی کردند به سرعت بر افراد جلسه افزوده شود تا جایی که روز هفتم ساعت ۷ در کل مسجد برای حتی ۱ نفر جای نشستن پیدا نمی شد. سال ۱۳۶۱ سپری شد و افسوس که از آن سال نواری ضبط نشد.

مجلس دهان به دهان چرخید و محرم سال ۱۳۶۲ از راه فرا می رسید این بار نه از روز هفتم بلکه

جلسه شرکت داشتیم که بحث معاد توسط استاد انصاریان مطرح بود و یکی از حضار صبحه ای زد و از هوش رفت. حضور استاد در این جلسه تا سالهای منتهی به پیروزی انقلاب ادامه یافت.

بعد از پیروزی انقلاب عده ای از به اصطلاح روشنفکر، این شبیه را مطرح کردند که هم اکنون که به پیروزی رسیدیم نیازی به برپایی چنین جلساتی نمی باشد. چرا که ما به هدف خود نائل آمدیم اما بر اثر شور حاکم از پیروزی، عده ای فریب این سخنان و شبهات را خوردند و احساس می شد جلسات سنتی رونق خود را کم کم از دست می دهد و جای خود را به میتینگ های روشنفکران و اتباع آنها می دهد.

اینجا بود که مرحوم امام (ره) این خطر را به خوبی دریافتند و در سخنرانی های خود تمام دستاوردهای



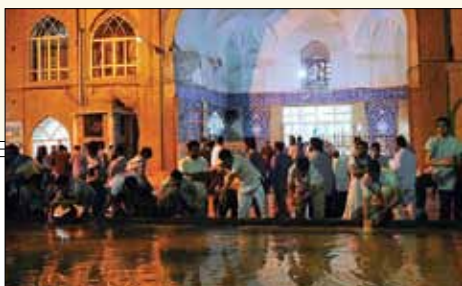
آیت الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری (اعلی الله مقامه الشریف)

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰



مسجد جامع



مسجد جامع



عزاداری سنتی

ایشان پس از مشورت با دوستانشان نظر آنها را پسندید و جلسه را به حسینیه هدایت منتقل نمودند. امیدواریم که در این حسینیه هم مانند سابق شاهد شور و حضور عزیزان باشیم.

یک خانه قدیمی مربوط به یکصد سال پیش در یکی از محله های فقیرنشین کاشان روبرو شدند و وقتی سراغ موسس و بنیانگذار جلسه را گرفتند با کمال تعجب پیرزن دلاکی را مشاهده کردند که فرزندانش جلسه را برپا کرده بودند.

دوستان ایشان از کاشان برگشته و مشاهدات خود را برای مردمی که تحت تاثیر شایعات واقع شده بودند را بیان کردند. مجلس کاشان شب عاشورا تمام شد اما استاد به هر زحمتی که بود صبح عاشورا خود را به مسجد جامع رساند.

مردم که حال وخیم جسمانی او را مشاهده کردند با اشک چشم از او حلاکت طلبیدند و آن بزرگوار بر روی منبر به خونی که در عاشورا از گلوئی سیدالشهداء بر روی زمین کربلا ریخته شد قسم یاد کرد که من همه را حلال کردم!

این جلسه تا سال ۱۳۷۶ در مسجد جامع برگزار شد اما در سال ۷۷ به جهت اختلاف نظری که استاد با گردانندگان مسجد جامع بر سر نحوه اداره جلسه داشتند تصمیم گرفتند جلسه را به مسجد سیدعزیزالله بازار منتقل نمایند. جلسه از سال ۷۷ تا سال ۸۹ در مسجد سید عزیزالله برگزار شد. این جلسه مانند مسجد جامع شاهد حضور خیل مشتاقان بود که با اشک چشم و گریه برای اباعبدالله الحسین علیه السلام در جلسه حاضر بودند.

در سال ۱۳۸۹ دوستان این جلسه که ۳۰ سال سابقه حضور در این مراسم را داشتند از ایشان تقاضا کردند به جهت کمبود امکانات جلسه در بازار و مشکلات حمل و نقل مخصوصاً برای بانوان و سالخوردهگان جلسه را به حسینیه هدایت در میدان قیام منتقل نمایند که

مسجد جامع هیچ جلسه ای در تهران نظیر آن نوع از عزاداری را بخود ندیده است. من خود به کرات مسئولین متدین از نظام جمهوری اسلامی در ایران و در خارج را دیدم که می گفتند ما از حیث دینی تربیت شده آن جلسه هستیم شعاع تربیتی آن جلسه استاد قابل احصاء و اندازه نیست.

کم کم محرم سال ۶۵ از راه فرامی رسید خیل مشتاقان اباعبدالله الحسین علیه السلام طبق برنامه هر سال به مسجد جامع آمدند آقای عطری نژاد مسائل شرعی را بیان کردند، حاج مرتضی طاهری مداحی کرد اما عدم حضور استاد انصاریان جمعیت حاضر در مسجد را سخت در بهت و شگفتی فرو برد. محرم آن سال را استاد تهران نماندند و به جهت کمردرد شدید که عارض ایشان گردیده بود تا جایی که حتی اطباء نماز نشسته را هم برای ایشان اجازه نداده بودند بلکه باید خوابیده نماز می خواندند. آن سالها استاد در تهران از صبح تا شب ۹ منبر داشتند. ۱- بعد از نماز صبح مسجد حاج آقای غروی نماینده امام ۲- سپس مسجد لرزاده ۳- مسجد جامع ۴- مسجد ملک ۵- مسجد میرزا موسی ۶- بعد از نماز ظهر مسجد هدایت ۷- بعد از ظهر حسینیه کربلائیها ۸- بعد از نماز مغرب حسینیه موسوی واقع در

خیابان زیبا ۹- و یکی دیگر از مساجد تهران بنابر این به جهت بیماری مجبور شدند آن سال را به کاشان وعده دهند تا به جای آن ۹ جلسه مهم، ۱ جلسه داشته باشند. سفر استاد به کاشان بهانه خوبی بود تا خناسان ضعیف الایمان شیاعی را در مورد ایشان رواج دهند که ایشان بابت حق الزحمه بیشتر تن به این سفر دادند! اما دوستان نزدیک ایشان وقتی به کاشان آمدند با





دلنوشته‌هایی از حال و هوای روزهای محرم

◀ حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد صابریان

سلام کردم . بعد از شنیدن جواب سلام فرمودند: بریم.

نتوانستم چشم از ایشان بردارم ، با اینکه بارها توفیق شرفیابی محضرشان را داشتم اما امروز چهره ای دیگر وشاید شخصی دیگر را می دیدم، لباس سیاه و چشمان نیمه سرخ و صورت پر التهاب حکایت از چیز دیگر داشت .

هر وقت در محضرشان هستم سعی می کنم کمتر بگویم تا بیشتر بشنوم ، اما این بار باید برای جواب سولاتم پیرسم تا بفهمم : آقا ! کجا می ریم ؟ " اول می ریم حسینیّه بزازها و بعد هم مسجد سید عزیز الله " . هنوز از آشوب دل فارغ نشده بودم و همچون کودکی که از مادر فاصله می گیرد دلم بهانه باز گشت داشت . کوچه ها و خیابان ها را طی کردیم و در دل بازار جا گرفتیم و مقابل حسینیّه بزازها پیاده شدیم .

می گویند: " این هیئت از قدیمی ترین هیئات تهران است " که این را می شد از ریش سفیدان هیئت که مؤدبانه خدمت می کردند تشخیص داد . رسم این جلسه بر این بود که از اول صبح تا قبل از ظهر اقامه عزا شود و از وعظ و مادحین متعدد کسب فیض شود، اما از اوج جمعیت و حال و هوای حاکم بر مجلس معلوم بود که بسیاری مشتری خاص منبر حضرت استاد انصاریان هستند. اوصاف این مجلس و حال و هوا و شور و حرارت آن حکایتی دیگر است که در این مختصر نمی گنجد.

بعد از مجلس هیئت بزازها به سمت مسجد سید عزیز الله رفتیم. متوجه شدم که این اولین سالی است که مجلس صبح استاد ، در مسجد سید عزیز الله برگزار می شود

و قبل از این، درمسجد جامع برگزار می شد.^۲ شاید دل نگرانی هایی به خاطر تغییر مکان وجود داشت اما نه برای من؛ چرا

را می گشاید و جواب می دهد که تو طلبه ای هستی که تازه مفتخر به لباس روحانیت شده ای و به حسب وظیفه تازه ات شعبه خدمت تو بر آستان حضرت ارباب تغییر یافته و به تهران منتقل شده ای^۱، زمانی باید با شور و شوق و شفع روز شماری می کردی تا ایام محرم آغاز شود و مانند همه، لباس خدمت به تن می کردی و در جمع عزاداران از هیچ کاری دریغ نمی نمودی تا شاید به تو هم نوکر بگویند. نوکر در نوع نوکری و شیوه خدمت اما و اگر ندارد چرا که : العبد و ما فی یده کان لمولاه ، و امروز هم همان است ، و زمان همان و ارباب مخدوم نیز همان، با این تفاوت که عنوان سومی دریافت نموده ای .

تعجب نکن ، درست است عنوان سوم ، تا به حال عنوان بکاء (گریه) و تباکی (خود را به گریه زدن) مکمل خدمت بود اما افتخار ابکاء (گریاندن) کمتر نصیب تو می شد که اینها عناوین افتخار آمیز یک نوکر در آستان حضرت ارباب است که «من بکی او ابکی او تباکی و جبت له الجنة»

پاسخم را گرفته بودم اما از تحریم کم نشده بود. مگر میشود خوانساری درایام محرم خوانسار نباشد؟ آخر پسر! تو با چه عقلی خلاف رود حرکت نموده ای؟ مگر فراموش کرده ای که دوستانات اگر مرخصی هم نمی گرفتند از خدمت یا درس یا کار خود فرار می کردند و خود را به خوانسار می رساندند؟! راستی چگونه دلت آمد از آن کانون پر شور عزاداری جدا شوی وبه غربت سفر نمایی؟ درست است که موظفی، اما می توانستی وظیفه ات را در شهرت انجام دهی تا هر دو خیر نصیب شود. نگرانی دو چندان شد. فریضه را اقامه نمودم و مدتی متخیر بودم که صدایی پر از حرارت گوش هایم را نوازش داد: «جواد جان !

داره دیر میشه».

لباس پوشیدم و از اطابق خارج شدم و به بیرون خانه آمدم، درب تاکسی را گشودم و روی صندلی عقب نشستم و به حضور سرور گرانقدرم حضرت استادانصاریان

حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد جواد صابریان تحصیلات حوزوی خود را در حوزه علمیه حضرت ولی عصر 7 خوانسار آغاز نمود. وی پس از تکمیل دوره سطوح برای شرکت در دروس خارج حوزه علمیه به قم مهاجرت نمود و در دروس آیات عظام حاج شیخ جواد تبریزی و حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی رحمه الله علیهما شرکت نمود. وی سال های متمادی از محضر آیات عظام وحید خراسانی و جواد آملی نیز استفاده نموده است. صابریان از ابتدای دوران تحصیل خود از نزدیکان استاد حسین انصاریان به حساب آمده و در درس های تفسیری ایشان شرکت و بهره های فراوان برده است. وی دروس تخصصی فلسفه را نیز از محضر استادانصاریان استفاده نموده است. حجت الاسلام و المسلمین صابریان در عرصه تبلیغ دارای فعالیت های گسترده ای می باشد و تحقیق بیش از ۵۰ اثر علمی و سخنرانی های مختلف از جمله فعالیت های وی می باشد.

□

بسمتعالی

تقدیم به ساحت مقدس حضرت رحمه للعالمین رسول اکرم 9 که خود امیر دلسوختگان حضرت سید الشهداء 7 است ووام الاتمه والنجباء فاطمه زهره (ع) وائمه مظلوم بقیع (ع) که توفیق اتمام این سطور را در جوار بارگاه ملکوتیشان پیدا کردم و به پیشگاه مقدس حضرت علی بن موسی الرضا 7 که در شب ولادتشان شروع به این نوشتار نمودم.

□

وقتی نوای ساعت، فریضه صبح را اعلان نمود، بیدار شدم، اما هوشیار نبودم. با انجام مقدمات نماز، آهسته آهسته خود را در فضای جدیدی احساس نمودم که برایم تازگی داشت. وقتی قطرات آب، صورتم را نوازش داد ، تازه فهمیدم که روز اول محرم سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت است، اما به تعجبم افزوده شد . محرم؟! تهران؟! چگونه ممکن است؟! من باید مانند همه همشهریانم در شهرم - که یکی از مراکز پرشور عزاداری است - خود را مهابی عزاداری سنتی و ویژه نمایم. این رسم شهر ماست که هر که هر کجاست باید در ایام محرم خود را به وطن برساند، به همین خاطر بیشترین ارقام فرار از سربازی و مدرسه و مرخصی های استعلاجی و یا هزار بهانه دیگر فقط برای این ایام رقم می خورده اما چه شده است که من در این ایام حساس، پایگاه خدمت را ترک کرده ام و در تهران به سر می برم؟! مشت های پی در پی آب به صورت راز این معما





■ نجف اشرف



می نماید .

شاید برخی از این قوم به همین مجلس بسنده نمایند و حداقل در روز های اول به کار روز مره خود پردازند، اما کار روز مره او اشک است و اشک، خود می گوید و می گیرد و برای او فرقی ندارد که دیگران چه می کنند .

و خروش دریا به حدی است که ساحل نشینان نیز متأثر از آنند و حاشیه نشینان گرچه از ضجه و فریاد محرومند، اما سهمی از سوختن و ناله دارند. و کشتی با ذکر دعای ناخدا در ساحل امن و ایمان آرام گرفت .

می گویند مهمان در دو وقت برای میزبان عزیز است یکی در زمان ورود و یکی وقت خروج و در هر دو وقت مورد توجه ویژه صاحب خانه است و امروز روز اول مهمانی من در این بزم است و امید دارم که روز خروجی برایم رقم نخورد و تنها آرزو و تقاضایم از میزبان این بود که اربابا! آیا می شود من نیز هم جنس این جماعت شوم؟ شاید پاسخ ارباب چنین باشد که:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

ظرفیت می خواهد، پاکی و صداقت می خواهد، سوخته دلی می خواهد، تو چرا داری که چنین تمنای عظیم در سر می پرورانی؟! و تنها جواب من این است: با کریمان کارها دشوار نیست.

روزها از پی هم می آمد و شور و دل دادگی بیشتر اوج می گرفت و دیگر از پشیمانی و تحیر خبری نبود . روز دوم سخن از این است که:

بار بگشایید اینجا کربلاست

آب خاکش با دل جان آشناست

و روز سوم : عمه بیا گمشده پیدا شده

ابن عمی مسلم بن عقیل»

سخن از ایمان و وثاقت بود. سخن از تعهد و اطاعت بود. سخن از لیاقت و سفارت بود اما به مظلومیت و غربت رسید.

انگار وضع متفاوت شد، خدا یا! در کجایم و اینها کیانند؟! هر چه نا خدا اوج میگیرد کشتی نشینان همراهی می کنند و با جوی های روان از چشمه فیض چشم، بر خروش دریا می افزایند!! عجب است که سکان دار از اوصاف دلبر می گوید و هنوز لب به بیان مصائب نگشوده است اما این قوم بی تابند و اشک می ریزند!!

تحریر مانع از این بود که آنان را همراهی کنم و به ثواب حضور در بزم اکتفا کردم و شاید نمی توانستم برخی از مسائل را درک کنم چرا که :

«کند هم جنس با هم جنس پرواز».

آیا من از جنس کسانی بودم که تا ارباب سخن نام اربابش را بر زبان می راند دل سوخته شیفته ای از صمیم قلب و صادقانه می گفت: «بمیرم برات»؟ آیا من می توانستم هم پرواز کسانی باشم که

قلبشان از محبت حضرت

محبوب ابا عبد الله الحسین (

علیه السلام) گر گرفته بود و آب

اشک نه این که آن را سرد نمی

کرد بلکه بر حرارت آن می افزود

و لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه

می سوختند و تمنای مرگ می نمودند تا با فیض

هر وقت در محضرشان هستم سعی می کنم کمتر بگویم تا بیشتر بشنوم

و لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه

می سوختند و تمنای مرگ می نمودند تا با فیض

وصال نائل گردند؟

خدا یا اینان چرا از گریه و ناله خسته نمی شوند؟! و تازه این اول راه است و روز اول .

و عجیب تر آنکه سکان دار خود بیش از همه

ضجه می زند و ناله سر می دهد و تمنای وصال

که از اصل قضایا بی اطلاع بودم. اما اگر تشویش خاطری هم بود با یک جمله همه آرام گرفتند و کشتی عزای سید الشهدا به حرکت افتاد و ناخدا این جمله را به زبان جاری کرد: "بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین"

انگار ایام عزاداری در تهران با بسم الله حضرت استاد در این محفل ویژه آغاز می شود و به تعبیر یکی از دوستان، این محفل استاد، حکم دعای تحویل سال نو را دارد که وقتی خوانده می شود نشانه شروع سال است . همین است ، سال قمری با آغاز محرم، نو می شود، اما نه با شادی و شفع، بلکه با عزا و ماتم و ذکر تحویل آن این است :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

در سال جدید شمسی با خواندن دعای تحویل تبریک و شاد باش به هم می گویند، اما در سال نو قمری این عمل مختص به بنی امیه است "و هذا يوم تبرک به بنو امیه" شیعیان سیاه می پوشند و اشک می ریزند و می سوزند و از اعداء آل محمد تبری می جویند و "اللهم العنهم جميعا"

سر می دهند. از حضرت محول

الحول و الاحوال تحویل حال به

احسن احوال که سوز و گداز و

اشک و آه بر اعظم مصائب آسمان

و زمین است را درخواست می

نمایند و باز مژه زیارت سراسر نور و معرفت عاشورا و

جبهه سایه به بارگاه کریم بنده نواز نوای "اللهم ارزقنی

شفاعة الحسين يوم الورد" سر می دهند .

سخن از سفارت سفیری موثق و جایگاه ارزشمند

او در پیشگاه حضرت سید الشهدا (ع) بود که چنین

معرفی شده بود : «انی باعث الیکم اخي و ثقتي و

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۱۳ آذرماه ۱۳۹۰



می دهند و نعره می زنند و گاه،
چشمان رمق دیده اشان خیره
می ماند و با سکوت معنادار و
تفکر بر مدار معرفت روزی
اشک و آه دیگری را تدارک
می نمایند. نصیب و بهره
مجلس حاشیه کمتر از
اصل نیست. تازه بعضی
ها شروع کرده اند و
برخی نمی دانند چه
کنند، انگار تا به حال
متحیر بودند و حال
تحریر مانع اشک بوده، از
عمق جان آه می کشند
و تسبیح گوی حضرت
حقند که "نفس المهموم
لظلمنا تسبیح و همه لنا عباد و
کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله"
انگار مجلس نمی خواهد تمام شود.
اگر محافل دیگر
انتظار حضور حضرت
استاد را نمی کشیدند،
بی گمان ساعت ها
بزم عاشقی بر پا بود و این
جماعت از گریه خسته نمی شدند،
ولی تا شب باید پروانه های هفت
مجلس دیگر به گرد این شمع
بگردند و بسوزند و بر زخم
دل مرهم نهند که در برخی
همین حال و هوا حاکم
است.

کنج خرابه شب یلدا شده
و چهارم: تائبم بگشا برایم باب را
دوست می دارد خدا تو اب را
و پنجم: دل از داغ عمو می سوزد عمه
و ششم: تبغ ها بر بدن قاسم است رحم کنید
و هفتم: اینکه به این کودکی گناه ندارد
اینکه سر جنگ با سپاه ندارد
و هشتم: جوانان بنی هاشم بیاید
علی را بر در خیمه رسانید
و تاسوعا: ای اهل حرم میر علمدار نیامد
سقای حسین سید و سالار نیامد
و عاشورا: چه بگویم؟ هیچ نگو که تاب از کف این
جماعت رفته است، از وضع آشفته و اشک چشم و
ضجه و ناله و صورت کبود و خون بر گونه آنان هویدا
ست که هر آینه ممکن است قالب تهی کنند.
این چه وضعی است؟ نا خدا! چرا سر بر هنه ای؟ چرا
بر اریکه منبر تکیه نمی زنی؟ چرا روی پا ایستاده ای
؟ چرا بر سر و صورت می زنی؟ چرا حرف نمی زنی؟
چرا قرآن؟ چرا الرحمن؟ چرا استرجاع؟
سوال برای چه مگر نمی شنوی؟!
از حرم تا قتلگه زینب صدا می زد حسین (ع)
دست و پامی زد حسین زینب صدا می زد حسین (ع)
انگار می بینند که والشمر جالس علی صدره"
وای! امروز دیگر وضع متفاوت است، همه ضجه
می زنند، همه ناله می کنند. امروز به کسی نمی
گویند آهسته گریه کن و همه به "یضج الضاجون و
یبعج العاجون" عمل می کنند.
مجلس تمام شد، اما گریه و ناله تمام نشده. مداح
"امن یجیب المضطر" می خواند، اما برخی از فرط
گریه به حال اضطراب رسیده اند و تحریر بعد از
وصال را تجربه می کنند. گاه، آه جانگدازی سر

با

تمام

شدن این

محفل لحظات حضور

من در تهران نیز به پایان رسید. از قبل

مهیا بودم که به سرعت خودم را به

خوانسار برسانم تا عصر عاشورای

حسینیه حضرت آیت الله ابن

الرضا را درک کنم؛ چراکه سال ها

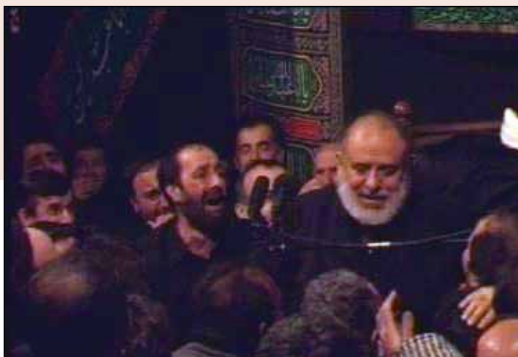
توفیق خدمت گزاری در این محفل عزا را داشتم

. قصد این نوشتار شرح آن محفل نیست که خود

حدیث مفصلی است که در این اجمال نکتجد. اما

ولوله ای است و شور و غوغایی.

حرکت کردم، اما این بار دل در دل بازار نهادم و



عصر عاشورا



اینجا اگر لایق باشی و چشم دل باز کنی که جان بینی، حضور صاحب عزا را لمس خواهی کرد و می توانی عرضه بداری که

"یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاء فاوف لنا الکیل و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین" البته ارباب کرم بر همه تصدق نموده است و بزرگترین و بالاترین مدال افتخار در عالم را بر سینه هاشان آویخته است که توانسته اند حقیقت دین را که محبت اهل بیت است کسب کنند چرا که "هل الدین الا الحب؟"

تاسوعا و عاشورا وصف ناشدنی است. گرچه جلسه دو ساعت بعد از نماز صبح شروع می شود، اما بسیاری هنگام نماز صبح خود را به مسجد رسانده اند تا فضای معنوی داخل مسجد را درک نمایند و مجبور به نشستن در خیابان و چهارسوق نباشند. نوا و نیایش از بعد از نماز صبح شروع شده است و گروهی پیشگام در ذکر و زیارتند. زیارت عاشورا را که شروع می کنم نیازی به ذکر مصیبت نیست؛ چرا که با فقرات مختلف، اشک و آه قرین است.

نمی دانم آیا تا بحال با تشنه ای برخورد کرده ای که از فرط تشنگی فرصت تعارف به تو ندهد و آب را از دست برباید؟ حال افراد این محفل بسان حال همان تشنه است، آنقدر عطش عشق و دل دادگی سراییشان را فرا گرفته که هنوز وصف دلبر بر زبان جاری نشده رבוته اند و درک کرده اند و رسیده اند و حاجت گرفته اند.

باید هم اینگونه باشد؛ اینان سالیان سال درس سوختن و دلدادگی را از محضر حضرت استاد انصاریان، استادی دل سوخته و دل داده فرا گرفته اند، که علم و عمل را با هم آمیخته و از ثمره شجره تنومند علم و معرفتش به گونه ای همگان را منتعم ساخته که آنان که توفیق

گرچه نالایقی اما این خود سببی است تا بیشتر در فضای این محفل خود را تطهیر نمایی که سگ اصحاب کهف روزی چند / پی نیکان گرفت و مردم شد

موضوع سخن، فلسفه عزاداری حضرت سید الشهداء و بیان شبهات و پاسخ آن است. فضا همان فضا است، تغییر نکرده است. تنها تغییری که همه ساله هویداست ازدیاد حرارت و اضافه شدن به خیل مشتاقان است.

اینجا باید مراقب بود که چه بر زبان جاری می شود؛ چرا که مستمع صاحب نظر و اهل دل، فراوان است. اینجا در ضمن بیان برخی شبهات نیز بساط اشک و آه گسترده می شود. چه بگویم که حتی اگر مسئله ای شرعی هم بگویی و بتوان آن را به آب و عطش ربط داد باز اشک و آه به پاست. محفل از اینجا جلوه ای دیگر دارد، مردم دلواپسی را می بینی که منتظر صید کلماتی هستند که بوی دلبر دهد تا نقش را ادا کنند، کافی است اشاره کنی. اینجا روضه نیاز به مقدمه ندارد، مقدمه همان روضه است. گرچه فضا سیاه پوش و تاریک است و نور مجلس فقط از چند لامپ کوچک قرمز و یک تابلو که "حسین جان" بر آن نقش بسته است تامین می شود، اما نور وجه مؤمنین و دل سوختگان برای آسمانیان جلوه گری می نماید.

اینجا مستمع با گریه جانسوزش گوی سبقت را از روضه خوان می رباید و جلوتر از روضه حرکت می کند. برخی خود روضه خوانند و هر وقت سکوت می کنی آنان ادامه می دهند. با همه جافرق می کند مستمع روضه خوان است و روضه خوان مستمع. اینجا تا می گویی "حسین" می گویند: آرام جانم، روح و روانم.

رفتیم و این بار دلواپسی از سویی دیگری بود که آیا می شود یک بار دیگر در این بازار، تجارتی پر سود نصیبم شود و متاع قیمتی عشق و دلدادگی را خریدار باشم؟ تا سرنوشت چگونه رقم خورده باشد.

خدا را شاکرم که فیض حضور در آن محفل نورانی به یک سال خلاصه نشد و سالهای بعد نیز توفیق حضور داشتم. حضرت ارباب غمض عین نمودند و بی آنکه شرط ظرفیت و پاکی و سوخته دلی وجود داشته باشد مرا به آن محفل راه دادند. روز شماری برای درک آن نیز نصیبم شده بود و ترک آن برای من امری محال بود.

سال یکهزار و سیصد و هشتاد و شش است. حضرت استاد دستور فرمودند که دقایقی در این محفل ایراد سخن ننمایم.

گرچه قابلیت نیست، اما قرعه فال به نام من رقم خورده است. خدایا! من نالایق چگونه به خود اجازه می دهم که در فضایی سخن به زبان جاری سازم که انفاس قدسی حضرت آیه الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری در آن موج می زند؟ این منبر جایگاه امثال حضرت آیه الله وحید خراسانی و حضرت استاد انصاریان است نه من!

خود را با این توجیه راضی می کنم که





حسینیة هدایت - یکی از جلسات استاد - ۱۳۹۰

بر این نعمت سپاس گزارم و اکنون که توفیق خاکساری و آستان بوسی بارگاه رفیع و با عظمت رحمه للعالمین حضرت رسول اکرم (ص) و ام الائمه النجباء حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا (س) و ائمه مظلوم بقیع (ع) نصیب این کلب آستان شده است برای تداوم نوکری و گدایی رسول خدا حضرت ارباب ابا عبدالله الحسین دست بر دعا بر می دارم و عاجزانه دوام آن را از درگاه حضرت رب العالمین طلب می نمایم.

بیست و نهمین جلسه از چهارصد و سی و دو مدینه منوره

پی نوشت:

۱. در این سال شب ها در مسجد المهدی پل تجریش در

محضر حضرت آیت الله خسروشاهی منبر می رفتیم. ۲. جناب آقای هوشی سادات که از خدمت گزاران قدیمی آستان مقدس حضرات معصومین (ع) هستند نقل کردند که در محرم سال یک هزار و سیصد و هفتاد و هفت یکی از وعظ معروف تبران را برای ایام محرم در مسجد حاج سید عزیز الله دعوت نموده بودیم، اما چند روز قبل از محرم متوجه شدیم که ایشان به دستور یکی از مراجع به خارج از کشور سفر می کنند. وقتی با ایشان تلفنی صحبت کردم بسیار عادی با مسئله برخورد نمودم. ایشان از طریقه برخورد من با این مسئله تعجب کرده بود و می گفت: به هر کس این خبر رسیده ناراحت شده اند چرا شما هیچ عکس العملی نشان ندادید؟ در جواب گفتم: مجلس مربوط به من نیست، خود صاحب عزا به بهترین شکل اداره خواهد نمود. تا این که یک هفته قبل از محرم با کمال ناباوری حاج آقای انصاریان بامن تماس گرفتند و فرمودند: بنا داریم مجلس مسجد جامع را بنا بر مصالحی به مسجد حاج سید عزیز الله منتقل کنیم شما آماده گی دارید؟ من که از خوشحالی نمی دانستم چه کنم عرض کردم: مسجد در اختیار شماست و ما هم در خدمت شما هستیم.

شخص، خاص اوحدی از مردمان است و نادرند آنان که چنینند.

معلمی که فقط تعلیم نداده، بلکه در مقام عمل، به یقین، خود سوخته که توانسته بسوزاند و اینان که به گرد شمع وجودش حلقه می زنند و انتظار سفتن گوهری ناب را می کشند تا آه از نهادشان به ثریا برسد، این حقایق را باور دارند و می دانند که باید گرد عالم با عمل حلقه زد و درس آموخت آن هم درس آموزی در مکتبی که جولانگاه کذب و ریا و خیانت نیست.

اینان آموخته اند که باید در چشمه سار عشق به آب توبه غسل نمود و به زیبایی های اخلاق متخلق شد و فرهنگ مهرورزی را آموخت و جلوه های رحمت حق را به عیان دید و به عرفان اسلامی معرفت پیدا کرد و جرعه نوش معارف اسلامی در پرتو قرآن و نهج البلاغه و صحیفه

سجادیه شد و همراه با کاروان نور در دیار عاشقان قدم نهاد تا همچون کمال محرم اسرار اهل بیت شد و در آغوش رحمت حق ماوی گرفت. و بحمد الله این تعلیم و تعلم و تدریس و تدرس ادامه دارد ...

زانوی ادب بر زمین نهادن و تلمذ نمودن در محضر استاد این

مکتب و آشنایی با شاگردان زبده این مدرسه، و تحقیق اثر فاخر و گرانسنگ اهل بیت عرشیان فرش نشین - که ثمره دروس سه ساله همین مدرسه است - و نیز تحقیق آثار ارزشمند دیگر حضرت استاد، بهره ای بی بدیل و غنیمی قیمتی از این محفل الهی برای من است که خدای را

بهرمندی از این بوستان را طی سالیان متمادی داشته اند، معترفند که در هر بار نشستن در این گلستان مصفا، از میوه ای شیرین و ثمره ای جدید متنعم بوده اند و تکرار، ذائقه آنان را مشمئز نموده است.

و این خود ثمره ای شیرین از ثمرات اعجاب آور تمسک به ثقلین به یادگار مانده حضرت رسول اکرم (ص) است که این عالم فرهیخته با عنایت ویژه حضرت حق و با شم فقه الحدیثی خود و با سال ها بهره بردن در ایام جوانی از مباحث فقهی و اصولی و اعتقادی و تفسیر و عرفان و حکمت در محضر عالمان ربانی و مراجع عظام، به شایستگی معارف دین را در قالب بیانی عالمانه و رسا و شیوا و در ضمن قلمی محققانه و عمیق و در عین حال روان عرضه می نماید و ذائقه های مختلف و متنوع اجتماع و سلاطین گوناگون در سطوح مختلف علمی را بهره مند می سازند و در پرتو قرآن کریم و آثار آل الله عنوان

مترجم و شارحی برجسته و از حیث علمی عمیق و دقیق را به خود اختصاص دهد.

علم و حکمت و عرفان، فقه و فلسفه و معرفتی که شاید برای برخی به خاطر سایه سنگین شهرت خطابه، خود نمایی ننموده و موجب مغفول ماندن جایگاه ویژه علمی باشد، اما آنان

که توانسته اند صحیح نگریستن را تجربه کنند، معترفند که این استاد در عین شهرت شخصیتی ناشناخته است.

اندیشمندی که اهل فن اجتماع فکر مستقیم و قلم قویم و بیان روان او را از موارد ویژه می دانند و اذعان دارند که اجتماع این سه در وجود یک



زمزمه عشق

◀ مصاحبه با حاج حسن مهجور

مسجد سلمان منبر می رفتند. خوب هم محلی هستیم تقریباً؛ ما از اون موقع که سخنرانی های متعدد و معروفی در مسجد بزازها و در زمان جریان داغ ضد روحانیت داشتند در مجالس ایشان حضور داشتیم و همیشه این تعصب و همیت را هم نسبت به روحانیت در خودمان نهادینه کردیم و نهایتاً از نسل علماء هستیم. تا اینکه انقلاب پیروز شد.

نخستین زمینه های تشکیل محافل سنتی عزاداری پس از انقلاب چگونه شکل گرفت؟

بعد از پیروزی انقلاب ما یک جلساتی داشتیم منزل مرحوم آقای حاج محمد مقدم در خیابان ایران که، یک طبقه خانه را کرده بود حسینیه؛ اول البته طبقه بالا بود و یه مقدار که شلوع شد به دلیل ازدحام جمعیت نگران

فرهیخته ارجمند حاج حسن مهجور فیروزی فرزند ادیب و شاعر فرهیخته مرحوم استاد حاج میرزا علی اکبر مهجور و همچنین از نوادگان آیت الله العظمی آخوند ملا علی اکبر فیروزکوهی و از مقررین مرحوم آخوند خراسانی است. وی از اصحاب خاص حضرت استاد انصاریان و از دانش آموختگان عرفان نظری در محضر ایشان است.

مهجور دارای سوابق مدیریتی مهمی در عرصه اقتصادی کشور می باشد. وی احاطه خاصی به تاریخ معاصر ایران دارد و دارای کارشناسی ارشد مدیریت در حوزه اقتصاد می باشد. گفتگوی خواندنی و صمیمانه ما با وی در پی می آید.



زمینه آشنایی جناب عالی با حضرت استاد انصاریان به چه زمانی بر می گردد؟

ارادت ما به آقا جون از زمانی بود که ایشان تازه منبری شده بودند و در

حسین (ع) که اصل و ریشه دین ما هست، دارد از بین می رود که امر کردند: "عزاداری امام حسین علیه السلام را به همان شیوه سنتی برگزار کنید." این جمله معروف حضرت امام است، وقتی امام این صحبت و بحث را مطرح کردند، شب های سه شنبه وقتی همه می رفتند معمولاً ما بعد از جلسه یک محفلی داشتیم هفت، هشت نفری؛ یک صفایی می کردیم. اون روز این بحث که حضرت امام چنین صحبت هایی کردند رو ما درباره اش بحث کردیم، یک بحث مفصلی داشتیم از زوایای مختلف، خوب جلسات و هیئات مذهبی خیلی ضعیف شده بود و چون مرکزیت جلسات و هیئات و عزاداری ها همیشه در تهران، محورش بازار بود؛ در بازار هم این کار تعطیل شده بود. خوب خیلی از بزرگان هم حتی با جریان عزاداری مخالف بودند. اما به هر حال بیان می کردند بعضی ها شون، نه اینکه مخالفت و عنادی با اهل بیت علیهم السلام داشته باشند، فکر می کردند چون انقلاب شده دیگر نیازی نیست. که امام با هشیاری که داشتند این بحث رو مطرح کردند و ما هم با حضرت استاد انصاریان که بحث داشتیم به این نتیجه رسیدیم که ما باید اقدام بکنیم و این کار رو مجدداً احیا کنیم.

راهکار عملی و نتیجه آن جلسه چه بود؟

به این نتیجه رسیدیم که باید به بازار برویم. محرم هم بود و سخن حضرت امام هم به دلیل همین محرم بود. تشخیص حضرت استاد این بود که از مسجد جامع شروع کنیم که، برای دهه عاشورا همه برادران آمدند، رفتیم به شبستان آیت الله شاه آبادی. از در که وارد می شدیم دست راست اولین شبستان معروف بود به شبستان شاه آبادی. مجلس خیلی روح و حال عجیبی داشت، یک هیئت دیگر در کنار ما بود در شبستان بزرگ وسطی که اسمش هم خاطریم نیست چون هر شبستان به اسم کسی شهرت داشت، فکر کنم هیئت کاشانیها بود. آنها هم فرشی می انداختند و چراغی روشن می کردند و پذیرایی می کردند ولی جمعیت زیادی نبود فقط اینها زحمت خودشون را می کشیدند. جلسه اول

این بودیم که سقف فرونریزد، که حاج محمد آقا رفتند طبقه بالا نشستند و مجلس طبقه پایین برگزار می شد.

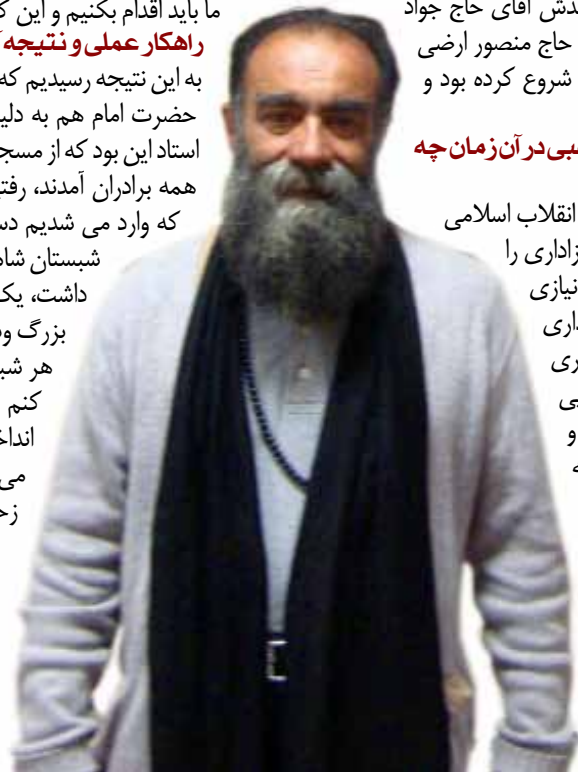
آنجا یک مجلس هفتگی برگزار می شد که بعدها به جلسه شب های سه شنبه معروف شد، خوب مجلسی بود، که خیلی محدود شروع شد و خود حاج آقای انصاریان هم سخنران آن بودند. حاج محمد مقدم، حاج محسن نورانی، حاج اسماعیل یحیی، حاج احمد نمازی، شهید اسماعیل کابلی، شهید مرتضی گرکانی، حاج حسن ناصحی و حاج حسن صالحی، حاج علی فرامرزی بود حالا اینهایی که خاطریم هست از کسانی بودند که از ابتدا در این محافل و مجلس شرکت داشتند.

نحوه برگزاری مراسم به چه صورت بود؟

در ابتدای مراسم قرائت قرآن توسط حاضرین و با محوریت قاری قرآن برگزار می شد و سپس زیارت عاشورا و بیان احکام توسط حاج آقای عطری نژاد. بعد از آن هم که آقا چون به عنوان سخنرانی اصلی مراسم به ایراد سخن می پرداختند و سپس مداحی و مرثیه سرایی که آقای حاج محسن طاهری به عنوان مداح اصلی جلسه بود بعدش آقای حاج جواد اعتماد سعید سینه زنی را شروع می کرد و حاج منصور ارضی نیز شور را می گرفت. منصور (ارضی) تازه شروع کرده بود و از آنجا پا گرفت.

ضرورت برگزاری جلسات و محافل مذهبی در آن زمان چه بود؟

سال ۱۳۶۰ واقعا تلقی خیلی ها این بود که انقلاب اسلامی شده و ما به پیروزی رسیدیم، فلذا مسئله عزاداری را خیلی بی جا می دانستند، می گفتند دیگر نیازی نیست. در اقشار مختلف ضدیت با عزاداری خیلی قوی شده بود شاید خیلی جاها عزاداری تعطیل شده بود، فکر می کردند تنها راهپیمایی و امثالهم کفایت می کند. یکی از تدابیر و هشیاری های حضرت امام رحمه الله علیه این بود که متوجه شدند، عزاداری برای امام





خیلی از مستمعین به لحاظ قشر بندی جوان بودند. آقاجون در آن مجلس حال و هوای عرفانی خاصی درست کرده بود که همه بچه ها جبهه ای. خیلی هاشون هم شهید شدند خیلی ها که من واقعا خودم آمارشان را ندارم، ولی شاید خود حضرت استاد که حافظه شان از ما قوی تر است اکثریت را به یاد داشته باشند بالغ بر هزاران نفر که جای همشان خالی است. در بسیاری از موارد بلافاصله بعد از آن مجالس افراد نسبت به ثبت نام و حضور در جبهه اقدام می کردند. یعنی فضای حاکم بر جلسه آن قدر آن ها را پاک می کرد که واقعا در راه خدا دست از جان می شستند.

جریان تداوم این جلسه در روند برگزاری آن بعد از منزل مرحوم حاج محمد مقدم چگونه ادامه یافت؟

این مجلس یک مجلس بی تبلیغی بود و تبلیغش هم سینه به سینه بود هر کس که زمینه درش فراهم بود شرکت می کرد؛ به همین ترتیب مجلس بسیار مجلس پرجمعیتی شد به طوری که بعدا در خیابان فرش می انداختیم و افراد استفاده می کردند. به هر حال جلسه بزرگ و پرفرداری شد که البته بعدا به دلیل عدم ظرفیت و گنجایش کافی

به محلی که الان حسینیه همدانیه هست منتقل شد، بعدا هم البته وقفه ای در برگزاری جلسات شب سه شنبه ایجاد شد و از آن به بعد هم بحث داریم که چرا دیگر این جلسات از آن موقع برگزار نشد به هر حال اون بچه ها بچه های خاصی بودند هر کدامشان یک گوهری بودند حالا هم جوان ها خوبند، اما هروقت به آقاجون عرض می کنم آن جلسه را دوباره شروع کنیم، آقاجون می فرماید: "تو مثل اون جوونا رو پیدا کن، باشه". پس از آن مسجد جامع بازار به عنوان محل اصلی جلسات محل برگزاری مجالس و محافل تا چندین سال بود که یک عده آن جا ماندند: مثل منصور ارضی و ... و ما رفتیم مسجد آقا سید عزیرالله. تا امسال که دو سال بود مردم مراجعات زیادی داشتند و به خاطر تغییراتی که در خیابان های منتهی به مسجد شد، رفت و آمد و پارک وسائل نقلیه سخت شده بود که امسال برنامه ریزی شد، انشاء الله مجلس به حسینیه هدایت منتقل شود.

تاثیر این جلسه بر دیگر جلسات را چگونه ارزیابی می کنید؟

ببینید ریشه همه این جلسات بزرگ که در تهران هست ریشه اش همین جلسه شب های سه شنبه است. ریشه این جلساتی که مداحان معروف دارند از همین جا شکل گرفت یعنی، آنقدر اثر گذاشت و استقبال مردم

ما که برگزار شد در روز دوم، خود اینها فرششان را گرفتند چسباندند به ما و چراغ رو آوردند. این خودش یکی از کارهای خیلی زیبای هیئتی هست که کمتر اتفاق می افتد ولی اون روز این طور شد، چون درک درستی داشتند. مجلس خیلی خوبی بود اونجا به همین ترتیب قرآن کریم، زیارت عاشورا و بیان احکام حاج آقای عطری نژاد، سخنرانی آقاجون و مداحی حاج محسن طاهری و ذکر مصیبت و بعد حاج جواد اعتماد سعید و حاج منصور ارضی. **با عنایت به راهبری حضرت استاد انصاریان در این جلسه و عالم محوری آن، شیوه برگزاری جلسات که بعد ها هم به عنوان الگو و شاخصی برای دیگر محافل مطرح گردید چگونه بود؟**

جلسات شب های سه شنبه به روش هیئتی خیلی سنتی برگزار می شد و حضور آقا جون و خط دهی ایشان در برگزاری مراسم از درجه اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود و ثمرات زیادی نیز به همراه داشت. در این جلسه اولش قرآن کریم خوانده می شد بعد حاج آقای عطری نژاد مسئله و احکام شرعی می گفت بعد هم که آقا جون سخنرانی می کردند که محورمباحث هم بیش تر جنبه بیان معارف اهل بیت علیهم السلام بود از بعد عرفانی. علتش هم این بود که بچه هایی که در این جلسه حضور می یافتند هم خودشان ساخته شده بودند و هم این زمینه ی دریافت در آنان وجود داشت و بعد هم مرثیه خوانی و مدیحه سرائی. چینش و نحوه برگزاری مراسم به لحاظ محتوایی طوری بود که به هنگام اتمام مراسم، شاگردان مکتب أباعبد الله الحسین علیه السلام از کلاس در حسینی با توشه ای از معارف غنی اسلامی و اهل بیت علیهم السلام که با مذاق عرفانی بیان شده بود محل جلسه را ترک می کردند.

با توجه به برنامه های متعدد حضرت استاد، گهگاه ایشان فرصت حضور در مراسم را به عنوان سخنران پیدا نمی کردند که افراد دیگری به ایراد سخن می پرداختند توضیح بفرمایید؟

به هر حال این راهی بود که استاد انصاریان باز کرد چون ایشان در همان موقع در سراسر کشور هم سخنرانی می کردند. بعد از مدتی هم که ایشان به دلیل منبر در شهرستان ها نمی توانستند در جلسه حضور یابند چند تن از بزرگان دیگر وعظ می کردند. که از جمله آنان می توان به: حاج میرزا اسماعیل دولابی، حاج آقای حسینی، حاج آقای اشرفی اشاره کرد که در فواصلی که آقاجون مسیرشان دور بود به تناوب این آقایان صحبت می کردند.

تاثیرات این جلسه بر فضای جبهه و جنگ را چگونه ارزیابی می کنید؟





خوب است اما، اگر محور بشود شور اثر تربیتی برای جامعه به خصوص جوان ها کم می شود. در صورتی مجالس اهل بیت ما اثر تربیتی خواهد داشت که محورش عالم ربانی باشد در کنارش هم باید روضه باشد، سینه زنی و مداحی و شور گرفتن باشد اما برای اینکه جامعه بتواند از آن بهره بگیرد و ماندگار شود و عمق بگیرد لازمه اش این هست که عالم محور باشد آن هم نه هر عالمی. لذا توصیه ما به رفقا و آقایون هم همیشه این بوده است. معارف اصیل اسلامی معارف اهل بیت یک ارزش والایی دارد که امیدواریم به این جهت توجه ویژه ای داشته باشند.

اگر خاطره ای هم از آن محافل در ذهنتان هست بفرمایید؟

البته همه ی آن لحظات خاطرات است، جوان هایی که می آمدند آنجا، بچه هایی که پاچه گشاد می پوشیدند و موهای وزوزی داشتند اینها انقلاب کردند و در این مجالس آشنا شدند با معارف اصیل اسلام، اکثر این جوانان متصل بودند به فساد دوران طاغوت و زمینه همه چیز فراهم بود. اینها همه آمدند، نه فقط آقایون حتی خیلی از خانم ها؛ همه حجاب پیدا کردند نسبت به دین شناخت پیدا کردند آمدند و دیدند دین چقدر زیباست، معارف اسلامی را از زبان یک عالم ربانی که اهل تقوا و عمل هست شنیدند، به هر حال اثر می گذارد. وقتی دیگران را می بینی که چگونه تحول پیدا کردند تاثیر این جلسات بیش تر نمود می یابد، ادبیات گفتاری رفتار و کردار جوانان عوض شد بعد از تاثیر کلام خود حضرت امام که بیان شد؛ پیاده سازی اش توسط روحانیت در جامعه اتفاق افتاد و استاد به عنوان یک عالم عامل، با بیان بسیار خودمانی

معارف و مبانی عرفانی دقیق و عمیق را به زبان ساده بیان کرد و افراد را جذب کرد و ایشان هیچ وقت هیچ چیز را از خودشان نمی گوید این هنر حضرت استاد انصاریان هست، هرچه می گوید یا آیه قرآن کریم یا حدیث و یا روایت است منتهی، اینها را خیلی زیبا و هنرمندانه با مسائل روز ارتباط می دهد و تبیین می کند و این هنری است که متأسفانه همه ندارند.

همه آدم هایی که اومدند اونجا متحول شدند نمیتونم موردی بگویم فلانی، فلانی. همه متحول شدند و بعضی ها سعادتش رو داشتند

هم که می بینید جلسات خیلی بزرگی است. البته بیشتر جلسات الان مناسبتی شده و به دلیل سخنرانی های متعدد حضرت استاد در سراسر کشور و خارج کشور، فعالیتهای علمی - تحقیقاتی و تدریس در حوزه علمیه امکان برگزاری جلسات هفتگی وجود ندارد هر کدام از شعبه های این جلسه، مراسمات هفتگی دارند و جمعیت زیادی پای درس مکتب اهل بیت علیهم السلام می نشینند. انصافا اکثر کسانی که در این جلسه حضور می یافتند جوان بودند، پرشور

بودند، واقعا هم روضه استاد انصاریان روضه های سنگینی می خواندند که از یاد رفته بود که، هنوز هم در بعضی از مجالس این روضه های سنگین را می خوانند. دوستانی هم که مداحی و مرثیه سرایی می کردند در انتخاب اشعارشان و محتوا و سبک بسیار دقت می کردند و شور می گرفتند و دور می زدند. همه جوان و پر شور و معتقد. اون جلسه باعث شد جلسات سنتی در بازار دو مرتبه رونق

بگیرد و همه هیئات واقعا آمدند تو میدان و خدمات ارزنده ای کردند و آنچه که باب دل خود مردم بود اتفاق افتاد. واقعا از اینکه مجالس عزاداری کم رنگ شده ناراحت بودند ولی خوب الحمدلله این کار راه افتاد. و این جلسه شاخصی شد برای دیگر جلسات.

در مجالس اولیه حضرت استاد مباحث عرفانی خاص رو مطرح می کردند، مکتب عرفانی حضرت استاد را تشریح بفرمایید؟

مکتب ارزشمند عرفانی عارف بزرگوار حضرت استاد انصاریان مکتب اهل بیت علیهم السلام است و کتابی را ایشان شرح و تفسیر کرده تحت عنوان "مصباح الشریعه" از آن خیلی استفاده کرده اند و بنده هم بهره ها برده ام. وقتی مباحث عرفانی ناب اهل بیت علیهم السلام مطرح می شود چون روح خیلی لطیف می شود آن وقت معارف به قلوب مومنین می نشینند. شرکت کنندگان در این جلسات واقعا همه یک پارچه نور واحد بودند، در اون جلسات همه بچه ها ناب بودند ناب.

آسیب شناسی شما از مجالس عزاداری کنونی چیست؟

البته که باید یک اصلاحیه بخورد. ما اعتقادمان بر این هست که اول باید روی شعور کار کرد و این هم فقط کار عالمان ربانی است بعد شور هم خیلی

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۲۰

آذرماه ۱۳۹۰



هجاج حسن مهجور در مجلس عصر عاشورا

اولا بعضی ها خیلی نا امیدند ولی من اصلا ناامید نیستم. خوب ها همیشه بیشترند. الان هم معتقدم جوانهای خوب الان خیلی بیش ترند، منتهی بد آن قدر زشت هست که، شما تصور کنید الان این دیوار خیلی تمیز و سفید هست، اگر به اندازه ی یک لکه سیاه بر آن نقش ببندد، تا نگاه کنی می بینی تو چشمت می زنه. خیلی ها ناامید هستند که، جوان ها از دست رفتند نه این

طور نیست. ما در همین مجالس ماه مبارک رمضان افرادی را می بینیم که ظاهرشان از همین نا امید کننده هاست اما یک کلام در حال عبور از خیابان هست، صدای آقا چون را میشنود، وارد مجلس می شود و همان جا جواب یک سری سوالاتی را که در ذهنش هست می گیرد، بعد فردای آن روز توبه می کند و پس فرداش تغییر میکند؛ چون بشر فطرش پاک است همین که معارف اصیل اسلامی به گوشش بخورد تاثیرش را میگذارد و موجب بازگشت طرف می شود.

به هرحال مشکلات زیادی هست و نمی شود منکر آن شد به خصوص نپرداختن به فرهنگ اصیل اسلامی که در دستگاه های فرهنگی ما کم کاری شده اما، مردم و جوانان اگر هم زدگی از دین داشته باشند و دوری کنند نه به واسطه این که از خدا و اهل بیت علیهم السلام جدایند بلکه به علت عدم شناخت کافی، مصادیق را به جای اصل می گیرند و این به خصوص در قشر جوان و تحصیل کرده ما بسیار شایع است. خیال می کنند من نوعی، مصداق اسلام هستم و اگر خطایی از من می بینند می گویند این اسلام است. اسلام خوب و درست تبیین نشده و از اهلش نشنیدند

و رفتند و امام یه سفره بزرگ شهادت پهن کرد و ساقی این سفره هم یکی از بزرگترین هاش استاد انصاریان بود و خیلی ها آمدند سر این سفره، رفتند و به شهادت رسیدند یه عده هم ماندند به امید روزی که روزیشان شود انشاءالله. **یک هدیه ارزشمند از آموزه های عرفانی و اخلاقی مطرح شده در مجالس صبح دهه اول محرم توسط حضرت استاد به ما و مخاطبین بدهید.**

یکی از کارهایی که ما در این مجلس می کردیم سه تا نوشته کوچولو داشتیم که به دیوار نصب می کردیم و واقعا تاثیر گذار بود: "تهمت زن، غیبت نکن، دروغ نگو". افراد وقتی با آن حال می آمدند در مجلس این سه حکم قطعی اسلام آن چنان بر آنان اثر می گذاشت که در زندگیشان واقعا پیاده می کردند، در قدیم واقعا تهمت نمی زدند غیبت نمی کردند و دروغ نمی گفتند اینها خیلی قیمت دارد و موثر بود. اول شرط قدم در مبانی معرفتی، واقعا حفظ زبان است.

خاطره ای هم از شهید کابلی به عنوان یکی از شهدای شاخص این جلسه در ذهن دارید؟

شهید اسماعیل کابلی تنها کسی بود که عشقش این بود که باید جلوی درب بایستد و کفش ها را جفت کند. با محسن گرکانی در یک سنگر شهید شدند و موقع شور گرفتن زیر دست و پا می رفت تا فرش های زیر پای عزاداران را صاف کند و یا جمع کند. یاد و خاطره اش همیشه در ذهن ما هست و خداوند بر درجانش بیفزاید.

تا به حال حسرت گذشته رو خوردید؟

همیشه، واقعا اون حال و هوا، اون بچه ها، بله، تک تکشان. حالا هم خونید، الحمدلله یکی از لطف هایی که خداوند نسبت به ما داشته است، اطرافمون آدم غیر متدین نداریم و البته به برکت همین جلسات هم هست که بعضی مواقع تذکرات جدی هم به هم می دهیم. حتی ما در جمع های خودمانی هم که داریم همین هست اگر قصوری یا اشتباهی باشد امر به معروف و نهی از منکر می کنیم، خنده و صحبت داریم ولی غیبت و تهمت نداریم یک چیزی که من همیشه به رفقا میگم: یک اینکه حداقل هفته ای یک بار در جلسات و هیئات اهل بیت باشید و دوم اینکه مطالعه را فراموش نکنید.

ارزیابی کلی شما از وضعیت کنونی جامعه چیست؟ به خصوص در مورد شاخص های فرهنگی و دینی چه دیدگاهی دارید؟



محرم حضرت قمربنی هاشم ۷: حاج سیدجعفر ماه‌رخسار، استاد، حاج حسن مهجور

منابرشان تکراری نیست و این یکی از ویژگی های خاص ایشان هست. اگر در یک روز پنج منبر بروند پنج موضوع مختلف را صحبت می کند. این معنایش چیست؟ خوب زحمت می کشد، علاوه بر سالهای سال درس و بحث و مطالعه و تحقیق، برای هر منبر چند ساعت مطالعه دارد که این ها منبر را می سازد. آقا جون احساس تکلیف می کند تا چیزی را به مستمع تحویل دهد که از آن بتوان استفاده کرد،

متأسفانه همه این کارو نمی کنند.

فرهنگ ما، فرهنگ شنیداری است. یکی از رفقا می گفت: حاج آقا با توجه به کهولت سن خسته نمی شود این همه منبر می رود؟! گفتم: ایشان احساس تکلیف می کند. همه اهل این که بروند کتاب بخوانند و پیگیری کنند و این ها نیستند ایشان احساس می کنند باید بروند و برای مردم بگویند.

می گویند، یک کسی رفت پیش آقای پیکاسو، در شانزه لیزه، یه ورق کاغذ داد دستش و گفت: آقای پیکاسو برای من یه طرحی بکشید. پیکاسو بعد از چند دقیقه ای طرحی زد و به دانشجو تحویل داد. دانشجو که آمد طرح را بگیرد پیکاسو دستش را کشید و گفت: می شود ۹۰ فرانک. گفت: آقای پیکاسو ۱۰ دقیقه یک طرح زدی شد ۹۰ فرانک؟! گفت: ۵۰ سال و ده دقیقه! حاج شیخ حسین انصاریان می تواند بگوید همان ۵۰ سال و ده دقیقه کافیه، نیم قرن عمرم را صرف مطالعه، تحقیق و بحث کردم، حالا میام ۱۰ دقیقه حرف می زنم اما من برای همین یک ساعتی که می خواهم سخنرانی کنم علاوه بر آن ۵۰ سال سه ساعتی هم مطالعه می کنم تا بحث درستی تحویل دهم. این کار را اگر سایر آقایان هم بکنند مشکل حل خواهد شد و دوران بلوغ کوتاه خواهد شد.

مع الوصف معتقدم علاوه بر اینکه اخلاقیات در جامعه خیلی صدمه خورده، با این وجود اگر این راهنماها مون مصداق تلقی شوند برای جوانان، دوران گذار زودتر می شود.

استاد انصاریان را در یک جمله تعریف کنید.

عالم ربانی، مصداق کامل یک عالم ربانی.

و حرف آخر...

خدا عاقبت همه را بخیر کند و استاد انصاریان را برای جامعه شیعه حفظ کند.

و اگر نه از لسان یک عالم ربانی بشنوند این، جامی افتد برایشان، اما می خواهند از بعضی مصداق بشنوند طبیعتاً حرفشان اثر ندارد و تأثیری هم نخواهد گذاشت. الان در مناسبت های مختلف و یا همین دهه ی عاشورا دختر و پسری که مورد ایراد هستند حضور پر شور دارند؛ بلد نیستند، شناخت ندارند که مثلاً با همین قیافه در مجلس امام حسین علیه السلام شرکت می کنند. دلش این طرفه اما... به اعتقاد من اشکال از اون ها نیست،

اشکال از ماست که اگر خواستند از ما مصداق ببینند اون مصداق رو ببینند که عامل است.

این را هم عرض کنم که هر امری یک دوران بلوغ دارد. ما هنوز انقلابمون ۳۳ ساله است، جامعه ی ما در دوران گذار هست و دوران بلوغ را طی می کند. نمی توانیم حکم قطعی بدهیم. طبیعی است در دوران بلوغ یک نوساناتی وجود دارد این دیگر هنر متولیان اخلاق جامعه است که این مسیر را راهبری کنند.

دلیل جاذبه و خصوصیات و ویژگی های اساسی منابر استاد انصاریان رو در چه می بینید؟

من یادم هست در قبل از انقلاب در رادیو مرحوم راشد هفته ای یکبار یک ساعت اخلاق می گفت و چقدر آن درسهای اخلاق تأثیر گذار بود. ما الان درس اخلاق نداریم یا اگر هم کسی شروع می کند منبر اخلاقی می رود می بینیم این حرف را می زند اما آیا خودش هم عمل می کند؟! چرا استاد انصاریان این قدر کلامش اثر دارد؟ برای این که عامل و عالم هست. متأسفانه منابر اخلاقی کم شده است. خیلی از آقایان ممکن هست اهل منبر هم باشند ولی خیلی اهل مطالعه نیستند، ولی آقای انصاریان برای هر منبرشان مطالعه دارند، اولاً



A man with a beard and glasses, wearing a black suit, is seated and speaking into a microphone. His hands are clasped in front of him, and he is wearing a watch on his left wrist. The background is a blue curtain.

حدیث شیدایی

◀ مصاحبه با حاج مرتضی طاهری

اما جلسه صبح محرم، شما سیال ها در آن مجلس مداحی کرده اید. اکنون بعد از چند سال مجدداً در این مراسم افاضه می فرمایید؟

جلسه‌ای که توفیق داریم بعد از گذشت سال‌ها، می‌خواهیم بیابیم انجام وظیفه کنیم، سال سوم آن هست. قبل از این حدود ۲۰ سال دهه اول محرم من تهران نبودم و در خارج از کشور انجام وظیفه می‌کردم.

روش برگزاری مراسم و مداحی و مرثیه سرایی چگونه بود؟

در جلسات صبح دهه اول محرم در سال ۶۰ که در مسجد جامع بازار برگزار می‌شد رسم بر این بود که قبل از منبر استاد انصاریان من می‌خواندم و بعد از منبر اخوی حاج محسن و بعد هم حاج منصور ارضی می‌خواند و دم می‌گرفت و در واقع ادامه مراسم را اداره می‌کرد که بعد از یکی دو سال حاج جواد اعتماد سعید هم به جمع اضافه شد حالا قبل یا بعد از ما بود آقای سید محمد موسوی هم مداحی پیش از منبری را داشت. به هر حال چند سالی هم بنده توفیق داشتم در این مجلس بخوانم که مجلس عجیب و منحصر به فردی بود.

قبل از آن مراسم‌هایی به شیوه سنتی در تهران برگزار می‌شد؟

جلسات سابق در بازار تهران فراوان بود مثلاً مسجد بزاز ها، لذا منبری‌ها و مداحان توانمند قبل از انقلاب را دعوت می‌کردند و مجلس خاصی بود که، تقریباً به خاطر حاشیه‌هایی که در آن جلسه بوجود آمد تعطیل شد. در همین اثنا جای خالی همچنین جلسه‌ای احساس می‌شد که جلسات صبح دهه اول محرم با سخنرانی استاد انصاریان در مسجد جامع بازار شکل گرفت. تفاوت جمعیت ما با جمعیت آن‌ها در این بود که آن‌ها عمدتاً بچه‌های انقلاب بودند، بچه‌هایی بودند که جنگ را اداره می‌کردند و خیلی از فرماندهان و شهدا از این جمع بودند.

تأثیر این جلسه بر خود و خانواده‌تان چه بوده است؟

بالاخره خود ما در هر برهه زمانی یک تأثیراتی از بعضی از افراد و مکان‌ها گرفتیم؛ در دوران نوجوانی‌مان تأثیراتی را از مرحوم کافی گرفتیم و مهدیه تهران. در دوران جوانی‌مان که فکر می‌کنم مطابق با شروع این جلسات بود ۲۵ - ۲۴ ساله بودم خیلی اثرگذار بود. واقعاً یکی از جلساتی که برای

طاهری‌ها را می‌شناسیم. حاج مرتضی، حاج محسن و حاج محمد رضا. همه آیین دار حرفه پدر خود هستند. از محله مذهبی و صمیمی نازی آباد، بیرق امام حسین(ع) را بر دوش گرفتند و پیشاپیش همه در سوگ آقا و مولای شیعیان مداحی کردند. حاج مرتضی بعد از مدرسه شاگرد مرحوم کافی بوده و تا حدودی به سبک و سیاق کافی می‌خواند. او سال هاست که صدایش آرام بخش دل‌های سوخته است که سر به زانو نهاده اند و در مظلومیت شیعه و مولایشان گریسته اند. با توجه به اینکه وی یکی از مداحان مجالس صبح دهه اول محرم از ابتدا تا کنون بوده است با او به گفتگو نشستیم که در پی می‌آید:

□

شما به صورت حرفه‌ای چند سال است که مداحی می‌کنید؟

حدود سی سال است.

یادتان هست وقتی که برای اولین بار مداحی کردید، چه احساسی داشتید؟

کلاس سوم دبستان بودم که اولین برنامه را اجرا کردم. در آن موقع من به مدرسه اسلامی که تحت جامعه تعلیمات اسلامی بود و به صورت اسلامی اداره می‌شد، می‌رفتم مربی مداحی ما آقای «کنی» بود. درست یادم است که او ما را در شب نیمه شعبان به مسجد الرسول(ص) برد و من روی پله سوم منبر رفتم و شروع به خواندن و مداحی امام زمان(عج) کردم و الحمدلله مشکلی پیش نیامد.

لطف ائمه(ع) را در زندگی و کار مداحی‌تان را مشاهده کرده اید؟

بله. یک زمانی صدای من از لحاظ حجم ضعیف بود ولی ظرافت زیاد داشت و صدایم زیر بود و حتماً باید با آکو و سیستم‌های صوتی می‌خواندم که صدایم به همه برسد. حدود ده سال پیش، پانصد دانشجوی دانشگاه پزشکی تبریز به زیارت امام رضا(ع) آمده بودند و از من خواستند که دعای عرفه را بخوانم. من هم خواندم دوباره درخواست کردند که دعای «جامعه کبیر» را بخوانم چون دعای طولانی است من گفتم که صدایم نمی‌رسد. ولی آنها اصرار کردند، به آقا گفتم صدایم نمی‌رسد. اگر تو راضی هستی صدایم را قوی کن. از آن روز تاکنون صدایم پختگی و حجم عجیبی پیدا کرد. این از کرامات امام رضا(ع) است که شامل بنده شد.

مشرّب عرفانی ایشان - استادانصاریان - چون وصل به مکتب اهل بیت (ع) و امام العارفین امام سجاده هست، عرفانی است که از لحاظ معنوی ما را پیشرفت و ارتقای دهد.

شرکت می کردند. دستواره ها کربمی ها، شهید غلامعلی رجبی جزو کسانی بودند که وابسته به این تشکیلات بودند، خیلی از شهدا رو ما در این جلسه داشتیم و عجیب بود که خیلی ها برای رفتن به جبهه در همان دهه دوام نمی آوردند. آنقدر زمان حساس بود، صبر نمی کردند تا دهه ی عاشورا تمام بشود، امروز بودند، فردا می رفتند، چه بسا تا پایان دهه خیلی هاشون شهید می شدند.

تأثیر جلسات صبح دهه اول محرم بر جلسات دیگر را چگونه ارزیابی می کنید؟

قبل و بعد از آن جلسه جلسات سنتی فراوان بود و خیلی ها تحت تأثیر حرکات روشنفکر مابانه پس از انقلاب قرار نگرفتند ولی رگه هایی از آن تفکرات داشت مجالس مذهبی و حسینی را تضعیف می کرد. آن طرز فکر روشنفکری که با برگزاری جلسات سنتی عزاداری مخالف بود. امام خمینی رحمه الله علیه در واقع جلودار این قصه بود که فرمود: "دسته جات عزاداری به همان شیوه و رسم سنتی بیرون بیایند و عزاداری باید سنتی باشد." از جمله جاهایی که واقعا به این ندای امام لبیک گفت، به نظرم این جلسه بود که در مسجد جامع برگزار می شد. البته این جلسه فروعی هم داشت، که جلسه شب های سه شنبه بود که در خیابان ایران منزل حاج محمد مقدم برگزار می شد که در آن جلسه حضرت استاد انصاریان یک مباحث ویژه ای را مطرح می کردند که در واقع مباحث عرفانی خاص بود. در جلسه بازار چون جلسه عمومی بود، مباحث هم عمومی بود، تبلیغ دین و در واقع کنارش هم راجع به حضرت سیدالشهداء، ولی در جلسات شب های سه شنبه یک مقدار مباحث عرفانی تخصصی تر و خصوصی تر مطرح می شد که از خروجی های آن جلسه و مباحث آن یکی مجموعه چند جلدی عرفان اسلامی می باشد که به قلم استاد انصاریان با شرحی بر مصباح الشریعه به زیور طبع آراسته شده است. جلسات شب های سه شنبه و مراسم های صبح دهه اول محرم تأثیر عمیق و دقیق فراوانی در ریشه دار شدن

ما تأثیر گذار بود و باعث پیشرفت ما شد، جلسه صبح های دهه اول محرم مسجد جامع بود.

تأثیر این جلسات بر شرکت کنندگان با توجه به اینکه بسیاری از عزیزان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند چه بود؟

همین طور که عرض شد اکثر شرکت کنندگان در این جلسات بچه هایی بودند که جنگ را اداره می کردند و خیلی از فرماندهان و شهدا از این جمع بودند. یکی از آن شهدا و عزیزان، شهید اسماعیل کابلی بود که خاص و جزو اعضای حلقه اول جلسه بود و شهدای دیگری هم داشتیم که در اون جلسه جزو حلقه اصلی بودند و در کنار این جلسه خیلی شهدای نامی در این جلسه بودند و عده ای هم هر وقت می آمدند تهران در این جلسه





دیدگاه شخصی جناب عالی نسبت به مکتب عرفانی استاد انصاریان و شخص ایشان چیست؟

مهم ترین چیزی که من در مورد ایشان و منبرش می توانم بگویم این هست که ایشان منبر بدون مایه ندارد. منبرهایی داریم که ۲۰۰۰ واژه ریختند توی قوطی و در قوطی را باز می کنند یک سری واژه می ریزند داخلش، دوباره تکان می دهند، دوباره همان ولی ایشان منبر بدون مایه ندارد، مطالعات فراوان، زحمت زیاد می کشد. به هر حال

عزاداری ها بعد از انقلاب با وجود آن هجمه های روشنفکری داشت. **ظاهراً این جلسه توسط رادیو ضبط و پخش می شده است، توضیح بفرمایید.**

این جلسه از آن جلساتی بود که تقریباً در آن زمان رسانه ای شد چون هر روز رادیو می آمد برنامه ما را، ضبط می کرد و پخش می کرد. بعضی از روزها هم ضبط می کردند و فردایش پخش می کردند. مرحوم صبحدل خدا رحمتش کند که در رادیو این کارها را در اختیار داشت، ایشان هر روز دستور انجام این کار را می داد، دو میکروفون برای ما بود: یک میکروفون برای مسجد و یکی هم برای ضبط رادیویی. در آن زمان اصلاً باب نبود مراسم های عزاداری پخش رادیویی بشود به هر حال از این جا تسری پیدا کرد و الحمدلله هم چنان این جریان ادامه دارد.

روایت و خاطره ای از جلسات صبح دهه اول محرم در خاطرتان هست بفرمایید.

خاطره خاص را باید ساعت ها فکر کرد تا بتوان از آن گنجینه ارزشمند چیزی را گلچین کرد، چرا که لحظه به لحظه آن خاطره است؛ افرادش، دست اندکارانش، از ورود و خروجش، از قبل منبر تا بعد از منبر که یا الله یا الله می کردند خاطره است. حالی که در آن جلسه بود خیلی کم می شود داشت، نمی شود الان پیدا کرد، چون حال و هوای خاصی بود. الان هم حال داره، ولی حالی که معلوم نبود این بچه رزمندگی که الان داره این جا سینه می زند چند روز دیگه هست یا نه؟! و واقعاً هم همین طور بود. خیلی هاشان هفته بعد نبودند. به نظر من هر گوشه اش، هر زاویه اش و هر لحظه از آن جلسه خاطره هست و یکی از خاطراتی که برای ما از آن جلسه در خاطرم هست: به هر حال پسرعموی من فکر می کنم سه، چهار ماهی در کما بود، ولی عموی من در آن جلسه شفای فرزندش را گرفت. درست است قسمتی از بدنش فلج هست ولی، سرزنده هست و زندگی می کند که یکی از پسرهای ایشان هم یکی از مداحان جوان هست که فعلاً در سطح شهرستان می خواند و آینده خوبی هم دارد.





▲ حاج مرتضی طاهری، استاد انصاریان

موضوع فرق می کند اما برخی می گویند علم یا شمایل چیزهایی وارداتی است که ریشه در ادیان دیگر دارد و تعلقی به اسلام ندارد و باید با اینها مبارزه کرد.

به هر حال روند برخورد با انحرافات را مثبت است اما در این برخوردها حتی نباید زیاده روی شود و جریان به گونه ای نشود که بیایند همه چیز را جمع کنند یا به قول قدیمی ها بگویند "کلاه بیاورید"، "بروند سر بیاورند." در بیان کرامات مجالس امام حسین علیه السلام بفرمایید؟

این مجالس همه کرامت است به خصوص با مشکلاتی که مردم دارند ما می بینیم که هر سال بهتر از سال قبل و پرشورتر در مراسم حضور می یابند، من در آلمان دو جوان را دیدم که حتی ظاهرشان هم زیاد مناسب نبود ولی با شور و حال عزاداری می کردند، اینها همه از کرامات اهل بیت (ع) است و این کرامت در خود من هم ایجاد شده و در صدا و لحن خواندنم هم تغییرات خوبی حاصل شده است.

چرا در دوره کنونی توجه مردم به خصوص قشر جوان به مطالب علمی و شعوری کمتر شده است؟

از قدیم گفتند که مردم از نصیحت زیاد خوششان نمی آید این خاصیت انسانها است که زیاد دوست ندارند نصیحت بشنوند من معتقدم که باید نحوه سخنرانی ها تغییر کند، بیان لطیف حتی مجالس را از مجالس مداحی هم پر رونق تر می کند چون جوانها اقبال نشان می دهند، منتها باید حرف نو و مستند در قالبی شیرین بیان شود و نه کلیشه ای و تکراری. منابر استاد انصاریان در این مبحث مثال زدنی است چرا که از محتوایی برخوردار است که همه قشری را به سمت خود فرا می خواند.

توصیه ای هم برای هیئتی ها دارید؟

به هر حال ببینید این جلسه صبح محرم استاد یک سرمایه عظیم معنوی ۴۰-۵۰ ساله دارد؛ برای استاد انصاریان و دوستانشان چه بعد از انقلاب و قبل از انقلاب این جلسات مسبوق به سابقه بوده است. به هر حال

مبانی و مشرب عرفانی ایشان، چون وصل به مکتب اهل بیت (ع) است و امام العارفین امام سجاد هست دیگر. این عرفان، عرفانی است که از لحاظ معنوی ما را پیشرفت و ارتقا می دهد. به هر حال حالات خوشی هم که گاهی در جلسات خصوصی و عمومی دست می دهد و یا این جلسات دهه عاشورا که منحصر به فرد هست حاصل پیوند با همین معارف است. به هر حال وجود ایشان نعمتی است که خوب است قدر قدر آن را بدانیم.

برای مداحی، بیشتر به کشورهای مذهبی سفر می کنید؟

خیر، نه تنها به کشورهای مذهبی و عربی، بلکه به دیگر کشورهای اروپایی مثل انگلستان، اتریش، فرانسه و آلمان سفر می کنم.

حضور ایرانیان و مسلمانان آنجا برای شرکت در مراسم مذهبی بویژه عزاداری امام حسین (ع) و یاران باوفایش چگونه است؟

ببینید، در حال حاضر، گرایش جوانان به مذهب در ایران و خارج از کشور بیشتر شده است و هر کس گمشده اش را در روح مذهب جست و جو می کند تا به آرامش برسد.

آسیب شناسی مداحی دوره کنونی از دیدگاه شما چیست؟

چند سالی است که با نزدیک شدن به ایام سوگواری حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) هشدارهایی مبنی بر اجتناب از خرافات و دوری از برخی زیاده روی ها در مداحی ها و جلسات مذهبی داده می شود بطوریکه این امر منجر به ایجاد مرز تقریباً نامشخصی از حقایق و خرافه شده است.

فی المثال درباره علم کشتی و نصب شمایل، به دو تلقی خاص در این موضوع اشاره کرد و گفت: یک بحث این است که این اقلام وابسته به تشکیلات امام حسین (ع) باشد در این صورت

مراسم های صبح دهه اول محرم جلسه خاص و ویژه‌ای بود و از نظر حال و معنویت شاید بتوان گفت بی نظیر بود. اون موقع جلسه شعبات مختلفی



▲ حاج حسین عطری نژاد در مقابل منبر استاد. (حاج حسین عطری نژاد: نیم قرن است در مقابل ایشان می‌نشینم).

نیم قرن دلدادگی

◀ مصاحبه با حاج حسین عطری نژاد

رفتم و عرض احکام و مسائل شرعی می‌کردم، فعالیت مان بیشتر از نیم قرن است. حتی به آقازاده هایشان هم گفته‌ام اگر من مردم بدانید من جای پای منبر ایشان است روبرویش. یعنی همیشه از محرابی که منبر می‌گذارند من سه تا صف عقب تر مقابل منبر ایشان می‌نشینم یعنی جای من آنجا است اگر هم در تلویزیون ها ملاحظه فرموده باشید، حسین عطری نژاد مقابل ایشان است.

دهه‌ی ۶۰ و نخستین جلساتی که برگزار شد تا آن جلسات صبح محرم پا گرفت. توضیح بفرمایید؟

ما یک مجلسی داشتیم در خدمت حضرت استاد، در خیابان ایران. آن جا مجلسی بود تقریباً خودمانی اما، جبهه ساز یعنی، من خیال می‌کنم

هنوز از اول عمرم تا همین الان که خدمت شما نشستم استادی از این بهتر ندیدم.



زاری در مجالس ایشان منبر می‌رفتم و عرض احکام و نشر احکام داشتم. به هر جهت در خدمت آقایان بودیم و بیش تر عمرم را با استاد انصاریان سپری کردم.

برگردیم به دهه ۶۰ سابقه‌ی آشنایی شما با حضرت استاد از چه زمانی بود؟

من خیال می‌کنم که تا کنون حدوداً ۶۰ سال با ایشان بوده‌ام، یعنی بیش از نیم قرن. البته لطفی است که ایشان به من داشته‌اند. حالا روحیات ایشان و آن زمان چه بود که من را جذب کرد. قبل از منبر ایشان گاه و ناگاه از من خواستند در

جلساتی که ایشان دعوت دارند برای مردم مسئله‌ی شرعی بگویم. دیگر از آن زمان من هم در مجالس ایشان شرکت می‌کردم و هم آن جاهایی که ایشان امر داشتند منبر می‌

مروج الاحکام و زبدة الاخیار حاج حسین عطری نژاد از شاگردان آیت الله حاج سیدمهدی لاله زاری و آیت الله حاج شیخ علی اکبر برهان بوده است. وی در مسائل فقهی و بیان آن تبیح خاصی دارد. او سال‌ها نیز از محضر آیت الله شاه‌آبادی و آیت الله حاج آقا یحیی سجادی نیز بهره برده است و بیش از نیم قرن در مجالس مذهبی تهران به تدریس احکام فقهی مشغول می‌باشد. عطری نژاد یکی از پیشگامان بیان احکام و مسائل شرعی در مجالس و محافل مذهبی می‌باشد. وی در مجالس صبح دهه اول محرم به ایراد بحث در این زمینه می‌پرداخته است. گفتگوی خواندنی ما با ایشان در پی می‌آید:



معرفی اجمالی از خودتان داشته باشید.

من حسین عطری نژاد هستم. عرض می‌شود که حدوداً همه‌ی عمرم را به اضافه‌ی ده، دوازده سال را که بچه بودم و بازی می‌کردم و حالا هم بچه هستم، هنوز بزرگ نشدم در هیئات مذهبی بودم و البته از زمان آیت الله لاله

مخصوصاً آن خروجی‌هایی که گفتید هم خروجی‌های جبهه زیاد داشت هم خیلی‌ها پای این منبرها توبه کردند و برگشتند آن حال و هوای برای ما تشریح کنید؟

اصلاً من خیال می‌کنم دیگر همچنین فضایی را به دست نمی‌آوریم. من خودم هم چندین بار با خود حضرت استاد به جبهه رفته ام ولی، در عین حال یک برنامه‌هایی خدا به او داده که جایی گیر نمی‌آید.

یک موردی در قم بود و من در آن جلسه خودم اظهار کردم که اگر مسئله‌ای داریدرپتان نمی‌شود به کسی بگویید لطف کنیدروی یک کاغذ کوچک بنویسید و به من بدهید من فردا شب که می‌آیم منبر جواب شما را می‌دهم که کسی نداند کیست و چیست. این برنامه هم را راه انداختیم مرتب هم نامه می‌دادند من هم مرتب پاسخ می‌دادم.

این شیوه‌ها مرسوم نبود که سؤالات به صورت مکاتبه‌ای پاسخ داده بشود؟

بله. خیلی کم بود. و این شیوه در این مجالس توسط ما رسمیت پیدا کرد.

خاطره‌ای هم از بیان احکام در این مجالس در ذهنتان هست؟

اوایل امر من همه‌ی فتاوی حضرت امام را بیان می‌کردم پیش از انقلاب این کار بسیار دشوار بود، حتی در رساله‌ها (خ) اول می‌گذاشتند به جای نام حضرت امام

خمینی؛ و قبل از آن اجازه نمی‌دادند در رساله‌ها حتی (خ) تنها باشد. با آن دشواری ما فتاوی ایشان را نقل

این طوری بخواند قشنگ تر می‌شود. چون خود آیت الله لاله زاری دعای کمیل شان یک بود در تهران. حالا الحمد الله برای ایشان رونق گرفت و همین طوری ادامه پیدا کرد تا این که دیگر رفیق تقریباً صمیمی شدیم و از پامبری‌های پرو قرص ایشان. هر جا هم که ایشان دستور می‌دادند قبل از منبر ایشان من می‌رفتم احکام برای مردم می‌گفتم. که بیان احکام در مجالس مذهبی کم کم شکل گرفت و مردم هم البته استقبال می‌کردند. تا این که سال‌ها گذشت و رفتیم به مسجد جامع بازار و مسجد حاج آقا سیدعزیزالله و که دیگر تقریباً ما یکی از حلقه به گوش‌های ایشان شدیم.

چه جاذبه‌ای در مجالس و منبر استاد انصاریان وجود داشت که شما را به این سمت و سو می‌کشید؟

ما به ایشان افتخار می‌کنیم چون، بنده سابقه‌ی بودن با علما را بسیار دارم و هنوز از اول عمرم تا همین الان که خدمت شما نشستم استادی از این بهتر ندیدم. خیلی پامبرها رفته‌ام اما آدم نشدم ولی در عین حال تشخیص من این است که نمونه است و شاید همین یک نفر باشد که با این مجموعه‌ای که در اختیار او هست روحش، فکرش، تحصیلش، بیانش، عشقش، داده‌های خدا به ایشان، دقت فرمودید؛ این‌ها همه اش که جمع شود همه جا گیر نمی‌آید. یک مجموعه‌ای خدا در اختیار ایشان گذاشته است و ما متأسفانه خیلی هم قدر آن را نمی‌دانیم.

نمود مردمی و بازتاب بیان احکام در چنین مجالسی، با توجه به اینکه در آن زمان هم کار جدیدی بود چطور ارزیابی می‌کنید؟

همین استقبال مردم و جوانان خود گویای حلقه‌ی مفقوده‌ای بود که می‌بایست در چنین جلساتی به آن پرداخته شود. من خیال می‌کنم که الان هم خیلی کم است. اگر خیلی جاها پیش بیاید خیلی تک اشاره‌ای می‌کنند و رد می‌شوند من بیست دقیقه منبر بودم نشر احکام داشتیم که خیلی در جامعه اثر گذار بود.

حال و هوای آن مجالس که برگزار می‌شد

که اکثریت این اهل مجلس شهید شدند. مدام در مجلس آمدند و ساخته شدند و رفتند. آن کسی که باقی مانده من هستم به اضافه‌ی چند نفر دیگر که از دوستان هستند. از آن زمان دیگر ما در خدمت ایشان بودیم تا الان که در حضور شما هستیم.

هسته اولیه مراسم صبح دهه اول محرم از کجاشکل گرفت؟

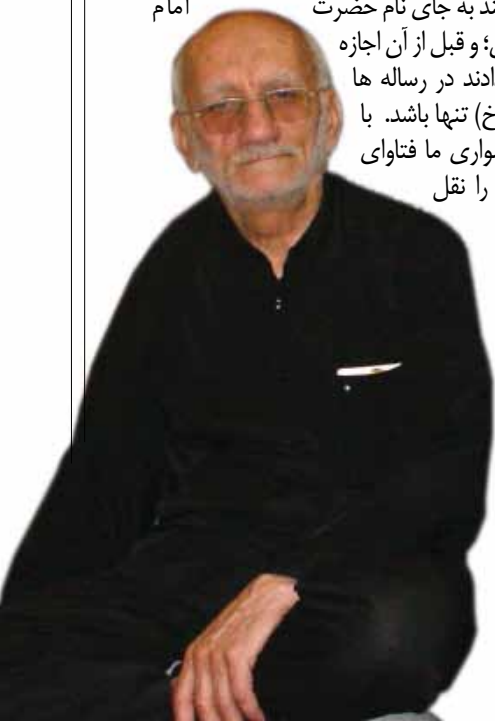
منزل یکی از آقایان بود به نام حاج محمدمقدم. خدا رحمت کند ایشان را از دنیا رفت. شب‌های سه شنبه آن جا بودیم البته مدت محدودی.

بعد از آن منزل کجا رفت؟

از آن جا رفتیم مسجد جامع بازار و بعد هم مسجد سیدعزیزالله. همزمان حضرت استاد هم در مکان‌های مختلف، جلسه‌های متعدد داشتند.

شاخص حضور شما در مجالسی که شکل گرفت این بود که در آن اوایل، بعد از دوران خفقانی که در مجالس مذهبی ایراد شده بود شما به عنوان یکی از پیشگامان این حوزه به بیان احکام دینی و مسائل شرعی می‌پرداختید، چه ضرورتی وجود داشت؟

من قبل از این که استاد انصاریان منبری بشوند، منبر می‌رفتم، که عرض کردم زمان آیت الله لاله زاری بود. پدر بزرگوار ایشان خدا رحمتش کند، اهل آن مجلس بود. خود وجود مقدس استاد هم تقریباً شاید سیزده سالشان بود، البته معمم نبودند حوزه هم نرفته بودند هنوز و تحصیل می‌کردند. با پدر بزرگوارشان تشریف می‌آوردند در آن مجالس. ما آنجا بیان احکام داشتیم و چند سالی بعد که با ایشان برخورد کردیم کم کم ایشان رفتند قم و تحصیل. بعد که برگشتند از قم به تهران، مراسم‌های مختلف ایشان را دعوت می‌کردند. قاعدتاً آن زمان بلندگو هم خیلی کم بود که سه بعد از نصف شب در را می‌زدند و مردم را به مراسم صبح دعوت می‌کردند. حتی ما منبرهای استاد را در مجالس آیت الله لاله زاری گوش می‌دادیم. خود آیت الله لاله زاری هم اشاره می‌کرد... می‌گفت: این دعای کمیلی که ایشان می‌خواند، آن جایش را اگر





رفته بودیم دیدن این ها. همان جا هم اگر مسئله شرعی داشتند از من می پرسیدند اگر چه همه آشنا بودند ولی در عین حال آن جا برنامه ای داشتیم و می رفتیم و برمی گشتیم و همان چند مرتبه

ای که در خدمت ایشان بودیم یک مرتبه اش من خودم از خودم بدم آمد. می خواستم در جبهه بمانم، که انبارداری را به من دادند. کار انبار را هم وقتی کسی می گیرد باید اجازه به او بدهند تا چیزی را دست مردم تحویل بدهد، ما آن اجازه را نداشتیم. یک بچه ده، دوازده ساله من را صدا زد و آمد جلو و گفت: حاج آقا من کفشم پایم را زده، اگر می شود این دمپایی ها را به من بدهید من بپوشم. خدا شاهد است هر وقت یادم می آید گریه ام می گیرد. گفتم بابا جان، من این اختیار را ندارم، حالا کلی کفش و دمپایی در آن انبار بود. گفت: خداحافظ و رفت. او رفته و من هنوز باقی هستم. بعد از آن پیش خودم گفتم پایش زخم است، جبهه آمده، من آن خاطره یادم ماند و طاققت نیاوردم و انبار داری را تحویل دادم با استادبرگشتم. گفتم: خدا به من لیاقت نداده، برگشتم ولی خدا برکت دهد به ایشان، بارها مراجعت می کردند و حضور موثری هم داشتند.

از مجالس شب های سه شنبه و صبح دهه اول محرم شهدای شاخصی هم تقدیم انقلاب شد، توضیح بفرمایید؟

در اوایل جلسه ما تعدادمان محدود بود، شاید حدودا بیست نفر. جلسه در یک شب بود آن هم شب های سه شنبه. افراد خاصی هم می آمدند که شهدای زیادی از این مجلس تقدیم انقلاب شد. بسیاری از فرماندهان و بزرگان شهدای استان تهران مثل شهید همت و شهید کریمی از آن جلسه بودند. یکی از باقی مانده های آن

زمان جنگ، موشک باران بود و چراغ ها را خاموش می کردند، به هر حال وضع این طوری بود. یک کسی یک نامه ای نوشت و به من داد. من نگاه کردم و فکر کردم در جنگ و آن حال و هوا بود. این آقا نوشته بود که خمیازه در ماه رمضان روزه را باطل می کند؟ من به جای خمیازه خواندم خمپاره. خوب نه. شب آمدم منبر گفتم: برادر عزیز که سوال کردی خمپاره روزه را باطل می کند یا نه؟ خمپاره روزه را باطل نمی کند شناسنامه را باطل می کند. یکدفعه کسی از وسط منبر بلند شد و گفت آقا من خمیازه نوشتم!!! حالا ما خمیازه را خمپاره خوانده بودیم. خیلی جالب بود آن شب. خیلی هم مردم خندیدند.

در بیان همراهیتان با حضرت استاد در فضای جبهه و جنگ و تاثیراتی که آن جلسات صبح دهه اول محرم بر رزمندگان و خود جنابعالی داشت بفرمایید.

الان هم همین طور است واقعا منبر ایشان عرض کردم همه چیز در ایشان جمع است این طور نیست که اگر مثلا پنج مجلس داشته باشد، پنج تا بحث دارد. اینجا منبر بوده، کرج منبر بوده، این حرف را نمی رود آن جا بزند. یعنی من در تمام طول عمری که با ایشان بودم تکرار در منابر ندیدم و خیلی جاها را هم دیده ام تکرار نداشته الا این که بعضی از اشعار را در مجلس دیگر هم خوانده است. اشعار مشکلی نیست ولی بحث نه. الان هم هرچه نوار جمع کردند اصلا تکراری وجود ندارد. خود این اثر می گذارد در مردم. شما اگر جنس خوب به دست مردم بدهید مردم هم می آیند به دنبال جنس ها و تبلیغ هم نمی خواهد. شما الان نگاه کنید در تمام این تهران اگر منبر ایشان جایی برود، بیش ترین افراد پای منبر ایشان هستند چرا؟ برای این که جنس خوب می دهد به مردم، دست خالی نمی گذارد و این را خدا به ایشان داده، زحمت عجیب هم کشیده، کار کرده، مزد کار گرفته است. جبهه هم که با ایشان مشرف شدیم خودشان برای تبلیغ و ملاقات رزمندگان مرتب آن جا بودند حالا یا مقدم آن جا بودند یا موخر. ولی ما نه، ما

می کردیم. خدا رحمت کند آیت الله لاله زاری را یک روز من بیانی کردم از فتوای حضرت امام. دیدم ایشان از دور نشسته بود من هم اینجا مثلا منبر و جمعیت هم، حدود دویست نفری جمعیت بود. گفت: نشد. گفتم: آقا شما بفرمایید که بشود. تمام بیاناتش را که کرد خیلی هم خوش بیان بود مسائل را شرح داد. گفتم: آقا من فتوای حضرت امام را گفتم حالا این آقایانی که اینطوری این جا نشسته اند بیان شما را هم شنیدند هر کسی از شما تقلید می کند خب حرف شما را گوش می دهد. این طور هم با هم بحث داشتیم روی منبر. یک دفعه در مشهد بودیم یک کسی یک نامه به من داد من خواندم دیدم که نوشته بود: آقا شما اگر پای منبر استاد انصاریان در مشهد بیان این مسائل را می گذاشتید یکی از آقایان معمم می گفتند بهتر نبود؟ فردا شب آمدم منبر، گفتم که برادر عزیزی لطف کردند یک نامه ای به من دادند این طور بیان کردند که بهتر نبود معممی منبر می رفت و مسائل احکام شرعی را می گفت؟! برادر عزیز من را از کنار خیابان نیاورده اند این جا که، منبر خالی است شما بیا برو منبر مسئله بگو. من خیلی سال است که منبر می روم و مسئله می گویم. اگر مسئله گفتن من عیبی داشته است و یا شرعا گرفتاری به بار آورده ام به من بگو جوابت را بدهم. حالا من عمامه سرم نیست تو غصه ی عمامه را می خوری! بعد، ما دعا کردیم و استاد انصاریان تشریف آوردند بروند منبر. گفت: چه شده بود امشب دعوایت شده بود؟! گفتم: آقا

من با شما که دعوا ندارم یکی از آقایان این را نوشته من هم جوابش را دادم. بحث این طوری بود.

خاطرات دیگری از آن محافل و مجالس به خصوص حضورتان در ایام جبهه و جنگ خاطرتان هست بفرمایید؟



ها من هستم که قاچاقی زنده هستم. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: بیشتر امت من بین شصت تا هفتاد از دنیا می روند. من الان هشتاد و دو سال دارم اگر این نهایت برنامه ی پیغمبر در زمان را

بخواهیم حساب کنیم من دوازده سال قاچاقی زنده هستم که حالا این را هم خدا خواسته است. **استاد انصاریان را در یک جمله تعریف کنید.** فکر نمی کنیم در کشور مثل ایشان را داشته باشیم از چند جهت: ۱- تکرار ندارد ۲- مجالشش مخصوص به خودش است هر چه انتخاب کرده است بگوید از اول ماه تا آخر ماه همان را می گوید. یعنی شرح آن است و خود این مطالعه می خواهد. مردم هم عقل دارند و از قدرت درک بالایی برخوردار هستند. می فهمند که اینجا یک چیزی گیرشان (دستشان) می آید چرا پای منبرش شلوغ می شود جاهای دیگر نمی شود؟ به این دلیل، مثلاً در خیابان ری از آن طرف پل، راه را می بندند تمام خیابان را تا بالای حسینیّه می نشینند، تا بالای آب شور درشب های اعیان پای منبر ایشان. زن، بچه در خیابان. روی روزنامه، برنامه ریزی می کنند و حضور دارند.

مجالس که برگزار شده شاخص بوده، یعنی الگو بود و بعد از آن هم خوب، جاهای مختلفی استفاده کردند و بهره برداری کردند اگر الان بخواهید بگویید هیئت هایی که الان هستند و مجامع سخنرانی که الان هست از این فضا بهره ببرند چه چیزی را به عنوان الگو ارائه می دهید؟

من گمان نکنم آن زمان بشود. ولی می توانند از آن اتفاقات که افتاده الگو بگیرند بلکه به آن برسند. من فکر می کنم فقط از بحث ایشان می توانند الگو بگیرند. مثل این که الان در موضوع بیداری

اسلامی سایر بلاد اسلامی از جمهوری اسلامی ایران الگو برداشتند. خدا رحمت کند حضرت امام را گفت: سنگ را بردار و بزنی به تانک. می خواهد جلو گیری کند دیگر. خدا رحمت کند مرحوم کافی را، ایشان هم تقریباً مراسم های پر جمعیتی داشت، برای این که خوش بیان بود. صدایش قشنگ بود، روضه ی قشنگی هم می خواند و مردم هم می آمدند استفاده می کردند. انشاءالله خدا به همه ی آن ها توفیق بدهد و حضرت استاد را هم خدا از ما نگیرد.

بیان و نقل خاصی اگر هست در پایان صحبت های تان بفرمایید.

زمانی هم من با استاد در دایره ی مبارزه با منکرات بودم. سال آن را نمی دانم. یاد نمی آید زمانی که آقای خلخالی در راس کار بود. آن جا هم من در خدمت ایشان بودم و در بازپرسی یک میز جداگانه داشتیم. آن هایی که می خواستند یک مقدار با اخلاق روبه رو بشوند، شلاق خورده بودند و پدرشان درآمده بود نزد من می فرستادند. یک آقایی بود که به نظرم برای شرکت نفت بود هیکل عجیبی داشت. مشروب خورده بود خلاصه حکم بود که شلاق بخورد. آوردند نزد من.

یک مقدار با او صحبت کردم و گفتم که شما لطف کنید الان که شلاق می خورید ناراحت نشوید، یک بی ادبی است که در راه خدا کرده ای و باید جوابش را بگیری. ایشان رفت و شلاق خورد و تمام شد. مدتی گذشت تا استاد استعفا کردند، خوب ما هم معذور شدیم تا یک یک سالی از این قضیه گذشت. من یک روز می خواستم بروم قم، کار داشتم. دیدم یک کسی به من گفت: حاج آقا سلام علیکم. سرم را آوردم بالا هیکل عجیبی داشت. سلام علیکم. گفت: حاج آقا! من را می شناسی؟ گفتم: نه! نشناختم حالا بفرمایید. گفت: یاد می آید خواسته به من شلاق بزنند با من حرف زدی. گفتم: سلام احوال شما؟ بطور هستی. منتظر هر گونه رفتار تندی از طرف آن شخص بودم

در همین حال گفتم: خوشحال هستم که زیارت کردم شما را. ولی در عین حال هر کاری دوست دارید بکنید از طرف من مانعی نیست. گفت: حاج آقا سلام کردم بگویم نوکرت هستم. گفت: من از در این دایره آمدم بیرون آن حرف هایت روی من اثر گذاشت مستقیم آمدم بالای سر زن و بچه ام. هر وقت که می خواهند سفره بیندازند من به آن ها می گویم آن حاج آقا را دعا کنید بعد غذا بخوریم. حالا من می خواهم از شما یک خواهشی کنم. شما یک ساعتی بیایید برویم منزل ما. زن و بچه ی من شما را ببینند بعد بروید. گفتم که من الان مشکل دارم باید بروم به کارم برسم شما لطف کنید آن دعای سر سفره یادتان نرود من هم اگر وقت کردم چشم خدمت شما میرسم و این طوری افراد را می ساختم. یعنی اگر یک بنده

ی خدایی می آمد و حالا به هر بلایی مبتلا بودمی ساختم آن ها را. و این روش و منشی بود که از سیره ی اهل بیت علیهم السلام و بواسطه گفتارهای استاد در مشکل گرفته بود.

به هر جهت من مزاحم شما نشوم باشد برای جلسات بعد.

از همراهی جناب عالی تشکر می کنیم. و صحبت پایانی...

من امیدوارم که در جامعه ی فعلی ما اگر هفتاد میلیون است، هر هفتاد میلیون وظیفه ی شرعی دارند برای استاد انصاریان دعا کنند که ایشان را خدا برای ما نگه دارد. دقت کردید. چون اگر جا خالی کند معلوم نیست در این دنیا چیزی به این مفتی ها گیرمان (دستمان) بیاید یا نه، این را شهادت می دهیم.





کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

شور حضور

◀ مصاحبه با حاج محسن طاهری





کشتی نجات

ویژمنامه صبح دهه اول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

جلسات صبح دهه اول محرم استاد چگونه شکل گرفت؟

جمعیت بی شماری در این جلسات حضور داشتند که واقعا تک تک آن ها گزینش شده بودند و خدای متعال هم آن ها را انتخاب کرد. شاید بیش از ۵۰۰ نفر از اون جمعیت به شهادت رسیدند و توفیق داشتند که در جبهه های نبرد حق علیه باطل شرکت کنند.

اوایل دهه ۶۰ که این مجلس شروع شد تقریباً سه سالی از انقلاب گذشته بود و یک سال از جنگ می گذشت. بیانات امام و سخنان ایشان حال و هوای دیگری را به این مجالس و محافل می بخشید و رونق آن را بیش تر می کرد و مردم هم برای این گونه جلسات آگاهی ویژه ای پیدا می کردند. راهبری این جلسه با استاد انصاریان بود و ما هم به اندازه ای که خداوند متعال توفیق ایجاد کرده بود انجام وظیفه می کردیم. برای خود من جلسه ویژه ای بود.

حضور شما در جلسات صبح دهه اول محرم حضرت استاد انصاریان از چه زمانی شروع شد؟

مرحوم پدرشان، حاج محمدتقی طاهری، از مداحان مطرح زمان خودشان و از علاقه مندان به حضرت امام بودند که در زمان مرگشان هم وصیت کردند در نزدیک ترین قطعه به حرم امام (ره) دفن شوند. پدر و پدر بزرگ و دایی هم به روایت تصاویر خادم سیدالشهداء (ع) بودند و این افتخار نصیب فرزندان او شد.

شروع مذاحی او برمی گردد به سال های ۴۲-۴۱ در همان محل خودشان که نازی آباد؛ خیلی از مداحان دیگر هم از آن جا شروع کردند و جلسهای هفتگی داشتند. تا این که به همراه کار مذاحی، دوره ی دبستان و دبیرستان را می گذرانده و در همان دوران بود که با مرحوم کافی و مهدیه آشنا شده و آن موقع ۱۱ یا ۱۲ سال داشته و حدود سال های ۵۰-۴۹ و اوج کار ما بود. حاج محسن طاهری خود می گوید:

به هر حال با جمع مهدیه و مرحوم کافی بودیم و در شهرستان های مختلف، به همراه ایشان دعای ندبه ی عجیبی برقرار کردیم. در این دوران زیر سایه ی پدر بزرگوارم و مرحوم حاج دایی ام که یک سال است فوت کرده اند، به نوکری مشغول بودم و راهنمایی های پدرم بسیار برای ما راهگشا بود. اخوی های بنده هم به نوکری برای آل الله می پرداختند و بحمد الله این افتخار میراث خانوادگی ماست و خدا را شاکریم.



کشتی نجات

ویژنامه صبح دهفاول محرم

مهرم ۱۳۳۲
آذرماه ۱۳۹۰



ایام جنگ تحمیلی، جبهه‌های نبرد - حاج محسن طاهری و استاد

چیزی گیرشان می‌آمد که در مجالس دیگر از آن خبر نبود و امروز متأسفانه این موضوع یک مقدار کمرنگ شده است. در جلسات مذهبی شور و استقبالی که نسبت به بیانات و سخنرانی بزرگان بود نیست. امروز هم الحمدلله در مجالس

ایشان هست شاید در برخی موارد بیش‌تر. اما در دیگران کمتر مشاهده می‌شود. شاید الان خیلی جلسات عزاداری امروز بیش‌تر به عزاداری پرداخته می‌شود تا سخنرانی.

با این که آن چه داریم در خصوص عزاداری اهل بیت مبتنی بر احادیث، روایات و معارف اهل بیت است و مسیر روشن تعالی و کمال را می‌توان در آنها جست و جو کرد که توسط بزرگان و روحانیت معظم تبیین و تشریح می‌شود و چیزی نیست که من نوعی از آن آگاهی داشته باشم گرچه در کتاب‌ها هم هست اما الان نسبت به بحث سخنرانی در محافل مذهبی کم توحهی می‌شود. شاید یک کسی بیاید بگوید خوب این کتاب‌هایی که آقای انصاریان و دیگران می‌خوانند را من هم می‌توانم بخوانم و خوانده‌ام. اما فرقی این هست که کسی مثل ایشان، روحانی زحمتکش، سال‌ها در تهران و قم محضر اساتید رو درک کرده و اهل تشخیص و برداشت و قلم و سوز و درد است، خیلی فرق می‌کند با من نوعی که بخوام از روی کتاب چیزی را بخوانم و نفهمم حتی از لحاظ ادبیات عرب این چه نوع آیه و حدیثی است؟! و

ریزه‌کاری‌هایی وجود دارد که تا کسی زحمت نکشد به آن دست پیدا نمی‌کند

دلیل جاذبه و ویژگی‌های منابر استاد انصاریان چیست که استقبال

فی‌الواقع می‌شود گفت آن چه که داریم بنابر فرمایشات حضرت امام راحل (ره) از محرم و صفر و سیدالشهداء است. در مقاطعی در بعضی از محافل و مجالس این حرکت به جا انجام می‌شود که اثرات وجودی‌اش نه پس از دهها سال بلکه پس از یک عمر هم اگر از آن بگذرد فراموش شدنی نیست. جلسه صبح دهه اول محرم مسجد جامع بازار تهران که محوریتش با استاد بزرگوارمان، استاد انصاریان بود. شاید بیش‌تر می‌شود گفت دلیل حضور ما در آن جلسه سخنران و نوکران سیدالشهداء علیه السلام بودند که انجام وظیفه می‌کردند و آن جمع و جمعیتی که در کنار هم بودند و ما به عشق و شوق آن شور و حرارتی که میان دوستان پیدا می‌کردیم.

دلیل استقبال مردم از این جلسات چه بود؟

جمعیت به شوق شنیدن بیانات حضرت استاد انصاریان که استقبال خوبی هم می‌شد حضور پیدا می‌کردند و البته در انتها هم سوز و گدازی مثال زدنی.

قطع به یقین می‌توان گفت شریک کنندگان در این مجالس





عوام و خواص را به همراه دارد؟

الان ماشاء الله تعداد مداحان و منبری ها زیاد شده است ولی این نیست که ممکن است کسی تأثیر نفس داشته باشد و افراد زیادی را هم جذب کند. به هر حال ایشان پیشکسوت و پیر غلام اهل بیت هستند و مویی در این مسیر سفید کردند. در این مسیر اگر بسیاری از علما بخواهند وارد این میدان شوند و شعر بگویند و مداحی کنند، از دید کارشناسی و تخصصی ممکن است به شعر آن ها و روضه خواندن آن ها حتی ایرادی گرفته شود، اما بحمدالله استاد انصاریان و شخصیت ایشان و زحماتی که متحمل شدند، کمتر در این قشر می بینید که روحانیت و وعاظ، خیلی هاشان در گیر و بند توقعات مردم و امور اجتماعی هستند.

در روز اگر ۵ جای مختلف هم منبر تشریف می برند، می بینید که تکرار مکررات نیست. برای هر کدام برنامه ریزی وجود دارد و این نشان می دهد که ایشان اهل مطالعه و زحمت هست. اهل قلم و برداشت از آیات و روایات و احادیث است و تألیفات مختلف مجلدات قرآن و...؛ لذا زحمت کشیدند. به قول معروف که می گویند: معرف باید ارجح از معروف باشد البته من صلاحیت ایراد نظر کارشناسی در این حوزه را ندارم اما، آن چه که عرض می کنم سلیقه شخصی من نیست، در واقع آن چیزی است که لایه لای دفتر خاطرات من پیچیده شده و در روزگارم نقش بسته است و جای خود دارد ولی، از دید یک کسی که سال ها در مسئله نوکری سیدالشهداء انجام وظیفه کرده عرض می کنم، منبرهای مختلفی را دیدم از آقای فلسفی گرفته تا... چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، واقعا ما نظیر استاد

انصاریان رو کم داریم، نمی گویم نداریم، چون ما از همه مطلع نیستیم. این مستمع دنبال چنین فضایی بود، عالمی وارسته، محور مراسم و در کنار آن برنامه ای جامع که اخلاق و عرفان و با شور و شعور حسینی پیوند می زد. استاد انصاریان هم حساسیت خاصی نسبت به محتوای جلسات داشتند کما اینکه من خودم می خواستم چند تا شعر بخوانم، تا صبح یک وقتی بیداری می کشیدم، پای محافل شعرا گاهی ساعت ها تلمذ می کردم تا بتوانم شعر خوبی را تهیه می کنم و ارائه دهم. کتاب های مختلف می خواندم که گاهی خوابم می برد. حتی یک روزی مادرم که برای نماز صبح من را بیدار کرد، کتاب ها همین طور کنارم ریخته بود و من خوابم برده بود. یعنی واقعا خود ما هم نسبت به اون جمعیت یک تعصب و بیزه های

داشتیم. هر خوراکی به درد اون جا نمی خورد، هر چیزی را نمی شد خواند، با این که خیلی تجربه امروز را نداشتیم، اما توقع آن مستمع این بود که همه چیز غنی باشد بنابر این با یک انگیزه و بیزه های می آمد. هر شعر و مطلبی به درد آن جا نمی خورد. مثل امروز هم اهل نقد و نظر نبودند که خیلی مواقع تا به حرفی می زنی، قصه به رسانه ها بکشد.

از حال و هوای آن جلسه بفرمایید؟

اون فشردگی جمعیت و ازدحامی که در اون مجلس بود واقعا آدم به سختی خودش رو به تربیون می رساند. این حرکت آغاز که می شد طوری بود که همه از اول کار همراهی داشتند و حال داشتند. مثل یک مسیر همگانی که همه



کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۳۶

آذرماه ۱۳۹۰

منصور ارضی، محمد مقدم استاد انصاریان، محسن طاهری



خیلی از دوستان این اواخر گفتند که دوست داریم آن جلسات مجدد پا بگیرد که من گفتم نه من آدم آن زمان هستم و نه آن آدمهایی که می آیند دیگر مثل گذشته هستند. واقعا این ها گزینش شده و دستچین شده بودند. کما این که در دوران دفاع مقدس ما افرادی را داشتیم ک الان نداریم، حاضر بود برای اهل بیت (ع) و دفاع از وطن و ناموس از همه چیزش بگذرد. از خود ما، گرفتار دنیا شدیم و تجملات تا دیگران، اون روزها این حرف ها نبود، من دنبال این مسائل نبودم، لذا این ها تاثیر می گذارد.

شرکت کنندگان در جلسه مثل آتش زیر خاکستر بودند، منتظر یک جرقه. لذا ناله هایشان شنیدنی بود، اشکشان حال و هوای دیگری داشت، سوزشان

چیز دیگری بود. امروز هم حاج آقا منبر برونند و من هم می خوانم ولی شاید آن حال وهوا ایجاد نشود که باید علت را پیدا کرد.

با توجه به اینکه مداح اصلی جلسه جناب عالی بودید ویژگی های شعری و سبک بیان عزاداری ها به چه صورت بود؟

یک سری شعر فولکلور و شعرهای کلاسیک هست که بیشتر در آن محافل خوانده می شد و به دلیل این که سبک شعر خودمانی بود آن زمان سر زبان ها بیش تر باب شد، بود من جمله این شعر:

آی عاقلا بیابین بیرون از خونه

ما رو تماشا بکنین به ما می گن

مسیر برایشان مشخص است و می دانند به کجا می خواهند برونند، چه کار می خواهند بکنند. خلاصه این آیات بیناتی بود که برای همه در واقع حساب شده بود و مثل این که به یک دعوت همگانی پاسخ می دادند و لبیک می گفتند

فی المثل امروز روز حضرت علی اصغر (ع) یا حضرت قاسم (ع) هست، همه با آمادگی خاصی و نیت پاک قلبی می آمدند و به هر حال نوارها و سخنرانی ها هست. واقعا فضا یک فضای نورانی و عجیبی بود. لذا آن جلسات دیگر به اعتقاد من تکرار نشد. الان هست. حضرت استاد انصاریان مجلس دارند افراد دیگر هم همین طور، اما خود آدم ها خیلی مهم هستند، شما می بینید امروز حتی همان بچه های جبهه و جنگ دیگر آن انگیزه های گذشته را کمتر دارند. آن خلوصی که درصد خلوصش ۱۰۰ درصد بود گاهی انسان می بیند از من مداح گرفته تا بعضی از عزیزانمان در واقع آن دل های پاک و نیت ها و آدم های ویژه که به اعتقاد من همه این ها رو حضرت امام در یک مقطعی تربیت کرد چرا که خیلی هایشان قبل از انقلاب با آن فرهنگ فساد انگیز پیوند خورده بودند اما نفس امام به آن ها دمیده شد و در مسیر انقلاب قرار گرفتند.

حلقه اولیه برگزارکنندگان آن جلسه چه روحیاتی داشتند و آیا امروز نمونه ای برای آنان هست؟

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰



از راست محسن طاهری، استاد انصاریان، مرزنی طاهری

اهل بیت بودن یک چیزی است که به هر کسی و هر دلی نمی دهند. بعضی از این اشعار خاص همان مجلس بود و دیگر تکرار نشد مگر این که چه شود و شرایطی ایجاد شد تا خوانده شد. یا مثلاً شعر دیگری بود که:

باز کنج دلم غم خونه کرده

مثل کفتر مولا خونه کرده

ارباب باوفا، دلم و نسوزون

اگه می سوزونی از عشقت بسوزون

ارباب باوفا، تمومه سر تا پا مو غم

گرفته

به جون زینبت بیا حاجتم رو روا کن

امشب

شعرهای این شکلی یا مثلاً برای

حضرت علی اصغر (ع) شعری از شهید

غلامعلی رجبی گفته بود که:

بچه ها دست بابا خونی شده

گمونم شش ماهه قربونی شده

بعداً هم پس از سال ها آقایان حدادیان و دیگران به این سبک شعرها

دیوونه
که بعداً هم آقایون تکرار می کردند و خواندن به این سبک اولین بار
توسط بنده صورت گرفت.
ادامه این شعر هم این بود که:
تا به حالا یه دوست خوبی داشتم
به پای اون دوست خوبم جوونیم و گذاشتم
دیوونه ها، آواره ها، مرده ی یک نگاشن
اونایی که اهل دلم عاشق کربلاشن
حرمش دل رو می لرزونه به قرآن

دیوونه ها همش می گن حسین
جان

در واقع اگر این تفاسیر رو به کسی
می گفتند دیوونه ی امام حسین،
نه اون بدش می آمد، نه بحث
خودنمایی و این حرفها بود. واقعاً
یک کسی دیوونه وار حسینی بود،
هیچ چیزی برایش مهم نبود فقط
می خواست حسینی باشه و در
مسیر سیدالشهداء، یک واژه ای بود
که اگر به کسی اطلاق می شد هم
مایه ی افتخار آن بود و هم چیز
گزاف و بیهوده ای نبود. خیلی ها با
این اسم عشق می کردند.

اللهم ان قلوب المختبئين اليك و
اللهه، در زیارت امین الله می خوانیم،
واقعاً دیوانه ی سیدالشهداء و خدا و





بی احترامی به جایگاه مداحی و البته مداحان قدیمی و کهنه کار و زیر سوال بردن همه زحماتی که آنها تاکنون متحمل شده اند. این مسایل از ضعف ها و معضلات مداحی در ایران است که باید نسبت به تصحیح آن اقدام شود. در خصوص برخی انحرافات موجود در عزاداری ها نیز باید نظر بزرگان و صاحبان اندیشه و فقه را قبول کرد. باید دیدگاه ها و نظرات خود را با توصیه های این حضرات هماهنگ کنیم و در طلب جلب رضای خدا باشیم. مداحان باید به ظرافت های کار مداحی آگاه و آشنا باشند و در جهتی حرکت کنند که افق بلند انقلاب عاشورا، هدف از ایجاد حکومت اسلامی و انقلاب اسلامی ایران را تشریح کنند. هنر مداحی در این است که واقعیت ها را در قالبی می خواند که معارف و حزن و اندوه و مصائب اهل بیت (ع) بیان شود. مداحی هنر است و کلاس کار خود را دارد. نه اینکه با رواج برخی رسوم جدید وارداتی و برخی اشعار، شان و جایگاه ائمه (ع) را تنزل بدهیم.

بی توجهی بعضی از جوانان را به معارف الهی در هیئت دیده اید؟

بله این مسئله هست. نیروی جوان اصولاً تابع احساسات است. عشقش بر علم و عقلش غلبه می کند. این عشق و احساسات هنر مداحی است که با آهنگ و اوزان مختلف ایجاد می کند. ولی معارف اهل بیت را یا نمی شود و یا نمی توانند از طریق اشعار منتقل کنند. ما با اصل سخنرانی مشکلی نداریم. من و آقا مرتضی در تهران و قم طلبه بوده ایم. افتخارمان این است که با مرحوم کافی ارتباط داشتیم. خود ما اصالتاً ارادتمند روحانیت

پرداختند. یک بخشی از اشعار هم آن هایی بود که استاد انصاریان می سرودند و داغ داغ به ما می دادند و یک بخشی از آن را من می خندم و بخشی از اشعار استاد را آقای ارضی. غزلیاتی که خوانده می شد خیلی محکم و از لحاظ جایگاه ادبی ویژه بود. الان متأسفانه در بعضی جاها این شعرها دیگه از شور خارج می شود، دیگه خیلی شوره. ما با این ها موافق نیستیم و گاهی به دوستان هم تذکراتی می دهیم.

تأثیر این جلسات بر جلسات دیگر، خود شما و خانواده شما را چگونه ارزیابی می کنید؟

از قدیم سخنی گفته اند، حرفی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. این سخنی که از دل بلند می شود را من می شنوم، اگر خدایی و خالص باشد، این اخلاص بعد ها به انسان منتقل می شود و یادگار و گنجینه ای ارزشمندی در دل می شود که نهادینه شدن آن رفتار های تعالی گرایانه را به همراه دارد. لذا قاعدتاً با این بیان این مجالس هم بر خود ما و اطرافیان و مستمعین تأثیرات به سزایی داشته است.

آسیب شناسی شما از وضعیت کنونی مداحی در کشور چیست؟

مداحان امروز را دو گروه تشکیل می دهند. گروه قدیمی ملبس به لباس مداحی و گروه جوان ترها که چند سالی است به مداحی روی آورده اند. البته این گروه جوان هم یا از دوران کودکی با مداحی آشنا بوده اند و در محضر استاد درس گرفته اند و یا توسط نوار دیگر مداحان به مداحی گرویده اند.

همه مداحان در مسیر تکریم امام حسین (ع) حرکت می کنند و فعالیتشان قابل تقدیر است، اما برخی مداحان جوان با توجه صرف به مادیات و خودبزرگ بینی در مجالس، شان مراسم عزاداری را تنزل می دهند که این مساله یعنی





این‌ها در جامعه متداول شده است. اگر به مداحی به عنوان هنر نگاه کنیم مداح هم هنرمند است و مانند هنرمندان و ورزشکاران اطرافیانی دارد. اما برخی اوقات این مریدان از حالت علاقه‌مندی خارج می‌شوند و به ابراز برای اعمال قدرت تبدیل می‌شوند؛ اینها افراط و تفریط است. نمی‌توان به این موضوع نگاه بد داشت. اینها باید در جهت صحیح باشد

آیا تا به حال لحظه‌های نابی داشته‌اید که آن را از جانب اهل بیت (ع) به عنوان هدیه‌ای تلقی کنید؟

همه چیز ما از عنایت آنهاست، ولی گاهی در بین خواندن چیزهایی به ذهن ما می‌رسد که اهل فن به آن استحسان می‌گویند.

رابطه‌ی اهل بیت (ع) و مجالس را چه گونه می‌دانید؟

من به باور قلبی رسیده‌ام که در تمام مجالس اهل بیت (ع) حضور دارند که ما این گونه توان خواندن داریم؛ آدم گاهی اوقات اسم خودش را هم فراموش می‌کند. مجلسی که از صدر تا ذیل صحیح از آب در می‌آید، نشان دهنده‌ی حضور خود آنهاست و آنها به ما احاطه و نظر درند و خودشان مجالس ما را اداره می‌کنند. گاهی من برنامه‌های خاصی برای یک مجلسی داشته‌ام که هیچ کدام اجرا نشده است و ذهنم به سوی شعرها و حرف‌های دیگری رفته است.

حرف آخر....

یکی از شاخصه‌های اساسی جلسات صبح دهه اول محرم این بود که ریا و خودنمایی راه نفوذی به اون مجالس نداشت و هر چه بود اخلاص بود. از خدا باید بخواهیم که دوباره آن محافل و مجالس تجدید شود.



بوده‌ایم و وعظ و خطابه را هم دوست داریم. منتها باید به اندازه عقل مردم با آنها صحبت کنیم. چند درصد جامعه ما از مطالب استاد جعفری و آیت الله جوادی آملی استفاده می‌کنند؟ خیلی از جوانان گنجایش و ظرفیت و آمادگی این مطالب را ندارند.

پس چاره چیست؟

ما باید اشعار را غنی‌تر کنیم. این خواسته مقام معظم رهبری (حفظه الله)، است. در خانه مداحان هم حاج آقای آهی حضور دارند و ضعف‌های اعتقادی اشعار را تصحیح می‌کنند. البته روی ادبیات شعری هم بحث می‌کنیم.

قبول دارید که مداحی خیلی دارد به موسیقی نزدیک می‌شود؟

ما اینجا آموزش ردیف‌های موسیقی مانند دشتی و بیات ترک داریم. این ردیف‌ها اگر ساماندهی شود صدا، هز و آهنگ‌ها از بین نمی‌رود ولی هر ردیف موسیقی هم به درد مداحی نمی‌خورد.

گاهی جوانان پرشوری به دنبال مداحان به صورت افراطی هستند. نظر شما چیست؟

ما که الان کمتر داریم. ایام جنگ داشتیم. از این مجلس که به آن مجلس می‌رفتیم ۲۰۰ تا موتور پشت سرمان می‌آمدند. به این افراد مرید بگوییم بهتر است. باید این مسئله را ریشه‌یابی کرد. در هر قشری ممکن این باشد. من همین هفته در فرودگاه رشت دیدم یک عده دختر کم سن و سال برای گرفتن امضا و اظهار علاقه دنبال یک فوتبالیست بودند.





▲ اولین نفر از سمت چپ، حاج‌هادی خاکی‌مجرد و استاد انصاریان - ایام جنگ تحمیلی

پرده‌های عاشقی

◀ مصاحبه با حاج‌هادی خاکی‌مجرد

فاضل محترم جناب آقای هادی خاکی‌مجرد دانش‌آموخته ی دانشگاه علوم قضایی و وکیل پایه یک دادگستری می باشد. وی تحصیلات حوزوی نیز دارد و از محضر آیت الله محمدی گیلانی و علامه محمدتقی جعفری بهره‌های فراوان برده است. خاکی‌مجرد عرفان و اخلاق را محضر حضرت استاد انصاریان کسب فیض نمود.

وی از مدیران سابق پلیس قضایی کشور بوده و در دانشگاه از محضر اساتید به نام همچون: دکتر گرچی، دکتر فیض و آیت الله مقتدایی و آیت الله عمید زنجانی و آیت الله سید مصطفی محقق داماد بهره‌های فراوان علمی برده است.

نخستین زمینه های تشکیل جلسات صبح دهه اول محرم چگونه شکل گرفت؟

ما در عنوان جوانی مان با جلسه شب‌های سه‌شنبه‌ای استاد انصاریان در منزل مرحوم حاج محمد مقدم در خیابان ایران آشنا شدیم و در آن جلسات شرکت می کردیم. کم‌کم جمعیت آن جلسه زیاد شد. بعد از انقلاب هم بود، جنگ هم شروع شده بود و رزمندگان و جوانان زیادی

براساس هدایت حضرت امام (ره) دور هم جمع شده بودند و این جلسه هم چون جلسه ی خیلی پرباری بود، جمعیت که زیاد شد به حسینیه همدانی‌ها منتقل شد. اما مراسم های دهه ی اول محرم معمولاً صبح‌ها در مسجد جامع بازار برگزار می شد که ساعات شروع آن بستگی به فصلی بود که آغاز می گردید.

روال برگزاری مراسم به چه صورت بود؟

در ابتدای این جلسه قرآن خوانده می شد و سپس زیارت عاشورا و بعد هم بیان احکام و سپس سخنرانی استاد انصاریان. روضه خوانی و سینه زنی به سبک سابق و سینه زنی که نظم داشت، یعنی ابتدا زمینه می زدند، بعد واحد و بعد شور از دیگر برنامه های این مراسم بود. همه ی مسائل را رعایت

می کردند حتی شعرهایی که در آن جلسه خوانده می شد، خود حضرت استاد کنترل می کردند که شعر سبک و ناصحیح خوانده نشود و این جلسه موجب شد که جلسات سنتی عزاداری شکل بگیرد. الان هم که شما می بینید جلسات زیادی در شرق و غرب و شمال و جنوب تهران ، مادحین اهل بیت (ع) جلسات بسیار سنگین و پرثمری را برگزار می کنند، این ثمره ی آن جلسه است و خود آقایان برگزار کننده این جلساتی که

عرض کردم باصطلاح کسانی هستند که در جوانی در این جلسه حضور داشته اند و تربیت شده این جلسه هستند. خوب می دانید از افرادی که در این جلسه بودند: حاج آقا مرتضی طاهری ، حاج آقا محسن طاهری، حاج منصور ارضی، و افراد مختلف یا

استاد انصاریان بسیار خوب درک کرده که آنات این جهان فانی بی نهایت ابدیت را متغیر می سازد.



▲ حاج هادی خاکی مجید و استاد انصاریان

می کردند. زمانی در جریان مراجعت و سفر به کردستان یک آقای به من مراجعه کرد و گفت: امکانش هست با استاد من صحبت کنم؟ گفتم: بفرمایید. رفتیم، معلوم شد این‌ها از طایفه لطفی کرد ها هستند و در اثر سخنرانی استاد و گوش کردن نوار های ایشان شیعه شدند. استاد را دعوت کردند که شبانه به منزلشان بروند. نزدیک نماز مغرب و عشا هم بود. فرمانده لشکر عاشورا و اطرافیان به ما گفتند زمانی که غروب می شود این شهر اصلاً امنیت ندارد. گفتم حالا استاد فرمودند و ما می رویم. آن شخص کرد و من و استاد داخل ماشین نشستیم و آن‌ها مجبور شدند ماشین‌هایی که دو شکارویشان سوار بود را به جهت حفاظت بیاورند و خلاصه با یک تدابیری رفتیم خانه‌ی کردها که آنجا حضرت استاد یک ذکر ی گرفتند در خصوص حضرت علی علیه السلام. در خانه‌ای که افرادش شیعه شدند و از محبین اهل بیت شدند جا داشت که ذکر «یا علی» گرفتند. منظور از بیان این خاطره هم اینکه این افراد از یک روز قبل از محرم دسته جمعی می آمدند تهران و در مراسم شرکت می کردند. از جبهه‌ها هم می آمدند و خالصی بودند، می آمدند و در این جلسه شرکت می کردند.

ویژگی هایی که مراسمات صبح دهه اول محرم را از سایر جلسات متمایز می کرد چه بود؟

این جلسه، جلسه بسیار پرکاری بود چه به لحاظ معنوی و چه به لحاظ نشر معارف اهل بیت علیه السلام. حسن این جلسه این بود که بعضاً جلسات یک بعدی می شود گاهی به سمت باصطلاح شور و گریه می رود ولی این جلسه هم به لحاظ شعوری و هم فراگیری معارف اهل بیت علیهم السلام سطح بسیار بالایی داشت و هر

هم دارند. آن هایی را که در مسأله باج خوری و فساد نقشی نداشتند و زندگی عادی خودشان را می کردند تمام خانه‌ها و مغازه‌هاشان را خریداری کرد. افراد و اموالی را از شعبات مختلف آورد و به صاحبان املاک پرداخت. می گفت: شرعی نیست ما برویم مال این‌ها را همین طور تصرف کنیم. استاد در رابطه با بیت المال در رابطه با حفظ اموال مردم این گونه رفتار می کرد. من یاد می آید که در تحقیقاتی که در رابطه با شغلان، آن موقع در دایره مبارزه با منکرات داشتیم، یک روزی برخورد کردم به آدمی که گناهی انجام داده است. رفتیم خدمت استاد و گفتم چنین گناهی انجام داده و گفتم چه بکنیم. ایشان گفتند: کسی که از گناه ایشان خبر ندارد؟! اگر گنااهش برملا شود آبرویش می رود. اگر پیغمبر بود اجازه نمی داد آبروی یک فرد مسلمان برود. لذا شما هم اصلاً جایی نه بیان کنید و نه بگویید. استاد انصاریان بسیار خوب درک کرده اند که آفات این جهان فانی بی نهایت ابدیت را متغیر می سازد.

ظاهر ا جناب عالی با حضرت استاد در جبهه کردستان هم حضور پیدا کرده بودید که منجر به شیعه شدن جمعی از سنی های آن منطقه شده بود، توضیح بفرمایید؟

بله. این جلسه صبح دهه اول محرم چون جذبه اش زیاد بود، حتی مثلاً از کردستان شرکت

در این جلسه حضور داشتند یا به نوعی مکتب این جلسه را پیاده می کنند.

سابقه آشنایی شما با استاد انصاریان به چه زمانی بر می گردد؟

ما در جلسات منزل آقای مقدم با استاد دوست شدیم. تنها پستی هم که استاد قبول کرد، مربوط به دایره مبارزه با منکرات است که چند ماهی بیش تر نبود. در این مبارزه با منکرات بنده خدمت ایشان بودم و کمک می کردم، چند تا ویژگی در آن جا از استاد دیدم که برای من خیلی جالب بود و من را جذب کرد و چون ایشان خودش اهل عمل بوده حرفش به جان و دل می نشیند. به نظر من، البته صاحب نظر نیستم ولی آن چه را که می فهمم به عنوان یک مستمع، حرف کسی در جان مستمع می نشیند که خود اهل عمل باشد. مثلاً در حفظ بیت المال که استاد روی منبر زیاد به ما سفارش می کردند و گاه گاهی هم به مسئولین و بقیه سفارش می کن، من دیدم که ایشان برای رفت و آمد به دایره مبارزه با منکرات هیچ وقت از وسیله نقلیه و غیره استفاده نکرد. همیشه به من می گفت: هادی، موتورت رو بده به یکی بیاورد تا ما را برساند. ما خودمان به جهت کار و مسئولیتی که داشتیم گاه از وسایل و ماشین استفاده می کردیم ولی ایشان هرگز. ضمناً کاری را که انجام می داد با اعتقاد بود، یعنی به نظرش می رسید که باید با منکرات مبارزه کند لذا تنها پستی که قبول کرد همین دایره مبارزه با منکرات بود. یکی از کارهایی که ایشان کرد: یک محله بدنام در تهران را ایشان تخریب کرد. ولی من یاد می آید که به ما می گفت: بروید، تحقیق کنید، ببینید کسانی که صاحب این املاک هستند؛ املاک را از راه نامشروع تملیک کردند و یا نه آدم‌هایی هستند که این جا متولد شدند و خانه را از راه کسب و کار بدست آورده اند و مغازه‌ای

کشتی نجات

ویژنامه صبح دهفاول محرم

محرم ۱۴۳۳
۴۲
آذرماه ۱۳۹۰



ملی و... دچار یک طوفان شدید فکری سنگینی شد. لذا، ضرورت برگزاری یک جلسه سنتی اجتناب ناپذیر می نمود که، حضرت امام(ره) در آن برهه ی زمانی فرمودند: "ترویج فقاقت سنتی و عزاداری سنتی باید مدنظر باشد." در رابطه با عاشورا و سیدالشهداء و محرم هم چون دشمن به این نتیجه رسیده بود که در صورتی می تواند این مملکت، انقلاب و شیعه را شکست بدهد که، حضرت سیدالشهداء را از این ها بگیرد. بنابراین با آن حرکت هایی که ایجاد شده بود در دانشگاه ها و مجامع مختلف وجود یک جلسه سنتی روضه خوانی به سبک سابق واقعا مورد نیاز بود و اولین استارتش هم از این هیئت و جلسه شب های سه شنبه خورد.

آسیب شناسی شما از هیئات عزاداری و جلسات مذهبی کنونی چیست؟

ما در گذشته زمانی که می خواستیم یک هیئت و یا محفلی را تشکیل بدهیم، چند تا کار می کردیم: اولین کاری که می کردیم، پول جمع می کردیم و رحل قرآن می خریدیم. یک نفر رو دعوت می کردیم جهت آموزش قرآن به شرکت کنندگان یعنی اول هر جلسه و هیئت های سابق، قرائت قرآن بود. بعد یک روحانی را دعوت می کردیم و برای شرکت کنندگان سخنرانی و معارف اهل بیت(ع) را تبیین می کرد

و مصیبتی برای ما ایجاد زحمت نمی کرد، همه اش می گفتیم: توکل بر خدا. من یادم می آید که یک روزی، یکی از این دوستان ما به نام آقای حاجی پور فرزندش کوچک بود و سرطان داشت، بچه ها داشتند در مسجد جامع عزاداری می کردند. در حال گریه وارد مراسم شد، حاج محمد مقدم خدا بیمارز بهش گفت: مگه بچه ات سرطان نداره می خواد بمیره، بیا بچه ات را بنداز زیر پای عزادارها و شفا می گیرد. بچه را گرفت و انداخت زیر پای سینه زن ها و شفا گرفت و الان هم فکر کنم حدود ۲۴-۲۵ سالش هست.

تاثیر شرکت در این جلسات بر خانواده شما چه بوده است؟

یکی از اثراتی که این جلسه داشت ما چون با زن و بچه در این جلسه شرکت داشتیم، این جلسه موجب می شد که خانواده های ما از ما درخواست های زیادی نداشته باشند.

به هر حال ما اول جوانی مان بود. بسیاری از مواقع کنار زن و بچه مان نبودیم. حضور اعضای خانواده در این جلسات باعث می شد که زن و بچه مان در حفاظت باشند. ضمن این که خواسته های زیادی از ما نداشته باشند. حوائجشان را برطرف کنیم. من ۴ تا بچه دارم، تقریباً می توانم بگویم از چند ماه بعد از تولدشان در این جلسات شرکت می کردند و از انفاص قدسی آن جلسه استفاده می کردند و الان هم خیلی از آن ها راضی هستیم. و جوانان بسیار متدینی هستند که همه این ها از آثار آن جلسات است.

باتوجه به این که شما سخنرانی های استاد در جلسات صبح دهه اول محرم را ضبط می کردید آیا هم اکنون آرشیوی از آن در اختیار تان هست؟

بله، البته آرشیوهایی که هست همه در اختیار مرکز دارالعرفان گذاشته شده است.

ضرورت برگزاری عزاداری سنتی بعد از انقلاب چه بود؟

با پیروزی انقلاب جامعه از جانب منحرفین، مثل کمونیست ها، اسلام نماهای منافقین، جبهه

کس می آمد، می فهمید که چرا برای امام حسین باید گریه کند، چرا باید جانفشانی کند، چرا باید ایثار کند لذا، اثرات منبر استاد در جبهه ها هم مشهود بوده است. بنابر این به جهت جنبه های مختلفی که برنامه داشت یعنی، مردم هم حلال و حرام خدا را یاد می گرفتند و هم عزا و گریه بر سید الشهداء می کردند، این موجب می شد که اثرات جلسه چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی در افراد نهادینه شود. که من به تفکیک به آنها اشاره می کنم.

اثرات خاص این جلسات بر شما در مقابل مکاتب مادی چه بود؟

ما خودمان به جهت جوانی و شوری که در همان اوایل انقلاب داشتیم، آن هایی که سنشان مقتضی هست می دانند که طوفان های بسیار سهمگین ایدئولوژیکی و سیاسی می وزید مثل جریان های چریک فدایی خلق، جریان منافقین. و این ها تازه معروف هایش هستند مثل جبهه ملی و حزب توده و هزاران هزار دیگر... ستاره سرخ، شفق سرخ، هر که می آمد یک اسمی درمی آورد، از کمونیست های آمریکایی مثل بابک صحرایی و حزب توده، تا وابستگان تفکر غرب گرا مثل جبهه ملی همه چیز داشتیم ولی، این جلسات و منبرهای استاد و شرکت در آن برای ما این حسن را داشت که هیچکدام از این طوفان ها نتوانست ما را از اسلام و انقلاب و رهبری امام خمینی جدا کند.

اثرات معنوی جلسات را تشریح بفرمایید؟

اثر معنوی اش هم این که در زندگی ما و در توکل ما نسبت به خدا طوری اثر گذاشته بود که هیچ گرفتاری





و بعد از آن هم یک مداح دعوت می کردیم. آن مداح هم برایمان روضه می خواند و هم سینه می زدیم. امروز متأسفانه برای ایجاد یک جلسه یا هیئت اول مشکلمان، سیستم صوتی قوی هست، یعنی محتوای جلسه اصلاً مهم نیست. خرید فلان سیستم صوتی آمریکایی و چینی می شود دغدغه بچه هیئتی ها و بعد از آن حالا پیدا کردن کسی که بتواند خوب شور بگیرد. لذا در جلسات کنونی کم تر می بینیم که آن مسائل رعایت شود و این را اهل بیت، نمی پسندند.

به نظرم می رسد مسئولان فرهنگی و بنیان جلسات مذهبی باید برای این موضوع چاره اندیشی و تدبیر کنند. بصیرت خیلی مهم است. شاخص بصیرت و نقطه روشن آن معارف اهل بیت (ع) است. این هست که ما اگر بخواهیم مجالسمان مورد پسند اهل بیت باشد باید از آموزه های آنان و سبک و روش جلسات غنی گذشته الگو بگیریم.

افراد زیادی هم از این جلسه در فضای جبهه و جنگ حضور پیدا می کردند. توضیح بفرمایید؟

بله، از این جلسه رزمندگان زیادی وارد فضای جبهه و جنگ شدند و به شهادت رسیدند که یکی از اثرات مادی و معنوی این جلسه سه شنبه شب و دهه اول محرم یکیش این بود. که جوان ها رو آماده کرد مثل اربابان سیدالشهداء جانفشانی کنند و از دین و

مملکت دفاع کنند. شهدای بسیار زیادی هم از این جلسه وجود دارد که می ترسم افرادی را نام ببرم و حق دیگران ادا نشود. شهیدانی از این جلسه داشتیم که به استادانصاریان نامه نوشتند که ما ۴۰ روز دیگه، ۳۰ روز دیگه، فلان ساعت در فلان جا به شهادت می رسیم. یعنی آنقدر سطح این ها به لحاظ معنوی بالا آمده بود که این مفاهیم را درک می کردند و می دیدند. به هر حال اثرات معنوی آن جلسات در جایی به نام جبهه هم بروز و ظهور یافت که هنوز ایمنی کشور، و مملکتمان از همان جنگ است. اگر دشمن می ترسد به این کشور هجوم بیاورد از برکت جانفشانی و ایثارگری های شهیدان عزیز در دوران دفاع مقدس می باشد و آن جانفشانی ها و ایثارگری ها نتیجه ی این جلسات است. نتیجه معارف اهل بیت و گریه برسید الشهداء است که آمدند در این جلسات نشستند و بر مصیبت امام حسین (ع) گریستند و سعی کردند چون اصحاب ایشان در دفاع از این کشور در معرض هر خطری قرار بگیرند.

دلیل جابه جایی چندین باره محافل و جلسات شب های سه شنبه شب چه بود؟

ابتدای امر جلسات در منزل حاج محمد آقای مقدم برگزار می شد. ایشان یک حسینیهای در منزلشان ایجاد کرده بودند وقتی که جمعیت زیاد می شد عملاً امکان اسکان افراد وجود نداشت که مراسم به حسینییه همدانی ها انتقال پیدا کرد. با توجه به حضور بیش تر جمعیت در مراسم های صبح دهه اول محرم مجبور بودیم فضای بزرگتری را برای برگزاری جلسات تعبیه کنیم که چون بازار محل سستی بود و می خواستیم عزاداری سستی هم برگزار کنیم. لذا، مسجد جامع بازار انتخاب شد. چند سالی در آن جا مجالس خوبی که سوابقش هم مشخص است برگزار شد بعد بنابر صلاح دیدهایی که توسط آقایان تصمیم گیرنده صورت گرفت، مقرر شد مجالس و محافل به مسجد آقا سید عزیزالله انتقال یابد. خوب در آن جا نفس مرحوم

خوانساری وجود داشت، مسجد، مسجد سابقه داری بود هم در جریان انقلاب و هم در جریان حفظ دین و هم جریان مرجعیت.

بعدها پس از گذشت چندین سال، اخیراً دیدیم که به دلیل شرایط جدیدی که در آن منطقه ایجاد کردند رفت و آمد مردم در بازار سخت شده و تردد وسایل نقلیه هم مشکل شده است، در نهایت به جهت آرامش و سهولت در رفت و آمد مردم و آسایش مستمعین دوستان تدبیر کردند و به این نتیجه رسیدند که اگر ما جلسه را به حسینییه هدایت انتقال دهیم، این حسن را دارد که هم مردم راحت تر به فضای جلسه دسترسی پیدا می کنند و هم به لحاظ رفت و آمد مشکلات گذشته را نخواهند داشت. حسینییه هدایت هم دارای یک سابقه درخشانی است که حالا کسانی که آشنایی با سابقه آن دارند می دانند که در این مکان سال های سال حضرت استادانصاریان منبر می رفتند، جلسات مذهبی سال های سال برقرار بوده است و دارای سوابق درخشانی است و انتخاب این حسینییه بر اساس سوابق معنوی آن صورت پذیرفته

است ضمن این که به لحاظ ظاهری و فضا هم جای وسیعتری را شامل می شود. انشاء الله امسال هم یک جلسه بسیار خوب و معنوی و پرثمر را در این حسینییه داشته باشیم





استاد انصاریان و مجید پازوکی

زالال نگاه

◀ مصاحبه با حاج مجید پازوکی

ندیدم. خوب این جا خیلی مذهبی بوده و رضا شاه نتوانست حتی یک سرباز هم از اینجا بگیرد، کشف حجاب کرد اما نتوانست در این منطقه یک نفر را حتی کشف حجاب کند. اسکندر هر کجا رفت خون و خونریزی کرد جز دولا ب که، این همه داستان دارد و اسناد تاریخی اش هم هست و البته در تاریخ طبری هم آمده. خیلی از آقایون علما و مداحان، منابر و مجالسشان از این محل آغاز شده و تا به حالا ادامه داشته است.

من توفیق داشتیم در تبلیغات سپاه در آن زمان فعالیت می کردم و اولین برخورد ما برمی گردد به حضور حضرت استاد در جلسه ای که در آن افراد باید تک تک، خودشان را معرفی می کردند و نوبت به من رسید که حاج آقا به من فرمودند: دولا ب یعنی چه؟ خوب تعابیر مختلفی در این خصوص وجود دارد، از جمله "دلو آب": ظرفی که با آن آب می کشند. بعضی ها

برادر سردار مجید پازوکی یکی از فعالترین نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در دوران جنگ به حساب می آید. وی از همزمان نزدیک شهید همت و سردار شهید حاج عباس کریمی است. پازوکی در سال های اخیر جزو مسئولین فرهنگی سپاه به حساب آمده و از نیروهای ارزشی و مخلص می باشد. گفتگوی ما با وی را می خوانید.

□

آشنایی شما با حضرت استاد چگونه و از کجا شکل گرفت؟

من سعی می کنم با چند شاخص و کلید واژه به بحث بپردازم که سابقه آشنایی ما با حضرت استاد هم مرتبط با همین شاخص هاست. افتخار آشنایی با استاد انصاریان را از سال ۱۳۵۸ داشتم که تقریباً ۱۴-۱۵ ساله بودم. چون من بچه دروازه دولا ب هستم، و عرفای زیادی هم در این منطقه حضور داشته اند. اینجا دارالمومنین است، مرکزیت مساجد و تکایا و حسینیه ها در نهران، دولا ب هست. من خودم در تهران جایی به این اندازه



بیرون، یک تاکسی بود که ایشان رو سوار می کرد از اینجا به مجلس بعدی می رساند. خودش که ماشین نداشت، فرزندانش هم که کوچک بودند. یادم هست هفت تا منبر می رفت. من وقتی بیرون آمد پشت سرش حرکت کردم. از روی کنجکاوی می خواستم ببینم با چه وسیله ای رفت و آمد می کند؟! چون می خواستم الگوی من بشود خیلی دقیق توجه می کردم. وقتی تاکسی ایستاد چون کف پایش گلی شده بود پایش را توی جوی آب کرد و شست و سپس سوار ماشین شد. حالا راننده می گفت: آقا جون بیا می شورم اشکالی نداره، استاد می گفت: نه. من همان جا جذب شدم. بعد دیگه منبرهاش رو رفتم و اکثر شهرستانها ایشان را همراهی می کردم.

از فضای جبهه و همراهیتان با استاد هم خاطره ای دارید؟

از جبهه هم که به یاد دارم آن دعای معروف کمیل رو که نمی گذاشتن حضرت استاد برود ولی، رفت. و این که افراد پول دار را همراه خود به جبهه ها می برد تا کار راه بیاندازند. زمانی در جبهه چون مشکل حمام وجود داشت دستور دادند که ۱۰۰ دوش حمام فراهم شود و آن مرید گفت: چشم و انجام شد.

خاطره ای دیگر هم یادم هست که چند تا نوار در مورد توحید از سخنرانی ها در جبهه به دست ایشان رسید. اسناد وقتی فهمیدند گفتند: بابا به اینها خط بدهید، راجع به اخلاق صحبت کنند، چه چیزی در مورد توحید به اینها می خواهید بگویید؟! اینها که فانی در حق اند؛ جانیشان را می گذارند برای خدا؛ از ما که باورشان خیلی بالاتر هست، اینها دارند عمل می کنند چه توحیدی می خواهید یاد این ها بدهید؟!

خاطره ای از همراهیتان با حضرت استاد در ذهنتان هست؟

بعد از منبر که ایشان می نشستند افراد دورشان جمع می شدند و من هم خوب کنار ایشان بودم. یه روز طلبه ای آمد و سوال کرد: من مانده ام که طلبه بشوم یا دانشگاه بروم؟ شما چه پیشنهاد می کنید؟ استاد فرمودند: من توصیه نمی کنم که بروی آخوند بشوی، ولی اگر طلبه بشوی به هر حال محدودیت هایی برات هست. با کوچکترین خطای تو ممکن است مردم از اسلام زده بشوند باید خیلی دقت کرد. همیشه راهگشای سازنده بود راه

هم می گویند "دور از آب" که به مرور زمان شده دولاب که البته خیلی قابل استناد نیست.

ولی آن چیزی که در اسناد هست و قدیمی های ما نقل می کنند، این جا همه اش کشاورزی بوده: خیار، بادمجان، صیفی جات دولاب هم معروف بوده است میکن "دور آب" یعنی دورش آب بوده که، استاد قوی تری است که حالا سر آسیاب که آسیاب هم می تواند دلیل براین استاد باشد که حالا به مرور زمان شده دولاب. و من آن روز اینها را توضیح دادم.

سابقه حضورتان در مجالس حضرت استاد به چه زمانی برمی گردد؟

در این منطقه دو تا حسینیه پایگاه اصلی هست: یکی "تکیه چال" که منابر خوبی در این جا برگزار شده و حتی مقام معظم رهبری، شهید دیالمه، شهید نواب، فخرالدین حجازی، صدیقی، فاطمی نیا و رستگاری و ... در این مجالس پای منبر بوده اند و دیگری "عسکریه". حسینیه تکیه چال خیلی بزرگ بود و پرجمعیت هم بود تنها کسی که آنجا رو می توانست پر کند مرحوم کافی بود. من هم یکی از مریدان کافی بودم که یک دهه در تکیه چال و دهه دوم محرم در حسینیه عسکریه در مجالس ایشان حضور پیدا می کردم. تا این که ایشان در سال ۱۳۵۶ مرحوم شد. من خیلی جاها پای منبر می رفتم و علاقه زیادی داشتم که فیض ببرم. تا اینکه استاد حسین انصاریان آمد. قبلا افراد زیادی آمدند و رفتند ولی تکیه چال پر نمی شد و تنها کسی که توانست آن جمعیت رو برگرداند استاد انصاریان بود. البته خوب من دنبال این نبودم که ببینم چه کسی جمعیتش بیشتر هست بروم مریدش بشوم.

دلیل جاذبه استاد انصاریان و مراسم های ایشان چه بود که شما جذب شدید؟

یکی از کلید واژه هایی که قرار شد با آن جلو برویم تقوای ایشان است. من رو حساب تقوای ایشان مجذوب ایشان شدم. از تکیه عسکریه دولاب ایشان بیرون آمد، بارندگی بود و باران ملایمی هم می آمد. ایشان هم نعلین نمی پوشید معمولا کفش می پوشند، بر عکس اینکه خیلی ملایم صحبت می کنند اما در راه رفتن سرعت خاصی دارند و با وقار. وقتی آمدم



عرفات و ایشان را دیدم ولی توفیق نشد آن نان حلال رو بخوریم!

یکی از کلید واژه های دیگر که عامل به حرف هاشون

هست: در یکی از منابر ایشان قصه ای را تعریف کردند که من دقیقا یادم نیست ولی مضمون به این که استادی که به طلبه های در کلاس درس می دادند یک دفعه وسط درس بلند می شدند و تمام قد می ایستادند. چند بار این تکرار شد. بعدا این را شاگردان نزدیک از ایشان می پرسند: استاد دلیل بلند شدن های مکرر شما چیست؟ استاد فرمود: فلانی چون سید است و جدش رسول الله است. وارد فضای کلاس که شد من به احترام سید بودنش تمام قد می ایستادم و پس از آن بچه سیدی تویش داخل مسجد افتاد و چندین بار وارد شد که من به احترام آن بلند می شدم. این در خاطر من بود تا اینکه در همین مسجد جامع من دیدم حضرت استاد بلند شدند. من متوجه شدم صورتم را برگرداندم و دنبال یک سید می گشتم، دیدم عالمی که عمامه سیاه به نشان سیدی بر سر داشت وارد مجلس شد، آن قدری ایستاد تا آن عالم بنشیند بعد هم خودش نشست. می دانستم که هیچ کس جز من این موضوع را نمی داند و این موضوع را بارها مشاهده کردم و این هم عاملیت ایشان.

و موضوع بعدی: این رو دوستان باید بفرمایند شیخ حسین انصاریان چند سال هست که کمیل رو حفظ هستند. ۳۰ سال هست که من ایشان را می شناسم حفظ هست و حافظه خوبی دارند یک بار هم نشده که اشتباه کنند ...

اگر از مجموع سخنرانی های استاد در سال همه مناسبت ها را کم کنیم و فقط محرم و صفر و فاطمیه باشد حداقل من سالی ۵۰ مراسم ایشان را در این سی سال هر سال شرکت کردم چیزی حدود ۱۸۰۰ منبر حالا به جز نوارها و سی دی ها و ...

به هر حال یکی از ویژگی های ایشان این هست: یکبار در این ۱۸۰۰ منبر ندیدم که از مردم صلوات بگیرد. یه روز خودم از استاد در ماشین سوال کردم گفتم: آقا جون چرا شما از مردم صلوات نمی گیرید؟ فرمود: من احتیاجی به صلوات گرفتن ندارم. آن هایی که صلوات می گیرند: یا مطلب

را نشان می داد، خیلی مرید باز و مرید پرور نبود.

ظاهرا مسئله ای شخصی برای خودتان وجود دارد که بعضی از دوستان آن را نقل می کنند که استاد پیش از حادث شدن آن نسبت به تبیین آن ایراد سخن داشتند، توضیح بفرمایید؟

هفت سال من بچه دار نمی شدم و هر دفعه حضرت استاد با گوشه و کنایه به ما می گفت: ببینم مجید بچه دار شدی؟! و... از امام رضا علیه السلام نذر کردم و گرفتم. آمدیم و استاد فرمود: مجید خبری نشده هنوز؟ حالا این عارف بودن رو می خواهیم بگویم. توضیح دادم: که بله خدا لطف کرد و دعا کنید بچه سالم باشد. بدون اینکه من حرفی بزنم، دیوان حافظی داشت، برداشت و تفرالی زد. گفت: بچه ات پسر می شود، اسمش را باید بگذاری حسین. من گفتم: آقا جون، هم برادر زحم اسمش حسین هست هم برادر خودم. بعد هم من چون از حضرت امام رضا علیه السلام نذر کردم و گفتم که یا امام رضا اگر من بچه ام پسر بشود اسمش رو جواد می گذارم که نام پسر شما باشه. آقا جون گفت: کلهم نور واحد. تو حسین بگذار، ناراحت که نمی شوند هیچ، خوشحال هم می شوند. پسر بعدیت رو جواد بگذار این پیش بینی ها رو می خواهیم عرض کنم. گفت: حالا حسین هم نمی خواهید بگذارید، محمد حسین بگذار. گفتم: چشم. الان من سه تا پسر دارم؛ پسر بزرگم محمد حسین هست و دومی محمد جواد و سومی محمد مهدی. و این خاطره ای بود در بیان پیشگویی و عرفان حضرت استاد انصاریان.

در بیان خصوصیات رفتاری ایشان مواردی خاطر تان هست بفرمایید؟

سال ۷۱ مکه مکرمه، استاد و دوستان هم حضور داشتند که دعای عرفه را بخوانیم. من با سازمان رفته بودم. یادم هست به شوخی و خنده به من گفت: مجید بیا امروز پیش ما یه لقمه حلال بخور. گفتم: آقا جون به هر حال من آنجا مسئولیت دارم و نمی رسم. که یک روز رفته



را در ذهنشان گم می کنند و یا مطلب کم می آورند. من خودم توفیق نه سال خدمت در سپاه ولی امر را داشتم که ماه مبارک رمضان

استاد می آمدند آنجا سخنرانی. خیلی ها جلوی مقام معظم رهبری و یا جلسات خاص حالتشان تغییر می کند، ولی ایشان با همان اطمینان که در منبرهای دیگر سخنرانی می کنند در آن جا هم سخنرانی می کند و حالتشان در همه منابر و محافل از لحاظ معنوی ثابت است. یکی از محافل مهم و سخنرانی های علمی ایشان، مسجد امیر است. خودش یک بار در جمعی فرمود: مسجد امیر مرا پیر می کند. آنقدر من مطالعه می کنم چون، اکثرا دانشجویان و اساتید حضور دارند و من باید جوابگوی مردم باشم. شاخص دیگر وقت شناسی هست: سر ساعت منبر را واگذار می کند و هیچگاه از بانی مجلس تعریف نکرده است. لذا این که پای منبرش شلوغ می شود دلیلش این هست که ایشان به روز صحبت می کند. مخاطب شناس خوب و دقیقی هست و در هر مجلس به فراخور آن خوراک می دهد.

در فرودگاه حاج علی آقای بیدادی ایشان را دعوت کرد سخنرانی. همه خانم ها کاکل ها بیرون و با یک وضع حجابی! صحبت ایشان ۱۰ دقیقه بیش تر طول نکشید. نود درصد خانم ها روسری ها آمد جلو، موها رفت داخل. نفس تاثیر گذار و نفوذ کلام بالا. من که خودم از ایشان خیلی درس گرفتم.

خاطره ای هم از نفوذ کلام ایشان در خاطراتان هست؟

در مورد همان نامه هایی که بعد از منبر ها به ایشان می دادند تا من بخوانم و پیگیری شود، نامه ای چند صفحه ای بود از زنی که، غیر اخلاقی در جامعه حرکت کرده بود. بعد خودش می گفت: من با شوهرم از خیابان خاوران رد می شدم - اون جا حسینیه ای هست - با شوهرم در حال عبور بودم، دیدم از بلندگو صدای گریه ی بلندی فضای حسینیه را پر کرده است. زن به شوهرش گفت: برای من جالب بود که این کیه و چرا روی منبر گریه می کند؟ شوهر هم تعجب کرد. استاد کمیل را می خواند و گریه می کرد با آن نواهای خاصشان. زن میگوید: من دلم شکست بعد گریه کردم و تمام شد و حتی در ماشین هم گریه می کردم. شوهرم گفت: چرا گریه

می کنی؟ این که تموم شد. گفتیم: من متحول شدم و تا صبح گریه کردم و بعد پیش خودم گفتم: من گناهکارم، این که شیخی هست و همه

اش نماز و دعا. برای چی داره گریه می کنه؟ برای من داره گریه می کنه، برای امثال من داره گریه می کنه! نوشته بود: که من توبه کردم و دیگر به شوهرم خیانت نمی کنم و دوست دارم که شما را ببینم.

حال و هوای مراسم های صبح دهه اول محرم چگونه بود؟

در مسجد جامع هم استاد با بیان شیوایشان و نفوذ کلامشان، جمعیت را شارژ می کرد و آن انرژی درونشان نهادینه می شد و بعد هم که راهی جبهه ها و اجتماع می شدند، سکوی پرتاب بود. ماوی و پایگاهی بود که همه جذب می شدند.

اسماعیل کابلی، محمد هدایتی، حاج احمد دهشیری و جواد صراف و محمدی هدایتی از شهدای معروف این مراسم هستند.

در جریان درخواست رزمندگان برای حضور حضرت استاد در دهه اول محرم در جبهه چه اتفاقی افتاد؟

یک نامه ای بچه ها نوشته بودند که آقا جون محرم بیاد جبهه. اون سال به رزمندگان مرخصی نداده بودند و نمی شد که بچه ها بیایند و در مجالس حضور پیدا کنند. من دستنوشته آقا رو دارم.

ایشان خیلی جالب قلم زده که: شما کجا و من کجا؟! من چه کسی باشم که بخواهم برای شما صحبت کنم؟ عاشقانه و عارفانه در یک صفحه جواب رزمندگان رو دادند

و حرف آخر...

اینها مشتی بود و خاطرات زیادی از آن مجالس و حضرت استاد هست. طول عمر ایشان را از خداوند خواستارم.



شعله‌های عرفان

◀ مصاحبه با حاج حسن اکبری

جناب مستطاب حاج حسن اکبری از ابتدای نوجوانی در خدمت فعالیت‌های انقلابی بوده و عضو فعال سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از بدو تشکیل آن می‌باشد. وی از نزدیکان و علاقمندان حضرت استاد انصاریان بوده و سلسله مباحث معرفتی را از محضر معظم‌له و مرحوم آیت‌الله علوی تهرانی بهره برده است و در سال‌های اخیر از مسئولین اصلی ستاد بازسازی عتبات عالیات می‌باشد. اکبری در مسائل فرهنگی به حق از کارشناسان و بسیار دلسوز می‌باشند. گفتگوی ما با وی را می‌خوانید:

□

نخستین زمینه‌های آشنایی شما با حضرت استاد انصاریان چگونه شکل گرفت؟

بنده افتخار آشنایی ام با حضرت استاد در سال ۱۳۶۰ و از پادگان دوکوهه شروع شد. اولین بار بود که اعلام کردند یک استاد اخلاق آمده و در صبحگاه پادگان دوکوهه می‌خواهد صحبت

کند. هنوز تیپ حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبدیل به لشکر نشده بود. چهره ایشان چهره جذابی بود، هنوز هفت-هشت دقیقه‌ای از سخنرانی ایشان نگذشته بود که تانک‌های عراقی به ما حمله ور شدند لذا قاعدتا بایستی با توجه به اینکه ایشان به عنوان نیروی رزمی در فضای پادگان حضور نیافته بودند و استرسی که بر اثر حمله دشمن به ایشان وارد می‌شد باید دچار تشویش می‌شدند و یا احيانا جایگاه را ترک می‌کردند؛ آقایان و مسئولین مختلفی بودند که سابق بر این در همان مکان سخنرانی می‌کردند و به محض حمله، جایگاه سخنرانی را ترک می‌کردند تا به پناهگاه بروند ولی، حضرت استاد را دیدم اصلا تکان نخورد و عکس العمل خاصی

نسبت به این موضوع نداشت و خیلی با شجاعت و بدون استرس سخنرانی را ادامه دادند. باد زیادی می‌وزید، نیروهای عراقی آمدند چرخی زدند و رفتند. از آن موقع شخصیت ایشان برای من جذاب شد با چنین خصوصیتی و آدم صبور و قوی. چون دشمن آن موقع به پادگان دوکوهه خیلی نزدیک بود هنوز عملیات‌های گسترده‌ای را آغاز نکرده بود، به هر حال شخصیت ایشان ما را جذب کرد.

ارتباط شما با حضرت استاد و شرکت در جلسات و محافل ایشان چگونه ادامه یافت؟

پس از آن اتفاق و حضور استاد در پادگان دوکوهه، ما مرخصی که از جبهه آمدیم تقریباً ۱۲، ۱۰ روز بعد از آن جریان، در جلسه‌ای که در منزل حاج آقای مقدم برگزار می‌شد و سخنران

مراسم دهه اول محرم در مسجد جامع یک بابی از بهشت است.

با توجه به اینکه از این مراسم افراد زیادی به درجه رفیع شهادت نائل شدند در این خصوص توضیح بفرمایید؟

رزمندگانی که از آن مسجد به جبهه های جنگ رفتند از بچه های بسیار با اخلاصی بودند که معارف اهل بیت علیهم السلام و درس ایثارگری در همین جلسات آموختند که، یکی از این شهدای عزیز را حضرت استاد خواب شب اول قبرشان را هم دیده بودند که در منبری تعریف کردند و باید شرحش رو از خود ایشان پرسید.

با توجه به اینکه شما سالیان سال پای ثابت مجالس مسجد جامع بوده اید از سال های اولیه تشکیل آن بفرمایید.

داستان مسجد جامع از زمانی آغاز شد که بنابر فرمایش و رهنمود حضرت امام مبنی بر زنده نگه داشتن مراسم های سنتی عزاداری صورت گرفت که در مقام اجرا با تدبیر حضرت استاد این مراسم شکل گرفت.

حضور رزمندگان جبهه و جنگ در این جلسه چگونه بود؟

برگزاری آن جلسه به گونه ای بود در سالهای بین ۶۲ تا ۶۵ فرمانده لشکرها به رزمندگان در تهران و کرج مرخصی می دادند؛ لشکر حضرت محمد ۹ و حمزه سیدالشهدا ۷ . بنایمان بر این بود که

آن استاد انصاریان بود، شرکت کردیم. من از در که وارد شدم برای اولین بار عکس حضرت امام با استاد انصاریان را دیدم. استاد را مشاهده کردم که در آن عکس به حضرت امام یک چیزی را می گفت و امام با یک خنده زیبایی به ایشان نگاه می کرد. خیلی برای من این روحیه جذاب بود، خوب در آن زمان ایشان به عنوان یک استاد اخلاق و عارف مطرح شده بود. ما پیش خودمان می گفتیم این چه استاد اخلاق و عارفی است که پیش حضرت امام هم نمی خندد. برایم یک مقدار سنگین و عجیب بود.

خوب زیاد تهران نمی ماندیم و پس از چند روز مجددا اعزام به جبهه می شدیم ولی، هر فرصتی پیش می آمد خصوصا جلسات شب های سه شنبه و مسجد جامع را شرکت می کردیم.

از حال و هوا و فضای برگزاری جلسات برایمان بگویید.

فی الواقع من حاضرم همه عمرم را که هر چه خدا به ما عمر می دهد را بگیرد فقط یک ده شب جلسه اون ایام را درک کنم. با توجه فعالیت های به این که به دلیل مسائل کاری سفرهای متعددی به کربلای معلی داشته ام، ایام مختلفی را در کربلا گذراندم؛ روز عاشورا، روز اربعین و... ولی همیشه معتقدم دهه اول محرم در تهران یک غوغای دیگری ست. هرکس هم که این دو جا رو درک کرده باشد به این موضوع رسیده است . به همین خاطر هیچ موقع دهه اول محرم رو کربلا نرفتم . حتی زمان صدام ملعون هم که محدودیت رفت و آمد ایجاد شد بارها از طریق کشورهای دیگر به کربلا مشرف شدم ولی این مجلس چیز دیگری است.

مراسم دهه اول محرم را در یک جمله تشریح بفرمایید؟

هر طور شده خودمان را به این مجالس صبح دهه اول محرم برسونیم و اگر هم مرخصی نمی دادند بالاخره رزمنده ها می خواستند از جبهه در برونند تا هر جوری شده خودشان را به این مجلس برسانند یا مرخصی هاشان را نگه می داشتند تا آن چند روز را بگیرند . من هم جزو همون افراد بودم، همش خدا می کردم تو این دهه به موقع عملیاتی، چیزی نباشه که فرصت حضور رو از دست بدم و این جلسه رو درک نکنم. خوشبختانه شرایط طوری می شد که اکثریت مواقع شرکت می کردیم.

ظاهرا کثرت حضور رزمندگان در ایام محرم باعث کمبود نیرو در فضای جبهه ها نیز می شده است، توضیح بفرمایید؟

شور و اشتیاق رزمندگان برای حضور در این جلسات قابل توصیف نیست، بعدها از اتاق فرماندهی جنگ یک اطلاعی ای آمد که بعدا من از زبان شهید رضا دستواره که خود از اعضای اصلی شرکت کننده در جلسه بود شنیدم. که در زمین صبحگاه به نقل از یکی فرماندهان جنگ به حضرت امام گزارش دادند به دلیل اینکه اکثریت می خواهند در این ایام در عزاداری ها شرکت کنند جبهه ها خالی می شود. خلاصه این که شهید دستواره می گفت: حضرت امام فرمودند خالی کردن جبهه بر خلاف اطیعو الله و اطیعو الرسول است ولی خودشان- شهید دستواره- می آمدند!





حسینی که دو تا برادر هم بودند و بچه شمیرانات و هردو به شهادت رسیدند ایشان منبر رفت و یادم هست که وقتی استاد از منبر پایین آمد، پدر شهید شاه حسینی با حالت تواضع به پای استاد انصاریان افتاد و استاد همان جا نشست. ایشان همراه با پدر شهید شاه حسینی نشستند به گریه کردن و یک حرفی را استاد انصاریان در گوش این آقا زد؛ من هم کنار ایشان نشسته بودم و شنیدم که گفت: "من ازت می خواهم که به برکت خون دوتا شهیدت دعا کنی که ماهم شهید بشویم." این جمله برای من خیلی تکان دهنده بود که یک استاد اخلاق با این مقام و شخصیت و شان وقتی یک پدر شهید رو دید با اون حالت این درخواست را مطرح کرد و من احساس می کنم ایشان تا پایان عمر با خیل شهدا درحال حرکت هستند. فکر می کنم هر کس هم که اطراف ایشان باشد چون ایشان با شهداست اون جذابیت و روح شهادت رو می تواند لمس کند. توجه اهل بیت علیهم السلام و شهدا به حضرت استاد اعتقاد قلبی من هست.

و صحبت پایانی...

من می خواهم بگویم حضرت استاد انصاریان یک عصاره ای از حداقل یک قرن یا دو قرن پیش در بیان معارف و ذکر مصائب است. چون کارش یک است و اگر استاد انصاریان روزی در جمع ما نباشد حداقل این را می توانم بگویم امروزه به نظر من کسی نیست که جای خالی ایشان رو پر کند و در کشور خودمان من کسی را مثل ایشان سراغ ندارم نه به خاطر اینکه به ایشان ارادت دارم از دید یک مخاطب و عطا و خطابه عرض می کنم، سلیقه ی شخصی نیست. خداوند ایشان را برای ما حفظ کند.

زیادی می کشند و آن چیزهایی را که لازم بوده از اساتید کسب کرده و من معتقدم یک نظر خاصی از سوی اهل بیت علیهم السلام به مجالس ایشان هست. انشاءالله خدا عمر طولانی به ایشان بدهد و سالهای سال مردم جهان از وجود ایشان استفاده کنند ولی، اگر روزی ایشان جایگاهشان خالی شود اون روز هست که متوجه می شویم چه توجهاتی به ایشان مشهود شده است.

خاطره خاصی از آن مراسم در خاطر تان هست؟

من به دوستی داشتم به نام آقای شاه حسینی، خیلی خوش هیكل، خوش بر و رو و خوش اندام بود. ایشان از فرماندهان گروه ضربت جندالله در کردستان بود. نمی دانستم در آن موقع، که ایشان خیلی ارتباط نزدیک با استاد انصاریان دارد. استاد انصاریان را دیدم که برای ایشان منبر رفت. خوب حضرت استاد کمتر برای شهدا منبر می رفت به دلیل اینکه می فرمود: "برایم طاقت فرسا



شاکله زندگی خیلی از جوان های آن روز که الان اکثریت میانسال و مسن هستند در این جمع و جلسه حضرت استاد شکل گرفت و استخوان بندی شد و سازه آن را مستحکم بنا کرد.



و سخت است که برای شهدا بخوانم، منبر بروم." و من به دلیل نزدیکی روحی که با ایشان داشتم درک می کردم خیلی برای ایشان سخت است که بخواهند برای شهدا منبر بروند. اما برای شهید شاه

با این وجود تاثیر این جلسات بر رزمندگان را چگونه ارزیابی می کنید؟

با این که خیلی از رزمندگان می دانستند خط مقدم جبهه از اهم واجبات است یک جوری پرپر می زدند این ۱۰-۱۲ روز را بیایند در مراسم باشند و برگردند. شهدای زیادی این مجلس داشت، نوع تربیت شان به خصوص رزمندگان طوری می شد که فقط خلا این جلسه را در جبهه می دیدند چرا که شعبه این روش سینه زنی و شور و نوا و عزاداری فقط در جبهه پیدا می شد.

تاثیر این جلسه بر افراد شرکت کننده را چگونه ارزیابی می کنید؟

شاکله زندگی خیلی از جوان های آن روز که الان اکثریت میانسال و مسن هستند در این جمع و جلسه شکل گرفت و استخوان بندی شد و سازه آن را مستحکم بنا کرد.

می توانم بگویم خیلی از موانع زندگی هم که مربوط به مسائل خاص بود از آن جا برطرف شد. چگونه زندگی کنیم؟ همسر یابی، مسائل اقتصادی، اجتماعی. جامعیتی در آن جلسه و سخنان استاد بود که تاثیرات زیادی داشت.

میتوانم به جرات بگویم همه شهرهای ایران به این سبک و سیاق عزاداری نداشتند و خود تهران چند تا شعبه ی خیلی کوچک بود که آن هم بچه های همین جلسه خوراکش را می دادند.

از تاثیرات این جلسه بر خودتان و دلایل اصلی حضور و گزینش چنین فضایی بفرمایید؟

من از کودکی در مجالس مذهبی شرکت می کردم و خیلی از مراسمات و هیئات مذهبی را حضور داشتم و تست کردم ولی، جلسه آقای انصاریان یک نظر خاصی بهش هست. علاوه براین که خود حضرت استاد فی الواقع زحمات



دعای حضرت ابراهیم 7 برای پیروان اهل بیت 8

خلاصه مباحث حضرت استاد انصاریان در دهه اول محرم سال ۱۳۸۹ مسجد سید عزیز الله

آن چه در پی می آید خلاصه ی ۱۰ سخنرانی از مجموعه مباحثی است که حضرت استاد انصاریان در سال ۱۳۸۹ شمسی، صبح دهه ی عاشورا در مسجد سید عزیزالله با موضوع دعای حضرت ابراهیم ۷ برای پیروان اهل بیت ۸ ایراد نموده است. با توجه به حجم سنگین مباحث ایراد شده توسط معظم له، پیاده سازی و توسط محقق گرانمایه حجت الاسلام و المسلمین سید علی غضنفری خلاصه نویسی و به صورت ده مجلس ارائه گردیده است. امید است مورد استفاده علاقمندان به مکتب آل الله قرار گیرد.

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳
آذرماه ۱۳۹۰

مجلس اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَبِيبِ نَفْسِنَا إِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمَكْرُمِينَ»

کلام امروز به عنوان سخن درباره ی ریشه، از یکی از جملات ملکوتی حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) گرفته شده، قرآن در سوره ی مبارکه ی ابراهیم از این ریشه - که البته با یک تعبیر گسترده تر در کلام حضرت آمده - تعبیر به ریشه ی ثابت می کند «أَصْلُهَا ثَابِتٌ»^۱. علت ثابت بودن این ریشه و این که هیچ خطری در هیچ روزگاری این ریشه را تهدید نمی کند این است که؛ زمینی که این ریشه در آن کاشته شده توحید است، باغبانش خود خدا است «أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ»^۲. عبارت خیلی صریح است که خداوند از خودش تعبیر به زارع می کند با اسم فاعل؛ یعنی کننده ی این کار من هستیم. هم به وجود آوردن ریشه و هم کاشت آن، کار خداست، و هم زمین ریشه، توحید است و هم حافظ ریشه و محصولات این ریشه، خود پروردگار است؛ یعنی تمام درهای خطر و عیب و نقص و نابودی به روی این ریشه بسته است.

قرآن می فرماید: قیامت با دو نفخه صورت می گیرد؛ در نفخه ی اول، تمام زندگان آسمان و زمین می میرند؛ حتی یک فرشته هم زنده نمی ماند؛ «فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ»^۳. در نفخه ی دوم، تمام آنان که بر اثر نفخه ی اول مرده اند، در یک لحظه زنده می شوند.

ولی آن چیزی که در آیه مهم است این است که؛ این ریشه و شاخ و برگ های اصیل، با نفخه ی اول نخواهند مرد؛ اصلاً مرگ سُرَاغ آن ها نمی رود؛ یعنی آن ها از حوزه ی مُردن به کل خارج هستند.

أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي يَا ثِقَات

إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتٍ فِي حَيَاتٍ^۴

این چه حیاتی است که مرگ، اجازه ی حمله به آن ها را ندارد واز دایره ی

مُردن در نفخه ی اول علناً استثنا شده اند؟ همه ی این حرف ها در قرآن است ولی ملاحظه می فرمایید که تمام آن مبهم است؛ نه آن «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» واضح است؛ فقط می گوید: ریشه ی ثابتی است که روزگار، فصول، ایام و گردش زمان، در این ریشه، اثری ندارد. آن آیه هم مبهم است که در نفخه ی اول «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» می میرند مگر آن هایی را که خدا استثنا کرده است که با آن نفخه نمی میرند.

همه مبهم است؛ آن ها چه کسانی هستند؟ این ریشه چیست؟ زارع فقط روشن است که خدا است؛ «أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ». حافظ هم معلوم است که پروردگار است، زمین هم معلوم است که توحید است که بنا بر آیه «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»^۵، محکوم به ثبات است؛ چون ایمان یعنی توحید. اما این ریشه کیست؟ شاخ و برگ های چه کسانی هستند؟

مبهمات این مقدمه را باید با کمک اهل بیت برطرف کرد اولاً آن هایی که به اصطلاح در نفخه ی اول نمی میرند با این که «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» می میرند این ها چه کسانی هستند؟ این ها یک تعداد محدودی هستند که نفخه ی میراندن نمی تواند سُرَاغ آن ها برود؛ نه این که نمی رود، اصلاً پا ندارد سُرَاغ

آن ها برود که جان شان را بگیرد. بخشی

از این تعداد محدود، اباعبدالله الحسین

و شهدای کربلا هستند که

نمی میرند؛ هر چه

می خواهید اسلحه

بکشید، تیرباران

کنید، نیزه بزنید،

خدا مرگ را از این ها

برداشت، حتی مرگ

نفخه ی اول را. پیغمبر به

زهرها فرمود: جلسات

عزای



اولوالعزم من است. این ریشه، این هم شاخ و برگ. این ریشه موسی. و اما آیه‌ای که عام است؛ آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ»؛ من خدا به تمام فرزندان نسبت به حقوق پدر و مادرشان سفارش آکید دارم. رسول خدا(ص) کرارا به مردم گفت: «أَنَا وَ عَلَيَّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ»^۱ این تأویل آیه است که من خدا، به مردم سفارش رعایت حق پدرها را کردم. در مدینه هم بارها مردم شنیدند که پیغمبر(ص) از حضرت زهرا(س) تعبیر به ام کردند و حتی گفتند: «تو مادر من هستی»؛ یعنی ریشه‌ی من، نه مادر جسمی. یعنی ای دخترم، اگر خدا تو را به من نداده بود، درخت وجود من و دینم و فرهنگم با این همه حادثه و خطر خشک می‌شد؛ تو ریشه‌ی من هستی. پس قرآن مجید همه‌ی ما را سفارش می‌کند به رعایت حق پیغمبر و علی و زهرا (علیهم السلام) به عنوان ام و ریشه. قرآن مجید از زهرا(س) تعبیر به کوثر کرده؛ ای رسول ما، تا قبل از ولادت زهرا(س) اهل مکه به تو می‌گفتند: ابتر؛ یعنی بدون بچه، و منتظر هم نشستند تا تو که بچه نداری بمیری و کسی نباشد برنامه‌ات و فرهنگت را ادامه بدهد. اما من به تو خیر کثیر عطا می‌کنم که یک خیر این بچه‌ای که به تو می‌دهم این است که همسر علی(ع) می‌شود؛ یک خیرش این است که مادر یازده امام می‌شود؛ یک خیرش این است که بیاید در مسجد و حکومت عربی جاهلی زمان خودش را محکوم کند و تا قیامت، حجت بر همه تمام بشود.

پی‌نوشت:

۱. ابراهیم (۱۴): ۲۴
۲. الواقعة (۵۶): ۶۴
۳. الزمر (۳۹) ک ۶۸
۴. مولوی
۵. ابراهیم (۱۴): ۲۷
۶. صغیر اصفهانی
۷. قصص (۲۸): ۷
۸. عنکبوت (۲۹): ۸
۹. بحار الانوار، ۲۳/ ۲۵۹ باب ۱۵ حدیث ۸

حسین تا قیامت ادامه دارد. حسین بوده و زنده است و هرگز نمی‌میرد. تا خداوندی خدا برجاست
بیرق شاه کربلا برجاست^۲

شما هم اگر بخواهید نمیرید، خودتان و زن و بچه‌تان حسینی بشوید. این برای ابهام آن آیه. همان‌طور که ده‌ها سال است دل ما را اسیر او کرده، در آینده هم دل‌هایی را اسیر او می‌کند. این ابهام آن‌ها.

اول باید سراغ قرآن مجید رفت تا ببینیم تعبیر واضح‌تری از این ریشه می‌توان پیدا کرد. تعبیر واضح‌تر این واژه در قرآن کلمه‌ی «ام» به معنای ریشه است که بارها در قرآن تکرار شده است. به عنوان نمونه به دو آیه اشاره میکنیم که اولی به صورت خاص و دومی به صورت عام بر این معنا دلالت دارد: آیه اول، در سوره قصص به شکلی روشن آمده: «وَوَحَّيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ»^۳ کلمه‌ی (ام) یعنی ریشه؛ چون انسان‌ها چهار- پنج ساعت مهمان صُلب پدر هستند، اما نه ماه با وجود مادر متحد هستند، و نه ماه همه‌ی تغذیه‌ی اخلاقی، فکری، اندیشه‌ای و بدنی‌شان از مادر است، لذا خدا مادر را ریشه نامید. ما به ریشه‌ی وجود موسی وحی کردیم «آن اَرْضِیْهِ» که حالا که بچه را به دنیا آورده‌ای شیرش بده.

اما به‌خاطر طبع انسانی اگر می‌ترسی که بچه به دست دستگاه فرعون بیفتد او را در یک جعبه بگذار و در رود نیل بینداز.

تترس، غصه هم نخور، ما او را به دامن خودت بر می‌گردانیم
«وَجَاعَلُوهُ مِنْ الْمُرْسَلِينَ»^۴ فرزند تو سومین پیغمبر



مجلس دوم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَ طَيْبِ نَفْسِنَا إِبَالْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ.»

مطالب امروز توضیح لطائف و اشارات کلام دیروز است. چهار نور است که در حقیقت یک نور محسوب می شود، ولی خداوند مهربان، این حقیقت را در چهار مرتبه و در چهار تجلی بیان فرموده. اگر این نور در زندگی آدمی بتابد و باطن، اخلاق و اعمال انسان از این چهار نور شکل بگیرد، خودش هم عاقبت تبدیل به نور می شود.

به خواست خدا، هم اصل چهار نور را، و هم تبدیل شدن به نور را از قرآن برایتان می گویم تا کسی فکر نکند این مباحث، مباحث عرفانی خارج از حدود اسلام ناب الهی است.

اما نور اول؛ خداست که با همین تعبیر هم از وجود مقدس او در معارف الهیه یاد شده؛ مثل دعای کمیل که امیر مؤمنان (ع) وقتی پروردگار را با همین تعبیر می خوانند: «یا نور یا قدوس»^۱. این نور اگر بتابد، در تابش آن، ارزش ها ظهور خواهد کرد؛ هم ارزش های عملی، هم اخلاقی و هم ایمانی. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ یعنی این نور، شما را به جانب نور شدن سوق می دهد. هرچند این نور فیزیکی نیست ولی در قیامت نمود پیدا خواهد کرد: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ»^۳

به فرموده ی پیغمبر (ص) وقتی کسی نور حق را در وجودش بتابد «تَخْلُقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۴ محقق می شود؛ یعنی آدم متخلق به اخلاق حق می شود و هرگز در رفتار و کردار و در برخورد، نه تابع خشمش می شود و نه تابع هوای نفس، حتی با دشمن خود نیز خارج از محدوده ی اخلاق الهی برخورد نمی کند.

اما نور دوم؛ قرآن کریم است؛ «أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»^۵ این تعبیر پروردگار

است از قرآن، قرآن نور است. اگر نور قرآن در زندگی نباشد حتماً آتش فرهنگ های دیگر در زندگی شعله می کشد. این قطعی است و دلیل قرآنی دارد؛ چون اگر فرهنگ قرآن – که نور است – نباشد، فرهنگ ناری حاکم می شود. در سوره بقره است: «أَوَلَيْكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»^۶ فرهنگ غیرقرآن، شما را به آتش دعوت می کند.

واما نور سوم، که نور نبوت و رسالت وجود مبارک رسول خدا (ص) است؛ نور مبارکی که تمام انبیاء و ارزش هایشان در او خلاصه شده اند.

در این ره انبیاء چون ساربانند
دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشت سالار

هم او اول هم او آخر در این کار

احد در میم احمد گشت ظاهر

در این دور اول آمد عین آخر^۷

ز احمد تا احد یک میم فرق است (میم مخلوق بودن همین است)

همه عالم در این یک میم غرق است

یعنی او را ببین، همه چیز را دیدی؛ چنانکه فرمود: «مَنْ

رَأَى نَبِيَّيَ فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ»^۸ این حرف درستی

است از پیغمبر (ص) که اگر من را

ببینید خدا را دیده اید؛ چون در قرآن

می فرماید: «مَنْ يُطِعِ

الرَّسُولَ فَقَدْ اطَاعَ

اللَّهَ»، «إِنَّ الَّذِينَ

يُطِيعُونَكَ إِنَّمَا يُطِيعُونَ

اللَّهَ»^۹.

خوب، اگر نور نبوت در

زندگی انسان تجلی نکند،

باید آتش استالین، لنین

خوشحال هستند می‌گویند: ما خدا داریم، قرآن داریم، علی داریم، پیغمبر داریم، زهرا داریم، حسین داریم. این کلام حضرت رضا(ع) از قرآن گرفته شده، «فَاسْتَبِشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ»^{۱۴} بندگان من با این معامله‌ای که با من و قرآن و پیغمبر و حسین کردید، خوشحال باشید. لذا در روایات آمده که اگر پرده را برایتان کنار بزنند و وضع خودتان را ببینید، آن وقت دیگر برای ما هم گریه نمی‌کنید همه‌اش خوشحالی است. در مورد فردایتان نیز می‌فرماید: «فَيَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^{۱۵} و یا: «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا»^{۱۶} با این چهار نور، شما در قیامت تمام این خوبی‌ها را نزد چشم خودتان حاضر می‌بینید؛ یعنی بندگان من، در قیامت لازم نیست دنبال حسین(ع) بگردید، وارد که می‌شوید حسین(ع) حاضر است، پیغمبر و علی(ع) حاضرند، قرآن حاضر است، من حاضر هستم، خوشحال می‌شود.

پی‌نوشت:

۱. دعای کمیل
۲. بقره (۲): ۲۵۷
۳. حدید (۵۷): ۱۲
۴. بحارالانوار: ۵۸ / ۱۲۹ (تتمیم)
۵. نساء (۴): ۱۷۴
۶. بقره (۲): ۲۲۱
۷. شیخ محمود شبستری
۸. بحارالانوار، ۵۸ / ۲۲۵ باب ۴۵: کنزالاعمال: ۱۵ / ۳۸۲ حدیث ۴۱۴۷۵
۹. فتح (۴۸): ۱۰
۱۰. بحارالانوار ۹۹ / ۱۲۹ باب ۸: الفقیه: ۲ / ۶۱۳ (زیارت جامعه)
۱۱. اعراف (۷): ۱۵۷
۱۲. بحارالانوار: ۳۵ / ۳۴ باب ۱ حدیث ۳۳
۱۳. حدید (۵۷): ۱۲
۱۴. توبه (۹): ۱۱۱
۱۵. مائده (۵): ۱۰۵
۱۶. آل عمران (۳): ۳۰

و هگل در زندگی‌اش تجلی کند. و نور چهارم، نور اهل بیت(ع) است «قَدْ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا»^{۱۱} این یک متن دعایی است، اما از قرآن هم برای اثبات این نور دلیل داریم؛ خدا می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ»^{۱۲} آن‌هایی که مومن به پیغمبر شوند «وَعَزَّوْهُ» او را گرمی بدارند «وَنَصَرُوهُ» و با مومن بودن و عمل صالح، او را یاری کنند «وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» و از نور همراه او تبعیت می‌کنند. نمی‌گوید «أَنْزَلَ بِهِ» درباره‌ی قرآن که در آیات دیگر آمده، همه جا از ضمیر (به) و (بالحق) استفاده شده، اما این جا می‌گوید: «وَاتَّبَعُوا نُورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ» نوری که با آن معیت دارد. چیست این نور؟ رسول خدا(ص) پاسخ داده است: «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^{۱۳} این نوری که معیت دارد نور اهل بیت(ع) است که اگر آدم این نور را در وجود خود بتاباند می‌شود حسینی مسلک، علوی مسلک؛ خودش، زنش، دخترش، بچه‌اش، حجابش، اخلاقش و تمام رفتار و کردارش.

زندگی با این چهار نور، آدم را تبدیل به نور می‌کند؛ این هم آیه قرآن: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَايَمَانِهِمْ يُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»^{۱۴}

آن وقت که این چهار نور تجلی کرد، نتیجه «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» است.

امام هشتم(ع) می‌فرماید: یک علامت بندگان خوب خدا، خوشحال شدنشان است. از چه؟ از آن چه که دارند

مجلس سوم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا إِبْرَاهِيمَ مُحَمَّدَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ».

کتاب خدا امر واجب دارد به همه که تا زنده هستید خود را وزن کنید تا سبک سنگینی باطن شما، معنویت شما، آدابی که با آن‌ها سر و کار دارید و انسانیت شما برایتان معلوم بشود. اگر خود را وزن کردید و معلوم شد وزن‌تان کم است، یا در مرز خسارت قرار دارید و یا دارید خسارت می‌بینید. جالب است در آیاتی که می‌شود در این باره از آن‌ها استفاده کرد، لغت (ضرر) به کار نرفته، بلکه کلمه‌ی (خسارت) به کار رفته است؛ خسارت به معنای تباه شدن و از دست دادن تمام سرمایه‌های وجودی خویش است؛ در حالت خسران، عقل، فطرت، حال، بدن، مال و تمام هستی انسان تباه می‌شود. این تباهی ادامه پیدا می‌کند تا این‌که به فرموده قرآن، چنین افرادی هیزم دوزخ می‌شوند: «فَكَانُوا لِحَبْنَمَ حَطَبًا»^۱.

اما این ترازویی که باید خودمان را با آن بکشیم تا سنگینی و سبکی، و یا تباهی و خسارت‌مان حداقل برای خودمان معلوم شود چه ترازویی است؟ قرآن تعبیر بالایی از این ترازو دارد (قسطاس) و آن را مقید کرده «بالقسطاس المستقیم»^۲؛ یعنی ترازوی مستقیم، ترازویی که هیچ عیب و نقصی ندارد. مستقیم به معنی خط راست نیست، به معنای پابرجایی است. این‌که می‌گوید مستقیم، یعنی هر کسی از هر جا بلند نشود و بگوید: من ترازو هستم، خودتان را با من بسنجید؛ چون ترازو اگر عیب داشته باشد، نقص داشته باشد و یا خراب باشد، وزن را درست نشان نمی‌دهد، سبکی و سنگینی را درست نشان نمی‌دهد، بلکه اشتباه نشان می‌دهد. تمام مدعیان این معنا که می‌گویند ما ترازو هستیم، بی‌اثید خودتان را با ما هماهنگ کنید تا وزن‌تان معلوم شود، دروغ می‌گویند؛ مستقیم نیستند، عیب دارند، نقص دارند. لذا قرآن کریم در همین سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، وقتی می‌خواهد ترازویی را معرفی کند، یک ترازوی کامل، جامع، تام، سالم، مستقیم، بی‌عیب و بی‌نقص را معرفی می‌کند: «إِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۳ یعنی ای ابراهیم، تو یک ترازویی هستی تا روز قیامت برای کل انسان‌ها، که اگر کسی بخواهد وزن خودش را در ایمان،

در عمل، در اخلاق، در اندیشه، در تفکر، در رفتار، در منش، در اقتصاد، در زن و بچه‌داری بفهمد، باید خودش را با تو بسنجد.

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» امام در این‌جا یعنی همان قسطاس مستقیم؛ چون آیات ربطش به همدیگر معجزه است، ابراهیم(ع) برای بعد خودش سؤال می‌کند: «قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» از نسل من هم امام اتم که ترازو باشد برای مردم هست؟ علنی پروردگار به او می‌گوید: در نسل تو هم آدم عیب‌دار، آدم نقص‌دار، آدم بت‌پرست، آدم منحرف هم هست «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» ترازو بودن وجود نسل تو را من در ستمکاران از نسل تو قرار نمی‌دهم. ابولهب هم نسل تو می‌شود در آینده، ولی پرعیب است. او یک چاه پر از آلودگی و تعفن است. او نمی‌تواند میزان باشد. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» یعنی «یَنَالُ عَهْدِي الْعَادِلِينَ» بله من در نسل تو ترازو قرار می‌دهم، اما عین خودت، بی‌عیب، کامل و جامع. این مطلب یقینی است و اتفاق هم خواهد افتاد.

بنابراین همان‌وقت یعنی چهار - پنج هزار سال قبل از پیغمبر اکرم(ص) خدا بر روی تمام جریانات بعد از مرگ پیغمبر(ص) مهر باطل زد و گفت: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ». حالا هر چه هم می‌خواهند به این‌ها خوبی بچسبانند خدا به ابراهیم گفت: این‌ها خوبی ندارند، این‌ها ناقص هستند، این‌ها پرعیب هستند. حالا بخاری بیاید کتاب بنویسد، مسلم نیشابوری بیاید کتاب بنویسد، ابن ماجه بیاید کتاب بنویسد، حاکم نیشابوری بیاید کتاب بنویسد و بالای چهارصد - پانصد

صفحه برای آن سه نفر مدام ارزش بنویسد! خدا به ابراهیم گفت: همه‌ی این‌ها دروغ است، این‌ها ظالم هستند و ترازو نیستند

آن‌وقت ابراهیم(ع) که شدید مهربان به جامعه‌ی انسانی بوده می‌آید به دیوار کعبه تکیه می‌دهد درخواست

این‌ها دروغ است، این‌ها ظالم هستند و ترازو نیستند

آن‌وقت ابراهیم(ع) که شدید مهربان به جامعه‌ی انسانی بوده می‌آید به دیوار کعبه تکیه می‌دهد درخواست

این‌ها دروغ است، این‌ها ظالم هستند و ترازو نیستند

آن‌وقت ابراهیم(ع) که شدید مهربان به جامعه‌ی انسانی بوده می‌آید به دیوار کعبه تکیه می‌دهد درخواست

این‌ها دروغ است، این‌ها ظالم هستند و ترازو نیستند

جواد، حضرت هادی، حضرت عسکری. ای جابر! دوازدهمین ما هم به مصلحت غایب می‌شود، اگر از عمر جهان یک روز بیش‌تر نمانده باشد او را ظهور می‌دهد.

ابراهیم هم گفت ذریه نگفت یک نفر، نگفت: «وَمِنْ رَجُلٍ مِنْ ذُرِّيَّتِي» گفت: «مِنْ ذُرِّيَّتِي» در فرزندان من. آن‌جا هم جمع است، در سوره‌ی انبیاء هم «مَوازین» جمع آمده است. اگر اهل سنت به ما بگویند از کجا می‌گویید ترازو این چهارده نفر هستند؟ می‌گوییم: چون خدا در آیه ترازو را جمع آورده «مَوازین»، اگر ترازو فقط قرآن است، باید مفرد بیاید.

خداوند امر می‌کند یک بار شما خودتان را بکشید «بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» یک بار هم من در قیامت شما را می‌کشم: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» با جمعی از معیارها (مَوازین) من پیغمبر و علی و فاطمه تا امام زمان (ع) را قیامت در محشر قرار می‌دهم. ایدا به کسی ظلم نمی‌کنم در کشیدن اعمالتان «فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا». اگر وزن عمل‌تان به وزن دانه‌ی ارزن باشد می‌آورم «وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا» عیار سنجش آن را هم علی و فاطمه و فرزندان‌شان هستند، اما پرورنده را خودم محاسبه می‌کنم «وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ». چه لذتی دارد در قیامت وقتی می‌خواهند ما را حسین (ع) بکشند! حالا اگر وزن ما یک وزن کاملی نباشد؛ در اخلاق، در عمل و در آداب، یقیناً وزنمان قابل قبول خواهد بود و آن سنگینی لازم را داریم و خسران نخواهیم داشت؛ چون در سوره‌ی اعراف می‌گوید: «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ۖ هُمْ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ» امام باقر (ع) می‌فرماید: مراد از آیات، ما هستیم و (اولئك) اشاره دارد به ظالم به علی، ظالم به زهرا، ظالم به حسن و ظالم به حسین (ع) که این ظالمان، تمام موجودی وجودشان تباه تباه است.

پی‌نوشت:

۱. جن (۷۲): ۱۵
۲. شعراء (۲۶): ۱۸۲
۳. بقره (۲): ۱۲۴
۴. بقره (۲): ۱۲۹
۵. جمعه (۶۲): ۲
۶. انبیاء (۳۱): ۴۷
۷. انبیاء (۳۱): ۴۷
۸. اعراف (۷): ۹

این را می‌کند که این ترازو را در آینده ظهور بده. ابراهیم (ع) درخواست کرد، التماس کرد، اشک ریخت و گفت: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۱ این گفتار ابراهیم است و دعای ابراهیم و التماس ابراهیم. اما سخن خدا در سوره‌ی جمعه این است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۲ یعنی چند هزار سال قبل ابراهیم (ع) برای جامعه‌ی انسانی ترازو درخواست کرد و سه خصوصیت هم برای این ترازو گفت، که هر سه را خدا بعداً در وجود رسول اکرم (ص) تجلی داد.

اما پیغمبر (ص) که یک فرد است، پس چرا خدا در سوره‌ی انبیاء ترازو را جمع بسته «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ»^۳ یعنی غیر پیغمبر (ص) من ترازوهای دیگری هم قرار دادم. جابر به پیغمبر (ص) گفت: بعد از تو ترازو کیست؟ (این در کتاب‌های اهل سنت هم هست؛ مانند ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی قندوزی است). بعد از تو ما خودمان را با چه کسی بکشیم؟ رسول خدا (ص) دستش را گذاشت بر روی شانه‌ی امیرالمؤمنین (ع) گفت: با این بکشید خودتان را، خودتان را با این میزان بسنجید؛ اقتصاددانان راه سیاست‌دانان راه، کشورداری‌تان را، برخوردتان با مخالفین، با مردم، با همسرانتان، با بچه‌هایتان، با رفیقانتان، با بازارتان، خودتان را با علی (ع) بسنجید.

جابر پرسید: بعد از او چه کسی؟ پیغمبر (ص) فرمود: جابر! بعد از علی، حسن و بعد از او، حسین و بعد از او، علی بن الحسین، بعد محمد بن علی - که تو او را می‌بینی، سلام من را به او برسان - بعد جعفر، بعد موسی، بعد علی بن موسی الرضا (همین ترازویی که خدا در کشور ما گذاشت) بعد حضرت

مجلس چهارم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهَنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا أَبِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ.»

قرآن مجید از همه‌ی مردم به تعبیر صریح خودش زندگی مستقیم خواسته، یعنی یک حیات و زندگی که تمام شئون آن استوار باشد و این زندگی بتواند باز به تعبیر صریح خودش در قیامت به صورت «عیشه راضیه» تجلی کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: اجرای خواست خداوند هیچ سودی برای خدا ندارد: «لَا نَهْجَ لَاتَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ اطَاعَهُ»^۱ چرا که او نیازی به هیچ کس و به هیچ چیز ندارد. خلایق در ذات و صفات ندارد که بخواهد با کسی یا با چیزی، این خلأ را پُر کند. او ذاتی است مستجمع جمیع صفات کمال که یک تعبیر زیبای دیگر هم در سوره‌ی توحید برای خودش آورده: «الصَّمَد» یعنی این وجود تو خالی نیست.

اگر تمام این مخلوقات از خواسته‌ی او سرپیچی کنند، سینه سپر کنند، به قول خود امیرالمؤمنین «أَبَدَى صَفَحَتَهُ لِلْحَقِّ»^۲ و بگویند: با این که می‌شناسیم و با این که می‌دانیم چه کسی هستی، با این که می‌دانیم ما را آفریدی، اما به هیچ عنوان زیر بار خواسته‌ات نمی‌رویم، آن زندگی مستقیم که از ما می‌خواهی را نمی‌خواهیم، ما زندگی کج می‌خواهیم، ما زندگی منحرف می‌خواهیم، ما زندگی‌ای می‌خواهیم که طرح آن را خودمان بدهیم بر اساس خواسته‌های خودمان و شهواتمان و هوای نفس مان. اگر همه سینه سپر بکنند و این طوری اعلام بکنند «وَلَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ أَسَاءَ» هیچ زبانی به او وارد نمی‌شود.

اما خود پروردگار هم در قرآن با این مسئله برخورد شگفت‌آوری دارد که اگر سینه سپر کنید و با جرأت به من اعلام بکنید که این خواسته‌ی تو را مطلقاً نمی‌خواهیم، این طرحی که برای اقتصاد ما دادی، برای زن و بچه‌های ما دادی، برای عبادت ما دادی، برای کار خیر ما دادی، نمی‌خواهیم و بالاتر این که سینه سپر بکنید و به من بگویند اصلاً به تو چه که در زندگی ما دخالت می‌کنید، تو چه کاره هستی؟ تو خدایی خودت را برای موجودات

بکن! اگر به چنین حالی برسد (که خیلی‌ها رسیدند) پروردگار می‌فرماید: من اصلاً در عذاب کردن و جریمه کردن شما عجله‌ای ندارم، باز هم نان و آب شما را می‌دهم، باز هم سفره‌ی شما را پهن نگه می‌دارم. علت این که در جریمه کردن شما عجله ندارم و رگ حیات شما را سریعاً قطع نمی‌کنم این است که اولاً: شما هر چه هم که علیه من بتازانید نمی‌توانید از دسترس قدرت من خارج شوید؛ شما و همه سینه سپر کردن‌هایتان و همه عریده جویی‌هایتان در دایره‌ی قدرت من است. دری باز نیست که از دایره‌ی قدرت من بیرون بروید و جریمه نشوید.

اما علت دیگر مهلت دادن من؛ چون من انبیاء را فرستادم، قرآن را فرستادم، ائمه را قرار دادم، عالم ربانی را قرار دادم، منتظر توبه‌ی شما می‌مانم. خیال نکنید شما را فراموش کرده‌ام! نه، اتفاقاً فرشتگان از گناهان شما چنان به جان می‌آیند که از من عذاب شما را می‌خواهند ولی باز امان می‌دهم و می‌گویم: من منتظر می‌مانم توبه کنند.

این برخورد خدا با آن‌هایی است که می‌گویند ما زندگی مستقیم را نمی‌خواهیم، می‌گویند به تو چه، ما خودمان عقل داریم، فهم داریم، پیغمبر نمی‌خواهیم، قرآن نمی‌خواهیم، حسین نمی‌خواهیم، خودمان بلد هستیم که چه‌طور زندگی کنیم.

اما خدایا برخوردت با دوستانات چگونه است؟

اگر کسی با تو بسازد، خواسته‌ی تو را

قبول بکند، تو را بخواهد، انبیاء تو

را بخواهد، ائمه را بخواهد، با

آن‌ها چه کار می‌کنی؟

اما آن‌هایی که

خواسته‌ی من را

قبول بکنند و با معیار

و ملاک و میزان من

زندگی مستقیم برای

خود بسازند؛

۱. به آنها حیات طیبه



ملائکه می‌گویم: یک رختخواب از بهشت پهن کنید، یک رختخواب برزخی. چون بنده‌ی من شصت سال است که با من ساخته؛ خیلی از لذت‌ها را از خودش کنار زد؛ شکم‌چرانی نکرد، شهوت‌رانی نکرد، بنده‌ی من خسته شده است؛ عبادت کرده، خدمت کرده، مانند عروس در شب عروسی روی این رختخواب بخوابانید و به او بگویید: بعداً می‌آییم بیدارت می‌کنیم تا قیامت برپا بشود. بنده‌ی من در استراحت است قیامت می‌گویم: فرشتگان! صدایش کنید. بیدارش می‌کنند تا از قبر درمی‌آید؛ «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ»^۵ از همه طرف ملائکه‌ی من احاطه‌اش می‌کنند به او می‌گویند: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ»^۶ امنیت خدا ابدی برای تو؛ به‌خاطر صبری که کنار شکم و شهوت و اسکناس و صندلی کردی و کج‌راهه نرفتی. «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ».

۵. کارم با بنده‌ام هنوز تمام نشده، باید بیاورند او را داخل بهشت روی تخت بهشت که نشست، اولین صدایی که در بهشت می‌شنود صدای خودم است: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»^۷ بنده‌ی من! سلام علیکم! خودم هم دارم به تو سلام می‌کنم. تو یک عمر رو به قبله نشستی و گفتی: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» یک عمر گفتی: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ»^۸ «السَّلَامُ عَلَيْنَا» یک عمری تو سلام کردی، حالا من به تو سلام می‌کنم.

۶. و اما آخرین برخورد من با دوستم، همان چیزی است که منتظر آن است: «فَاوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۹ بنده‌ی من! با اینها همنشین می‌شوی.

پی‌نوشت:

۱. الحاقه (۶۹): ۲۱
۲. نهج‌البلاغه: خطبه ۱۸۴ (خطبه همام)
۳. کافی: ۸ / ۶۷ (خطبه امیرالمؤمنین) حدیث ۲۳
۴. نحل (۱۶): ۹۷
۵. فصلت (۴): ۷
۶. رعد (۱۳): ۳۳
۷. رعد (۱۳): ۲۴
۸. یس (۳۶): ۵۸
۹. نساء (۴): ۶۹

می‌دهم: «مَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»^۴ یک زندگی به شکل زندگی حسیتم به او می‌دهم؛ حیات طیبه یعنی زندگی که از آلودگی‌های مالی و شکمی و شهوانی و صندلی خالی است خالی.
۲. اما در وقت مُردن؛ آن‌جا هم با دوستانم عملم این است: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^۵ به محض این که نفسش می‌خواهد به آخر برسد، قبل از این که ملک‌الموت را بفرستم «تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» فرشتگان را کنار بستر او نازل می‌کنم و می‌گویم با دوستم حرف بزنید و به او بگویید: «أَلَا تَخَافُوا» از مُردن خودتان نترسید، «وَلَا تَحْزَنُوا» از این که این خانه‌ی دوست، سیصد متری و زن و بچه را دارم از تو می‌گیرم غصه نخوری «وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» قبل از این که جان بدهد به او بشارت بدهید تو اهل بهشت هستی که راحت جان بدهد.

به ملک‌الموت هم می‌گویم با قدرت ملک‌الموتی جان دوست من را بگیر که بخواهی پنجه فرو کنی روحش را بگیری و (نزع) کنی، این کار را نکن؛ یک گل بهشتی جلوی بینی‌اش بگذارد تا با استشمام آن، جان دهد.

۳. فرشتگانی که روح را قبض می‌کنند، روحش را می‌آورند به طرف من و می‌گویند: خدایا! روح دوست‌توست، چه کار کنیم؟ خطاب می‌رسد:

روحش را رها کنید، خودتان برگردید کنار قبرش چون الان دفنش کردند. از حالا تا قیامت کنار

قبرش تسبیح بگویید، حمد بگویید،

تحلیل بکنید، الله اکبر بگویید،

ثوابش را در پرونده‌ی

او بنویسید. شما

ملائکه عملی

بنده‌ی من، شما

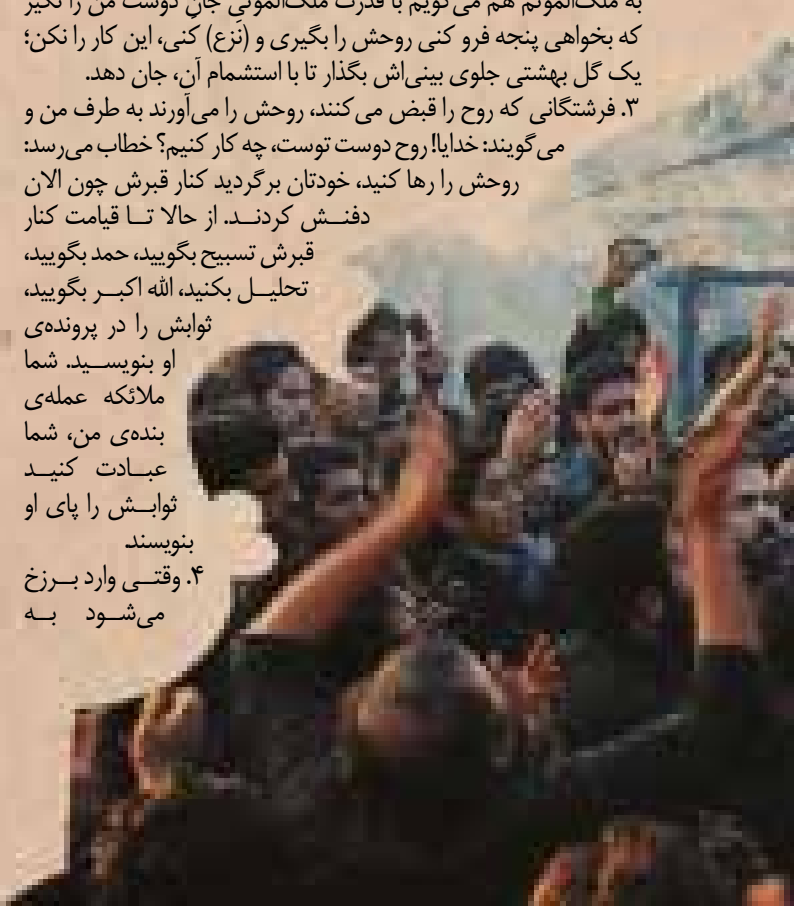
عبادت کنید

ثوابش را پای او

بنویسند

۴. وقتی وارد برزخ

می‌شود به



مجلس پنجم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَيْبِ نَفْسِنَا إِبِلِ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمَكْرَمِينَ.»

دو ملاک و دو معیار از جانب پروردگار عالم برای ساختن زندگی مستقیم، صادقانه، غرق تقوا، امید، آگاهی و رشد قرار داده شده؛ یک ملاک و معیار قرآن مجید است: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱ قرآن من سرمایه‌ای برای همه‌ی جهانیان است «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»^۲ اگر بخواهید یک زندگی مسقیم پیدا کنید. اما اگر از این مدار خارج شوید، یقیناً دچار بی‌راهه و کج‌راهه و انحراف خواهید شد. در این زمینه قرآن مجید امر سومی را در عالم مطرح نکرده، با یک تعبیر بسیار روشن می‌گوید «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»^۳ مقصد یا خداست یا ابلیس، سومی ندارد؛ یا نور است یا ظلمت، سومی ندارد؛ یا حق است یا باطل، سومی ندارد؛ یا دنیا است یا آخرت، سومی ندارد؛ یا دین‌داری است یا بی‌دینی، سومی ندارد. امر شریکی را هم خدا قبول نکرده ابد! که من نماز را به امیرالمؤمنین اقتدا بکنم؛ پلویم را سر سفره معاویه بخورم.

اگر بنا باشد قرآن در زندگی شما نباشد، محور، کارگردان و شکل‌دهنده زندگی‌تان گمراهی خواهد بود. شاید بعضی‌ها تصور بکنند گمراهی یعنی انکار خدا یا انکار قیامت، نه؛ خیلی‌ها خدا را قبول دارند، قیامت را هم قبول دارند، ولی از نظر عمل و اخلاق گمراه هستند یا گمراه می‌شوند؛ مانند زبیر که واقعا مؤمن به خدا و مؤمن به قیامت بود و امیرالمؤمنین (ع) تعبیری مانند تعبیر پیغمبر (ص) درباره سلمان را برای او به کار برد و فرمود: «الزَّبِيرُ مَنْ»^۴ اما در اخلاق و در عمل به محوریت حُب جاه، گمراه شد، دچار انحراف شد، دچار ضلالت شد.

خطر چقدر سنگین است که اولیای خاص پروردگار دائم دعا می‌کردند: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۵ خدایا! ما زورمان نمی‌رسد ولی تو که قدرت داری دل ما را از دچار شدن به انحراف و کج‌روی حفظ کن تا این ظرف با عظمت، جای بُخل، حسد،

کبر، غرور، ریا، خودخواهی، دنیاخواهی و صندلی‌خواهی نشود؛ چون امام صادق (ع) می‌فرماید: شما هر کاری می‌کنید خرج کردن همانی است که در قلب شما است. و الا اعضاء و جوارح شما ظرف نیستند چشم شما، گوش شما، زبان شما، شهوت شما، شکم شما تابع وضع دلتان است.

اما ملاک دوم؛ اهل بیت من هستند، باید این ملاک هم پشتوانه‌ی قرآنی داشته باشد که دارد؛ در سوره‌ی مبارکه‌ی احزاب، این بزرگواران را با همین عنوان اهل بیت نام برده و به عنوان معیار کامل و جامع معرفی می‌کند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۶ اذهاب رجز یعنی این‌ها فاقد هر نوع عیب ظاهر و باطن هستند، و جامع هر نوع کمال ظاهر و باطن هستند، این‌ها شایسته هستند امام شما باشند، ملاک شما باشند، معیار شما باشند برای ساختن یک زندگی مستقیم.

نکته مهم درباره این معیار این است که باید با هم به کار گرفته شوند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»^۷ لایه‌ی تیز این روایت هم این جاست «لَنْ يَفْتَرِقَا» این‌ها جدایی ندارند، مگر اینکه شما خودتان با رأی خودتان جدایی بیندازید و بگویید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۸ قرآن برای ما کافی است. و

یا در مقابل بگویید: ما که وابسته‌ی به اهل بیت و شیعه هستیم، هر

گناهی دلمان خواست انجام می‌دهیم، نگران هم نیستیم؛ چون

اهل بیت (ع) نجاتمان می‌دهند! اتفاقاً تمام ائمه

بی‌استثنا گفته‌اند: اگر این کاره هستی

نگران باش. به فرموده قرآن: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ

السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ

أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا

الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ

كَفَارٌ أُولَئِكَ أَتَعْتَدْنَا

لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۹ توبه

دو طایفه پذیرفته شدنی

نیست: هم کافران، و

کشتی نجات

ویژمنامه صبح‌ده‌فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

اوج حکومت خود به سه - چهار تا از آن خوبان اصحابش، آن کسانی که با این دو معیار - یعنی قرآن و اهل بیت (ع) - تربیت شده بودند؛ مثل ابوالهیثم بن التیهان و عمار یاسر علاقه داشت. علی مجذوب این‌ها بود، آن‌ها هم مجذوب علی بودند و همدیگر را تا ابد هم رها نکردند. (دایره‌ی جذب، دایره‌ی عظیمی است. این‌ها می‌گفتند: علی جان! تو را می‌خواهیم. علی هم می‌گفت: من هم شما را می‌خواهم. و این رابطه پس از مرگشان نیز ادامه داشت؛ مثلاً امیرالمؤمنین (ع) شهید شده بود، بیست سال بعد ابن زیاد می‌خواست میثم را بکشد می‌گفت: از علی دست بردار تا تو را نکشم! می‌گفت: من علی را می‌خواهم، بکش. حضرت به چند نفر از این‌ها فرمود: هر کاری دارید بگذارید زمین و بروید بیرون کوفه. گفتند: علی جان! ما هیچ کاری نداریم. مجذوب بودند. با هم آمدند بیرون کوفه، امیرالمؤمنین یک جایی از بیابان و بیرون شهر را انتخاب کرد و گفت: بنشینید. خودش هم نشست، فرمود: می‌دانید چرا شما را آورده‌ام این‌جا؟ یکی از دوستان ما که مثل خودتان است در یمن مُرده است (یمن دو هزار کیلومتر با عراق فاصله دارد) پیش از مردنش به بچه‌هایش گفت: به محض این‌که بدن من سرد شد، من را بیچنانید ببرید کوفه آن جایی که علی (ع) در آن راه می‌رود، من را آن‌جا دفن کنید. این‌ها نزدیک است که برسند، من آمده‌ام به استقبال جنازه‌ی محبوبم.

پی‌نوشت:

۱. تکویر (۸۱): ۲۷
۲. تکویر (۸۱): ۲۸
۳. یونس (۱۰): ۳۲
۴. بحارالانوار: ۳۲ / ۱۰۸ باب ۱ حدیث ۸۰
۵. آل عمران (۳): ۸
۶. احزاب (۳۳): ۳۳
۷. بحارالانوار: ۲۳ / ۱۳۳ باب ۷ حدیث ۶۹
۸. بحارالانوار: ۲۲ / ۴۷۴ باب ۱ حدیث ۲۲
۹. نساء (۴): ۱۸
۱۰. عیون اخبار الرضا ۷: ۲ / ۲۷۵ (زیارت جامعه)
۱۱. الأنوار البهیة: ۱۵۳؛ بحارالانوار: ۴۲ / ۳۹ باب ۴ ذیل حدیث ۲۸
۱۲. بحارالانوار: ۹۹ / ۱۳۱ باب ۸ حدیث ۴

هم مجرمان حرفه‌ای که جرم را تا لحظه‌ی مرگ ادامه دادند. این آیه علت این شعاری را که ما علیه آن‌ها عَلِم کردیم رد می‌کند؛ می‌گویند: هم شعار آن‌ها شیطانی است و هم شعار شما.

چهارده انسانی که جامع همه‌ی کمالات هستند و فاقد همه‌ی نواقص، در واقع نور محض هستند؛ چنانکه امام هادی (ع) خطاب به اهل بیت (ع) می‌فرماید: «خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا»^{۱۱} اصلاً خداوند شما را نور آفریده؛ یعنی جسم شما هم نور است، عمل شما هم نور است، اخلاق شما هم نور است.

سُدیِر صیرفی از اصحاب امام صادق (ع) است. می‌گوید: یک روز امام صادق (ع) برای من صحبت می‌کرد آن قدر تحت تأثیر زیبایی کلام امام قرار گرفتم که به حضرت عرض کردم: «کَلَامُكَ كَالْجَوْهَرِ»^{۱۲} آقا این کلماتی که از دهان شما بیرون می‌آید این کلمات مثل یاقوت است، مثل لولؤه و مرجان است. امام به من فرمودند: سدید! «هَلِ الْجَوْهَرُ إِلَّا الْحَجَرُ؟» الماس یک خرده سنگ است، عقیق که یک خرده سنگ است، فیروزه که یک خرده سنگ است، طلا که سنگ است؛ چرا سخن ما را به این چیزهای پیش پا افتاده مثل زدی گفتیم: آقا کلام شما چیست؟ فرمود: «کَلَامُنَا نُورٌ» سخن ما چراغ راه شماست، سخن ما خورشید روز شماست، سخن ما ماه شب شماست، سخن ما روشنایی قلب و فکر شماست.

«كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَا وَ

فَعَلُكُمْ الْخَيْرِ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ وَ عَادَتُكُمْ

الاحسان»^{۱۳} این معیارها برای یک

روز و دو روز نیست (عادتکم) یعنی

اخلاق دائم شما

احسان است؛

چه زنده باشید

در میان مردم، و

چه زنده‌ی برزخی

باشید فرقی نمی‌کند

«عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانَ».

امیرالمؤمنین (ع) در

مجلس ششم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا إِبَالِقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ.»

مطلبی در قرآن مجید در چند آیه بیان شده که آغاز آیات یکی است ولی پایان آنها با هم فرق می کند: «فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱، «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ»^۲.

قرآن مجید از یک حقیقت خبر می دهد، نه این که خسران و تبعیت از شیطان به وقوع پیوسته باشد؛ نه، خسران و تبعیت از شیطان برای اکثر مردم به وقوع پیوسته و تنها اقل مردم در دایره ی «فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ» هستند و از خسران و پیروی شیطان در امانند؛ چون خداوند متعال برای دفع خسران و شیطان، سپری قوی تر از این دو حقیقت نیافریده، این فضلی که می گوید و رحمتی که می گوید، هر دو مخلوق خدا هستند.

این اقلیت زیر پوشش فضل الله و رحمة الله، به هیچ شکلی تابع شیطان نیستند؛ به خاطر عقل شان، فکر شان، درک شان، بینایی شان، آینده نگری شان. این ها آدم هایی هستند که در حد خودشان از نعمت عقل، از نعمت تفکر، از نعمت خودشناسی و عاقبت شناسی برخوردار هستند. پوچ نیستند و به قول امام صادق (ع) بنا به نقل صدوق (ره) در معانی الاخبار طواف کننده ی دور شکم و طواف کننده ی دور شهوت نیستند.

اما خسران - که اکثریت گرفتار آن هستند - یعنی از دست دادن تمام سرمایه های وجود. در اصطلاح قرآن معنی خسران این است که عقل، فطرت، معنویت، قلب، انسانیت و همه هستی انسان از دست برود، و در پیچ و خم همین هواهای نفس و خواسته های نامعقول و پوچ و لذت های نامشروع، نابود شود.

حالا خدا می خواهد این گونه مردم را در دنیا عنوان بر روی آن ها بگذارد نمی گوید انسان های سرمایه های وجود از دست داده می گوید: «اولئك كَالْأَنْعَامِ»^۳ این یعنی زمینیه ی گفتن انسان وجود ندارد همه تباه شدند و تعبیرات دیگر «إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۴ عقل از دست داده.

حالا سخن این است که خود این خسرانی که پروردگار می فرماید، محصول «لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ» است. شیطان کیست؟ شیطان اسم عام است، ابلیس اسم خاص؛ ابلیس یک نفر است که عنوان شیطان را دارد، ولی شیطان میلیون ها نفر هستند.

اما معنای «فَضْلُ اللَّهِ وَ رَحْمَتُهُ» بنا بر لغت فضل یعنی احسان، رحمت هم یعنی مهربانی؛ یعنی اگر فضل و رحمت من نبود «لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» اهل خسران بودید و خسران هم محصول «لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ» است. این شبهه جبر دارد؛ یعنی ما که خسران نکردیم اجبارا خسران نکردیم، خدا بقیه را رها کرد که بروند جهنم جلوی ما را هم گرفت که نرویم جهنم!

این حرف غلط است و خدا در کار تشریع، اجبار قرار نداده.

طبق ایه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۵ باید سراغ

راسخان در علم برویم. راسخ در علم

یا امام صادق است،

یا امام باقر است، یا

امام هشتم است،

یا امیرالمؤمنین (ع).

آن ها باید آیه را برای

ما معنی کنند که به

دایره ی قبول جبر کشیده

نشویم.

ببینید روایات ما چقدر زیبا آیه را از دایره‌ی جبر بیرون می‌آورد؛ فضل یعنی پیغمبر اکرم (ص)، رحمت یعنی اهل بیت (ع)، یعنی امیرالمؤمنین (ع)، یعنی امام مجتبی (ع) این جا یک قید دیگر هم دارد؛ رحمت واسعه یعنی ابی عبدالله (ع) این از القاب او است که می‌گوییم: «یا رَحْمَةُ اللهِ الْوَاسِعَةُ»

روایتی هم در این زمینه از حضرت رضا (ع) نقل می‌کنند که امام فرمود: «كَلِمَاتُ النِّجَاةِ وَ سَفِينَةُ الْحُسَيْنِ أَوْسَعُ وَ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ أَسْرَعُ» همه ما کشتی نجات هستیم، ولی خدا کشتی حسین ما را گسترده‌تر آفریده و در حرکت در تاریکی‌ها و اعماق دریاها سریع‌تر.

یعنی اگر خُر نزد ابراهیم (ع) می‌رفت ده سال طول می‌کشید که خُر بشود، اما نزد حسین ما با یک نگاه خُر می‌شد.

داستانی است محبت ابی‌عبدالله (ع) در دلها. من هر وقت یادم می‌آید می‌گویم: خدایا! هر چه را می‌خواهی از من بگیر، حسین را از من بگیر. فکر هم نمی‌کنم بگیرد، علت هم دارد، دلیل هم دارد.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً» معنای روایت این است: خدا هر مؤمنی را که می‌خواست در رَحِمِ مادر خلق کند، در این مسیر، عشق به حسین را با خاک او مخلوط کرد.

این محبت را بی‌جهت نمی‌گیرند،

خود ما هم نمی‌گذاریم بگیرند؛ چون ما که آلوده به گناه کبیره نیستیم، اصراری بر گناه صغیره هم که نداریم، چرا بگیرند؟ دلیلی ندارد که بگیرند. امام ششم (ع) هم می‌فرماید: «شَيْعَتُنَا مَنْ خَلَقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا» خدا وقتی گل ما چهارده نفر را خمیر کرد پیغمبر و علی و زهرا تا دوازدهمین ما را ساخت از گل اضافه‌آمده‌ی ما، شماها را آفرید. ما گل‌مان با آن‌ها یکی است عجب نگاهی به ما دارد خدا «وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا» اگر فضل و رحمت من نبود «لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ» شما هم یزیدی شده بودید، اگر فضل و رحمت من نبود شما را هم در تلاویو به دنیا می‌آوردیم، شما را هم در ریاض به دنیا می‌آوردیم، شما را هم در جده به دنیا می‌آوردیم، شما را هم در مکه به دنیا می‌آوردیم.

این حدیث در بحارالانوار مرحوم مجلسی (ره) است: فردی به امام صادق (ع) گفت: یابن رسول الله! می‌خواهم زندگی‌ام را ببرم مکه و تا آخر عمر آن جا باشم. آمده‌ام با شما مشورت کنم. فرمود: مکه نرو؛ چون مردم مکه شر هستند. گفت: پس زندگی را جمع کنم بیایم مدینه خدمت شما؟ فرمود: اصلاً مدینه نیا؛ این‌ها از مردم مکه بدترند. مگر نمی‌دانی این‌ها با مادر ما چه کردند؟ کجا می‌خواهی بیایی؟ خدایا! خوب جایی ما را به دنیا آوردی، هنوز صدای گریه‌ی پدر و مادر ما در عزای حسین (ع) در گوش‌مان هست.

پی‌نوشت:

۱. بقره (۲): ۶۴
۲. نساء (۴): ۸۳
۳. اعراف (۷): ۱۷۹
۴. انفال (۸): ۳۲
۵. آل عمران (۳): ۷
۶. الامام حسین ۷: ۱۹۷
۷. الحق المبين في مغرفة المعصومين: ۵۸۸
۸. بحارالانوار: ۵۴ / ۳۰۳ (حکایت ۵۵)

مجلس هفتم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَيْبِ نَفْسِنَا أَيْ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ (صلوات) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمَكْرَمِينَ».

وجود مبارک حق بر اساس حکمت خود و نیاز انسان، برای هر کدام از دو دست راست و چپ انسان چهارده مفصل قرار داده است. ستون فقرات انسان مفاصلی که دارد - فوقانی و تحتانی - هر کدامش چهارده مفصل است. ماده‌هایی که حامله می‌شوند و می‌زایند (از هر نوعی) قسمت فوقانی و تحتانی ستون فقرات‌شان هر کدام چهارده مهره یا مفصل دارد. پرنده‌ای که قدرت پرواز دارند، در هر بال‌شان - آن پرهایی که آن‌ها را از زمین به هوا می‌برد - چهارده پَر است که در عربی تعبیر می‌کنند به «قوادم». این کلمه‌ی قوادم در فرمایشات حضرت صدیقه کبری (س) هم آمده؛ زمانی که حکومت و دولت زمانش را محاکمه و محکوم کرد. یک محاکمه‌ی حقوقی قوی که اگر متن آن را به دادگاه‌های جهان نشان بدهند می‌بینند که دختر پیغمبر (ص) در آن سن کم، هم یک قاضی پر قدرت بوده، هم یک حقوق‌شناس بی‌نظیر، و هم یک وکیل دعاوی بی‌نمونه. فرمودند: «اسْتَبْدَلُوا الزَّنَابِي بِالْقَوَادِمِ» شما یک جابه‌جایی بسیار خطرناک را مرتکب شده‌اید؛ قرآن و دین و نبوت انبیاء، با علی بن ابیطالب (ع) توان پرواز داشت، اما شما این پره‌ای قوی را چیدید و پره‌ای نازکی که نقشی در پریدن پرنده ندارند را جای این پره‌ای قوی گذاشتید. یعنی شما دین را زمین‌گیر کردید و نبوت انبیاء را زمین‌گیر کردید و یک زخمی به دین خدا زدید که تا قیامت معالجه نخواهد شد و این زخم می‌ماند.

پروردگار عالم برای دم حیواناتی که دم دراز دارند، چهارده مفصل و مهره قرار داده. منازلی که ماه باید در طول یک ماه طی کند، بیست و هشت منزل است؛ چهارده منزل قبل از بدر کامل است و چهارده منزل بعد از بدر کامل است تا اینکه برود در محاق و دوباره ظهور کند. حروف عربی که کامل‌ترین زبان جهان است چهارده حرف آن شمسی است که الف و لام می‌گیرد و چهارده حرف آن قمری است که الف و لام نمی‌گیرد. حروف مقطعه‌ی قرآن کریم اگر تکراری‌های آن را حذف کنیم دقیقاً چهارده حرف می‌ماند که این جمله را می‌سازد: «صِرَاطٌ عَلَيَّ حَقٌّ مُسَكَّةٌ» فقط راه علی

حق است و ما تربیت‌شدگان اهل بیت، متمسک به همین راه هستیم. (یکی از بزرگ‌ترین علمای سقیفه، علمای بنی‌امیه، علمای بنی‌عباس، علمای حکومت جاهلی عربی سقیفه یک تفسیر دارد که چهل جلد است که خیلی هم به آن می‌نازند بار علمی هم دارد. من با یکی از مهم‌ترین رؤسای دانشگاه‌های عربی ادبی اسلامی هلند در خود هلند ملاقاتی داشتم بیش از یک ساعت. در پایان ملاقات به او گفتم: آقای پروفیسور! آیا علت شیعه بودن ما را می‌دانید که چرا دنبال اهل سنت نرفتیم؟ گفت: بگویید. آوردمش در کتابخانه همان دانشگاه، در بخش کتب تفسیری، جلد اول این تفسیر را درآوردم در بحث بسم‌الله در سوره‌ی حمد بحث مفصلی درباره بسم‌الله‌های قرآن آورده که آیا این بسم‌الله جزء سوره است یا جزء سوره نیست؟ در نماز نخوانیم یا بخوانیم؟ اگر بنا شد بخوانیم، بلند بخوانیم یا آهسته بخوانیم؟ حدود بیست صفحه بحث کرده، بعد می‌نویسد: عمر آرام می‌خوانده، ابوبکر بلند می‌خوانده، فلان عالم‌مان می‌گوید: جزء سوره نیست نخوانید... خیلی برای این بحث میدان باز کرده، بعد می‌گوید: اما نظر خودم - خودش صاحب‌نظر است - این است: به اقوال کسانی که می‌گویند حتما بسم‌الله را بخوانید کار ندارم، به اقوال کسانی که می‌گویند

نخوانید کار ندارم، به اقوال آن‌هایی که می‌گویند جهراً بخوانیم کار ندارم، آن‌هایی که می‌گویند اخفاتاً بخوانیم باز هم کار ندارم،

من در مسئله‌ی بسم‌الله تحقیق کردم

دیدم علی بن ابیطالب، هم می‌خوانده

و هم بلند می‌خوانده. و بعد این جمله

را می‌نویسد که من به

آن پروفیسور نشان

دادم؛ می‌گوید: «مَنْ

اتَّخَذَ عَلِيًّا إِمَامًا فِي دِينِهِ

وَّ نَفْسَهُ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى».

این حرف خیلی طلایی

است، این طلای

بیست و چهار

عیار از

العجلان

کشتی نجات

ویژنامه صبح ده‌فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

آیهی دیگر هم در این سوره هست: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ»^۱ اولاً: اسماعیل (ع) یک نفر بود، اما ذریه یعنی یک نسل. ثانیاً: (لِيُقِيمُوا) جمع است. پس معلوم می‌شود که دعای ابراهیم (ع) فقط در مورد اسماعیل (ع) نیست. علاوه بر این، ذریه‌ی ابراهیم در مکه فقط از نسل اسماعیل است نه از نسل اسحاق؛ چون عده‌ای از ذریه‌ی اسحاق در مصر پراکنده بودند و هستند، یک عده‌ای از آن‌ها هم در فلسطین پراکنده بودند و نسل آن‌ها امروز هم هستند. این که می‌گوید: نسلم را کنار این خانه می‌گذارم، معلوم می‌شود در آیه‌ی شریفه نسل اسماعیل را می‌گوید. بعد هم می‌گوید: دل عده‌ای از مردم را عاشق این ذریه‌ی من کن دعایش هم مستجاب شد؛ نگفت: «وَأَجْعَلْ أَفْتَدَى النَّاسِ» دل کل مردم را، کل مردم لیاقت این را نداشتند که قلب‌شان ظرف محبت ذریه‌ی ابراهیم یا اهل بیت بشود. ما جزء مستجاب شده‌های دعای ابراهیم (ع) هستیم. فرد اول در آیه‌ی اول؛ پیغمبر است و یقیناً مصداق اتم و اکمل این دعاها در این دو آیه، سیزده نفر هستند؛ فاطمه اطهر، امیرالمؤمنین و یازده فرزندشان. خدا از پیغمبر (ص) تعبیر به سراج منیر می‌کند، از زهرا (س) تعبیر به قمر می‌کند و امیرالمؤمنین تا امام زمان (ع) هم دوازده ستاره‌ی برج فاطمی و نبوی و علوی هستند.

این چهارده تا ستون فقرات معنوی عالمیان هستند که هر انسانی بدون این‌ها معلول است؛ چون ستون فقرات ندارد؛ رها است، مریض است، علیل است؛ لذا اخلاق درستی ندارد، عمل درستی ندارد، اعتقاد درستی ندارد. اما این ستون فقرات نخاع می‌خواهد و نخاع این ستون فقرات که چهارده نفر هستند، قرآن کریم است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي»^۲

پی‌نوشت:

۱. بحارالانوار: ۴۳ / ۱۵۸ باب ۷ حدیث ۸

۲. تفسیر فخر رازی: ۲۰۷ / ۱، تفسیر مفاتیح الغیب: ۲۰۵ / ۱

۳. تفسیر صافی: ۹۱ / ۱

۴. فاتحه (۱): ۶

۵. ابراهیم (۱۴): ۱

۶. ابراهیم (۱۴): ۴۰

۷. ابراهیم (۱۴): ۳۷

۸. بحارالانوار: ۲۳ / ۱۳۶ باب ۷ حدیث ۵۴

دهان یک حیوان افتاده است. او در تفسیرش وقتی به ما می‌رسد از ما تعبیر به رافضی می‌کند و بعد از آن هم می‌گوید: «غَدَلَهُمُ اللَّهُ» خدا همه‌ی این شیعه‌ها را به خاک سیاه بنشانند و نابود کند! ولی این گوهری که از دهان این آدم افتاده ماندگار شده است. آن پروفیسور ماند چه بگوید؟ کدام فرهنگ در این عالم می‌تواند به فرهنگ اهل بیت مُهر باطل بزند؟ بگوید به این دلیل این فرهنگ باطل است! فرهنگ ما درست است، آن‌ها دلیلی در مقابل ما ندارند، دلیل فرهنگ‌های دیگر مقابل ما فقط فحش است، فقط ناسزا گفتن است هیچ دلیلی ندارد.

گفتیم که حروف مقطعه‌ی قرآن کریم اگر تکراری‌های آن را حذف کنیم دقیقاً چهارده حرف می‌ماند که این جمله را می‌سازد: «صراطُ علی حَقِّ مُسْکَةٍ»^۳ فردی به پیغمبر (ص) گفت: ما مدام در نماز می‌خوانیم «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴ این صراط مستقیم را عینی می‌شود نشان بدهی یعنی به صورتی که با چشم دیده بشود؟ فرمود: همین الان می‌توانم به تو نشان بدهم گفت: نشان پده. دستش را گذاشت بر روی شانه‌ی امیرالمؤمنین فرمود: «هَذَا صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ» این عینیت صراط مستقیم است، این حقیقت صراط مستقیم است.

اما چهاردهمین سوره‌ی قرآن، سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم است. در آیه‌ی اول سوره‌ی ابراهیم سخن صریحاً

از وجود مبارک پیغمبر (ص) است

که ای پیغمبر! من به تو کتاب دادم

«لَتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ»^۵. آواسط

سوره بحث ذریه‌ی

ابراهیم (ع) است

که ابراهیم برایشان

دعا کرد: «رَبِّ اجْعَلْنِي

مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ

ذُرِّيَّتِي»^۶

یک

مجلس هشتم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ سَيِّدِ
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَبِيبِ نُفُوسِنَا
أَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ»
کتاب خدا با عباراتی گوناگون در ضمن آیاتی
متعدد، مسئله‌ی اساسی و اصولی و بسیار مهم
ملاک‌ها و معیارها را مورد توجه قرار داده، و
این مسئله را که برپایی نظام کل شیء بر اساس
ملاک خاص خود شیء است و معیار خاص خود
شیء است اعلام می‌کند و بدون تکیه‌ی بر ملاک
و معیار و میزان برای هیچ چیزی نه سرپا شدن
و نه ماندن را عقیده دارد، نه چیزی بدون ملاک
وجود می‌آید و نه چیزی بدون معیار و میزان برپا
می‌شود و نه می‌تواند ادامه‌ی حیات بدهد و نه
می‌تواند ثمر و منفعت لازم را از وجود خود ظهور
بدهد.

این یک حقیقتی است که بشر در طول تاریخ،
نسبت به خودش بی‌توجه بوده، البته اکثریت بشر.
اما از دیرباز هنگامی که می‌نشسته و بحث علمی
می‌کرده، ثابت می‌کرده و برایش هم ثابت بوده
و روشن بوده که به‌وجود آمدن و سرپا شدن و
تداوم حیات برای هر موجودی، از برکت آن معیار
و ملاک و میزانی است که قرار داده شده. عده‌ای
که بویی از رسالت انبیاء به مشام‌شان خورده بود
می‌گفتند خدا قرار داده، یک عده‌ای هم می‌گفتند:
قرار وجود این موجودات این است. بالاخره
در تاریخ بشر، مخالف ملاک و معیار و میزان
وجود نداشته است که بگوید این گیاه دانه‌اش یا
هسته‌اش یا شکافته شدن آن یا ریشه دادن آن
در زمین، ساقه دادن آن در بیرون، رنگ آن، قد
آن، وزن آن، حجم آن و منافع آن، بدون ملاک
است، بدون میزان است. اگر میزانی در خود همین
گیاهان نبود، گیاه بر چه اساسی بر خلاف جاذبه‌ی
زمین ریشه خودش را فعال می‌کند و به طرف
بالا ساقه می‌دهد؟ این که یک طرف گیاه به‌عنوان
ریشه برابر با میل جاذبه فرو می‌رود، اما یک طرف

دیگر آن به عنوان ساقه، بر خلاف میل جاذبه
می‌آید بالا، این باید یک ملاکی داشته باشد، یک
معیاری باید داشته باشد. حالا یا در درون خودش
به او یاد داده‌اند، یا نه، یک علیمی، یک حکیمی
بر اساس عدلش که همان ملاک است، این کار
را می‌کند.

بالاخره بر اساس همان ملاک که عدل است
گیاه در حدی که رشد می‌کند متوقف می‌شود با
این که تمام عوامل حرکت روبه بالا باز هم با او
هست، یعنی هرچه که باعث بوده گیاه برود بالا،
هنوز هست، اما بالاتر نمی‌رود. در مورد انسان‌ها
هم همین‌طور است، با این که تمام عوامل قد
کشیدن هست، اما به یک نقطه که می‌رسند
متوقف می‌شوند، دست خودشان هم نیست، کار
آن ملاک است، کار آن معیار است.

بعضی هم پرتوپلا می‌گویند که کار طبیعت
است. اما آن‌هایی که بویی از توحید استشمام
کرده‌اند می‌گویند: عدالت حق است. بعد معنی
هم می‌کنند عدالت را و می‌گویند: عدل به معنای
«وَضْعُ الشَّيْءِ عَلَى مَوْضِعِهِ» است یعنی هر چیزی
را سر جای خودش قرار دادن.

هیچ کس عقیده ندارد که چیزی بی‌ملاک به‌وجود
می‌آید، چیزی بی‌ملاک رشد می‌کند و چیزی
بی‌ملاک متوقف می‌شود. و اگر بتوانند یک جا
در عالم طبیعت، ملاک را به هم بریزند، یا معیار
را به هم بریزند - یعنی موجود را از آغوش ملاک
خارج بکنند - یک موجود عجیب و غریبی از آب
درمی‌آید که نه شکل درستی پیدا می‌کند، نه رشد
درستی پیدا می‌کند، نه قد درستی پیدا می‌کند،
فقط و فقط یک موجود مزاحم می‌شود. در این
مطلب دقت بفرمایید که تمام آن حرف قرآن
است. شما کلمه‌ی فساد را در قرآن ببینید، مثلاً
همین لغت را درباره‌ی آسمان‌ها و زمین استعمال
کرده «لَفَسَدَتَا» هر دو فاسد می‌شود، یعنی اگر دو
خدا وجود داشت، آسمان‌ها و زمین قیافه‌ای غیر از
این پیدا می‌کرد، حجمی غیر از این پیدا می‌کرد،
حرکتی غیر از این پیدا داشت. نه این که ذره‌ای
منفعت ظاهر نمی‌کرد، بلکه فساد

مطلق بود، تمام آن ضرر بود و شر بود.
درباره‌ی همین گیاهان، یک ملاک رشد گیاه
و محصول دادن گیاه، به قول خود قرآن، زمین
پاک است، یعنی زمینی که شوره ندارد، نمک زیاد
ندارد، سنگلاخ نیست، ریشه در آن زمین می‌تواند
کار بکند، ساقه به قاعده می‌تواند بیرون بیاید:
«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»^۲ یعنی چند
ملاک الهی می‌خواهد که یکی از آنها زمین طیب
است، یعنی زمین بالاستعداد، یکی از آنها رحمت
حق است، اراده‌ی حق است، عدالت حق است.
ما در کنار یک گیاه، موج ظهور صفات خدا را
می‌توانیم ببینیم:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار^۳
قرآن در مورد همین گیاهان هم لغت فساد را به
کار گرفته: «وَالَّذِي خَبَتْ لَا يُخْرِجُ إِلَّا نَكْدًا».
حالا برویم سراغ این بحث محوری ریشه‌ای بسیار
مهم؛ اما با یک زبان روان طبق آیات قرآن مجید:
ما از نظر جایگاه، مادون پروردگار و مافوق تمام
موجودات روی زمین هستیم - اما اگر بخواهیم
فوق تمام موجودات عالم بشویم، یعنی از ملائکه
بالاتر برویم، آن باز یک ملاک دیگر دارد - این

یک جایگاه طبیعی و ذاتی برای ما است:

«سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمَ

مُسَخَّرَاتٌ

بِأَمْرِهِ»^۴



کشتی نجات

ویژنامه صبح‌ده‌فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

برای ما مبهم است و هم قسطاس مستقیم؟ فرمود: «القسطاس المستقیم واللّه علی بن ابیطالب» این میزان است. در این معیار، علم هست بی ساحل، عدالت هست بی ساحل، ارزش‌های الهی هست بی حدود، این میزان زندگی است.

«الا تطغوا فی المیزان» نسبت به علی طغیان نکنید چون همه‌ی زندگی شما فاسد می‌شود حتی فهم شما هم از قرآن فاسد می‌شود. آن وقت هر کافر نجسی را می‌گویید اولی الامر است. «وَأَقِمُْوا الْوَزْنَ» در زندگی خودتان اقامه کنید ترازو را، ترازو را کنار نزنید، ترازو را تعطیل نکنید، ترازو را نبرید در صف مأموم بنشانید و بگویید حرف زن و الا گردن تو را می‌زنیم «وَلَا تَخْسِرُوا الْمِيزَانَ» از ارزش میزان کم نکنید، نگویید علی و معاویه، نگویید یزید و حسین بن علی. علی افق صفات من است، معاویه تجلی صفات ابلیس است. کم نکنید ارزش اهل بیت را. نشینید بگویید یک جنگی بوده این‌ها عددشان کم بوده و طبیعتاً مغلوب شدند. کشتن آن‌ها را کم نکنید. آن‌ها آمده بودند چراغ توحید را خاموش نکنند، آمده بودند که همه انبیاء را بکشند، آمده بودند پرونده‌ی قرآن را خاتمه بدهند. نگویید این دو با هم جنگ داشتند، بگویید جنگ حق و باطل، جنگ نور و ظلمت، جنگ خدا و ابلیس. کربلا صحنه جنگ خدا و ابلیس بود، ولی دست خدا در این جنگ حسین بود، دست خدا در جنگ جمل علی بود، دست خدا در جنگ صفین علی بود.

پی‌نوشت:

۱. انبیاء (۲۱): ۲۲
۲. اعراف (۷): ۵۸
۳. سعدی شیرازی
۴. نحل (۱۶): ۱۲
۵. قیامت (۷۵): ۳۶
۶. واقعه (۵۶): ۷۰
۷. نساء (۴): ۱۷۴
۸. الرحمن (۵۵): ۷
۹. الرحمن (۵۵): ۸
۱۰. حدید (۵۷): ۲۵
۱۱. بحارالانوار: ۱۰۰ / باب ۲
۱۲. الرحمن (۵۵): ۹

که در فضا گردش منظم دارند، تصادف هم نمی‌کنند، فرو هم نمی‌ریزند. بلافاصله برمی‌گردد به انسان و می‌گوید: «الا تطغوا فی المیزان» یعنی در کار میزان طغیان نکنید، از ملاک جدا نشوید، از میزان جدا نشوید. طغیان در میزان نکنید یعنی دست به معیارهای آسمان‌ها نزنید؟! مگر ما قدامان چقدر است یا طیاره‌هایمان چقدر بالا می‌رود یا چقدر قدرت داریم که آیه به ما هشدار بدهد دست به معیارهای بالا نزن؟! این آیه اصلاً کاری به معیارهای بالا ندارد، بلکه می‌مورد یک میزانی است که در دسترس ما است، یعنی در ملاک زندگی‌تان طغیان نکنید.

شما هم ملاک دارید برای سالم زندگی کردن، برای درست زندگی کردن، برای صحیح زندگی کردن. همان‌طوری که در همه‌ی موجودات، ملاک‌ها متعدد است، در زندگی شما هم دو ملاک هست، ستون فقرات حیات شما دو تا است: «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» یک ملاک، قرآن است و دیگری میزان. از (واو) واو عاطفه شده یعنی یک ملاک کتاب است، یک معیار هم میزان است. خوب، اگر این میزان، همان قانون حلال و حرام باشد، در خود قرآن هست و دوباره گفتن نمی‌خواهد. معلوم می‌شود این میزان چیز دیگری است که اولاً باید هم‌وزن قرآن باشد و ثانیاً کارش این است که نگذارد شما در معانی قرآن دچار تحریف شوید.

این ملاک دوم باید سراسر علم باشد، حکمت باشد، عدل باشد، فهم باشد، بصیرت باشد، که ما این‌ها را در سقیفه نمی‌بینیم، آن چیزی که در سقیفه می‌بینیم جنگ است، انصار می‌گویند: صندلی برای ما است، حق ما است، مهاجرین می‌گویند: برای ما است و حق ما است! عاقبت در این دعوا مکه‌ای‌ها برنده شدند، آیا این‌ها میزان هستند؟ این‌ها معیار ساختن زندگی سالم هستند؟ این‌ها تکیه‌گاهی هستند که اگر ما به آن‌ها تکیه بدهیم دیگر ما را جهنم نمی‌برند؟ نه این‌ها نیستند!

به امام باقر (ع) گفت: یا بن رسول الله! «وَزُنُوا بِالْقِسَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» هم میزان

شاید واضح به نظر برسد که بله، ما از گاو و فیل برتریم، اما به قول قدیمی‌ها: تو که اشرف موجودات روی زمین هستی آیا فکر کردی پروردگار تو که حتی برای یک علف ملاک قرار داده، برای تو ملاک قرار نداده؟ «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»؟ اگر بگویی ملاک قرار نداده، یعنی من یک موجود بیگانه‌ی از کل هستی هستم. که این یک دروغ بزرگ است، چرا؟ چون ربط تو به تمام موجودات معلوم است، و اگر تنها یک ربط تو را ببرند نابود می‌شوی. تو مثلاً با آب مربوط هستی، با آب زندگی می‌کنی، آب را می‌خوری، با آب غذا درست می‌کنی، با آب شست‌وشو می‌کنی، اگر من ربط تو را ببرم «لَوْ جَعَلْنَاهُ أَجَاًا» بیایم به هرچه آب در کره‌ی زمین است بگوییم کاملاً شور و تلخ شوید. تو چه می‌کنی؟ نه می‌توانی بخوری، نه می‌توانی بکاری، نه می‌توانی بشوری، چه کار می‌کنی؟

با اشاره به یک لطیفه‌ای که در این مسئله هست، به طرف نورانیت قرآنی برویم «انزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» قرآن نور آشکار است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» یعنی این میلیاردها سیاره و میلیاردها صحابی و کهکشان که نه با زنجیر به سقفی بسته شده‌اند و نه ستونی زیر آن‌هاست طبق ملاک من، میلیاردها

سال
است

مجلس نهم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهَنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا أَيْ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ.»

خداوند مهربان از باب لطف و مهر و احسانی که به انسان دارد، برای این که چند روزی که در دنیا هست زندگی مستقیم و بر اساس حق برای او به پا شود، معیارها و ملاک‌هایی را برای او قرار داد.

از زمان حضرت آدم تا الان، مردان و زنانی که زندگی خود را هماهنگ با این ملاک‌ها بنا کردند، زندگی مستقیمی را یافتند، وجود با منفعتی شدند، به تعبیر عیسی بن مریم (ع) در گهواره، نفاء شدند که معنای «جَعَلَنِي مُبَارَكًا» است بنا بر توضیحی که امام ششم (علیه السلام) دادند. این افراد با هماهنگ شدن با این ملاک‌ها، خیر دنیا و آخرت خود را تأمین کردند. رسول خدا (ص) کرا را به مردم فرمود: «فَإِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ من از جانب خدا خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم. آن‌هایی هم که در مقابل این ملاک‌ها تکبر کردند و خود را با معیارهای دیگر که معیارهای ابلیسی است هماهنگ کردند، با اختیار خودشان فیوضات الهیه را، خیر دنیا و آخرت را، سعادت امروز و فردا را از دست دادند.

آیاتی در این زمینه از کتاب خدا شنیدید که در این آیات، پروردگار مهربان عالم، دو ملاک برای این امت قرار دادند یک ملاک: قرآن کریم است و یک ملاک هم اهل بیت (ع) هستند که به همین عنوان در قرآن مجید مطرح هستند.

شما اگر بخواهید آثار هماهنگی یک انسان را با این دو ملاک ملاحظه کنید بهترین مصداق، وجود مبارک قمر بنی هاشم (علیه السلام) است. ایشان طبق ملاک قرآن مجید و با توجه و عنایت سه امام که ملاک قرار داده شده‌ی خدا بودند رشد کردند. یک امام؛ وجود مبارک امیرالمؤمنین (ع) بود. یک امام؛ حضرت مجتبی (علیه السلام) بود و یک امام هم حضرت ابی عبدالله الحسین (ع).

قمر بنی هاشم (علیه السلام) سیزده سال در کنار امیرالمؤمنین (ع) تربیت شد و امیرالمؤمنین (ع) هر خیری را به او آموخت و در هر خیری هم او را تمرین داد. ده سال از وجود مبارک امام مجتبی (ع) فیض ادب و تربیت گرفت، ده سال هم از وجود مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین (ع).

با این دو ملاک الهی، با این دو میزان الهی و با این دو معیار الهی به جایی رسید که هر وقت وجود مبارک امام صادق (ع) می‌آمدند کربلا،

زیارتی که برای ایشان می‌خواندند نشسته نمی‌خواندند با تمام قد کنار قبر مطهر او می‌ایستادند و این گونه حضرت را زیارت می‌کردند. البته لمس این زیارت کار بسیار مشکلی است که وجود مبارک امام صادق (ع) یک فرد را در معرض سلام این سلام کنندگان قرار داد، «سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامُ مَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّدِيقِينَ وَ الزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ فِيمَا تَغْتَدِي وَ تَرُوحُ»^۲ سلام خدا، فرشتگان مقرب، انبیاء فرستاده شده، سلام همه‌ی بندگان صالح خدا، سلام همه‌ی شهداء، سلام همه‌ی صدیقین، تا زمانی که شب و روز در رفت و آمد است «عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین.

یعنی امام می‌خواهند بگویند تمام این‌ها سلام کننده‌ی به عمومی من قمر بنی هاشم (ع) هستند. این خیلی حرف است این به طور طبیعی به نظر می‌آید که قمر بنی هاشم در ورود به عالم بعد باید به انبیاء باید سلام بکند چون وارد بر مورود باید سلام بکند. با ورود به ملکوت باید به ملائکه‌ی مقرب سلام بکند اما این جا عکس است خدا به تو سلام می‌کند، ملائکه به تو سلام می‌کنند، انبیاء به تو سلام می‌کنند و این برای آن‌ها لذت دارد که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به تو سلام بکنند و افتخار بکنند که به ما اجازه دادند به قمر بنی هاشم سلام بکنیم، به محضر او برسیم.

رسول خدا (ص) می‌فرماید: آقای تمام مردم عالم شهداء هستند، ولی پرونده با این حرف بسته نمی‌شود پیامبر (ص) می‌فرماید: آقای تمام شهدای عالم و سید و سرور شهدای عالم، این هفتاد و دو نفر هستند. آقا و سید این هفتاد و دو نفر حسین من است و مرتبه‌ی بعد قمر بنی هاشم.

فردی می‌گوید: به منزل زین العابدین (علیه السلام) رفتم، در اتاق را با اجازه باز کردم، داخل اتاق ملاقات ایشان کنار امام نشستم، یک مرتبه

دیدم در باز شد یک

بچه‌ی چهار - پنج

ساله وارد اتاق شد،

امام با هیجان بغل

خود را باز کردند،

بچه خیز برداشت پرید

در بغل زین العابدین (ع)

دست انداخت به

گردن

گرفتند، ابدأ سر تسلیم فرود نیاورند. اگر هم قرار است کشته شوند، در حال ذلت نباشند که هم یک مرگ شخصیتی ببینند و هم یک مرگ بدنی. این پیام قمرینی هاشم (ع) است که ای مردم! فرزندان را دو مرگه بار نیاورید، زبون بار نیاورید، پوچ بار نیاورید، من را این طور بار آورند که وقتی در کوران حادثه، در اوج تشنگی، در اوج غربت، در اوج محرومیت از امور مادی، امان نامه برای من آورند، اصلاً نامه را نگرفتم که بخوانم، همینکه گفتند نامه آورده‌اند، شمشیر از غلاف کشیدم، خیز برداشتم تا آورنده‌ی نامه را بزنم و دو نیم کنم اما گریخت.

ما یک مرگ را قبول کردیم نه دو مرگ را، و حیات ما در همین یک مرگ است و خدا هم این حقیقت را مَهر کرد: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا»^۱ اسم آن را می‌گذارند مرگ، اما مرگ نبود، حیات عند ربهم بود. اما پیام چهارم: این قدر مقام انسانی نسل خودتان را رفعت بدهید، بلندی بدهید، به آن‌ها بزرگی و آقایی بدهید که سر نگهدار بی‌نظیری بشوند که اگر گرفتار دشمن شدند و دشمن هم اعلام کرد یا سرت را بده یا تو را قطعه‌قطعه می‌کنیم. به دشمن بگویند: بدن برای قطعه‌قطعه شدن حاضر است اما دادن سر هرگز.

قمرینی هاشم (ع) می‌گوید: من را این گونه تربیت کردند، من تمام سر وجودم حسین است. من سری که داشتم سر خدا بود و سر ملکوت بود و سر خلقت بود و همه چیز در این سر بود؛ حسین. دیدید که با من چه کردند که این سر را از دست بدهم، اما یک نگاه به بدنم کردم، یک نگاه به دشمن و با کمال شجاعت و سرافرازانگی گفتم:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي
أَنْيَ أَحْمِي أَبَدًا عَنْ دِينِي
وَعَنْ أَمَامِ الصَّادِقِ الْيَقِينِ
نَجِلَ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ^۲

اگر یک دست مرا گرفتید، آن دست من را هم بگیرید، فرق من را هم بگیرید، چشم من را هم بگیرید، اما من حسین را از دست نمی‌دهم.

پی‌نوشت:

۱. بحارالانوار: ۱۸ / ۱۹۲ باب ۱ حدیث ۲۷؛ امالی، شیخ طوسی: ۵۸۳ حدیث ۱۲۰۶

۲. بحارالانوار: ۹۸ / ۲۷۷ باب ۲۰ حدیث ۱

۳. بقره (۲): ۱۲۸

۴. احزاب (۳۳): ۲۳

۵. آل عمران (۳): ۱۶۹

۶. المناقب، ابن شهر آشوب: ۴ / ۱۰۸

بچه، صورت بچه روی شانه‌ی امام بود امام بدون صدا مثل ابر بهار اشک ریخت بدون صدا. عرض کردم: یابن رسول الله! از فرزندان پدر شما هست؟ فرمود: نه، این بچه‌ی عموی من قمرینی هاشم است. این بچه شش ماه منتظر برگشتن پدرش بود وقتی برای او روشن شد که بابا نمی‌آید هر روز مادرش او را می‌آورد خانه‌ی ما و می‌آید بغل من. بعد فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را، خداوند در قیامت مقامی به او داده که تمام شهیدان اولین و آخرین قطعه می‌خورند و می‌گویند: ای کاش ما جای عباس بودیم. زندگی قمرینی هاشم (علیه السلام) چهار درس مهم دارد: یک پیام او این است که ای مردم! روشتان نسبت به فرزندان این باشد که خیر و خوبی و ارزش‌ها را به آن‌ها تعلیم بدهید و آن‌ها را در این تعلیم تمرین بدهید تا این که نهایتاً بشوند خادم خدا، خادم قرآن، خادم پیغمبر و خادم اهل بیت (ع). و این تمرین دادن به بچه‌هایتان باید در حدی باشد که این حالت خدمت در آن‌ها رنگ ثابت پیدا بکند و تا آخر عمر در آن‌ها بماند. رنگ خدا را بگیرند «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۳

پیام دوم این است که بچه‌هایتان را به معنای حقیقی، وفادار به قرآن و پیغمبر و ائمه و اهل بیت (ع) بار بیاورید که در وفاداری، عهدشکنی به درون آن‌ها راه نداشته باشد. در جریانات، در حوادث، در شیرینی‌ها، در تلخی‌ها وفادار باشند «مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۴ از مردم مؤمن کسانی هستند که به تعهدشان نسبت به پروردگار وفادار بودند و رشته‌ی وفاداری‌شان تا این جا ادامه پیدا کرد که یا شهید شدند یا نه، ماندند و وفاداری را ادامه دادند «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» اصلاً در فکر تغییر این وفاداری نیفتادند.

اما پیام سوم؛ بچه‌هایتان را دو مرگه بار نیاورید. آن قدر به آن‌ها شخصیت بدهید، آن قدر ارزش‌ها را در آن‌ها زنده کنید که اگر در مقابل دشمن حق قرار

مجلس دهم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ حَبِيبِ الْهِنَا وَطَبِيبِ نَفْسِنَا أَيْ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ الْمَكْرُمِينَ»

چند مطلب از اخلاق مبارک وجود ابی عبدالله الحسین (ع) است که برای همه درس است؛ برای هر کسی که میدان بیشتری در زندگی دارد؛ چه میدان مالی، چه میدان مقامی، چه میدان علمی. این مطالب را اهل سنت هم نوشته اند من این موارد را اول در کتاب های آن ها دیدم بعد در کتاب های خودمان؛ درس گرفتن از زندگی کسی که تمام انبیاء برایش گریه کردند، آسمان و زمین برای او گریه کرد، ماهیان دریا برای او گریه کردند، پرندگان هوا برای او گریه کردند این گفتار زین العابدین (ع) است که هیچ چیز در این عالم نبود مگر این که برای پدرم گریه کردند. امام صادق (ع) نیز می فرماید: تا قیامت هر شب خدا و ملائکه او را زیارت می کنند.

درس اول: حضرت در کوچه می رفت تعدادی بچه که بازی شان تمام شده بود از خانه هایشان نان خشک آورده بودند نشسته بودند روی خاک تا نان خشک بخورند، چشمشان به ابی عبدالله (ع) افتاد همه از جا بلند شدند دامن او را گرفتند گفتند: بیا با ما ناهار بخور، فرمود: باشد!

این درس است یعنی ای بزرگ ترها، تمام محبت را هزینه ی کوچک ترها بکنید تا آن ها هم با عاطفه بار بیایند، آن ها هم لطیف بار بیایند، باید بچه هایمان را ناز کدل بار بیاوریم که اگر چند سال دیگر که ما در دنیا نیستیم این جمله به گوش آن ها خورد «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» بتوانند گریه کنند. بچه ها سنگ دل بار نیایند، بچه ها را به خاطر خستگی کار روز رد نکنید، آغوش تان را برای بچه ها تعطیل نکنید همه چیز را واگذار به همسر تان نکنید این ظلم به نسل است.

آمد روی خاک نشست، این ها که دیگر یادشان نمی رفت، تا آخر عمر افتخارشان بود که حسین (ع) با ما ناهار خورد، درست هم نان خشک خورد، یعنی سر بچه ها کلاه نگذاشت کاملاً غذا خورد تا سیر شد. بعد فرمود:

عزیزانم من دعوت شما را راحت قبول کردم؟ گفتند: بله آقا (اصلاً او دعوت همه را راحت قبول می کند. خیلی راحت لبیک می دهد، خیلی راحت جواب سلام می دهد). فرمود: من به حرف همه ی شما گوش دادم شما هم به حرف من گوش می دهید؟ گفتند: کاملاً، فرمود: بلند شوید دنبال من بیایید. همه را آورد خانه.

(این کار را قیامت مادرش انجام می دهد، اینکه چرا خودش انجام نمی دهد علت دارد. در تفاسیر مهم گذشته ی ما مثل تفسیر فرات آمده که در قیامت وقتی دختر پیغمبر (ص) می خواهد وارد محشر شود به کل اهل محشر می گویند: چشم تان را پایین بیندازید، والله نگاه به نامحرم حرام است، چشمتان را بیندازید پایین «غَضُوا أَبْصَارَكُمْ» می آید جلوی در بهشت پدر را می بیند، امام مجتبی (ع) را می بیند، می بیند یک نفر هم ایستاده که سر ندارد، می پرسد: این کیست؟ پیغمبر (ص) می گوید: فاطمه جان! حسین است. فاطمه ناله می زند. خطاب می رسد: فاطمه ی من، ناله نکن. من مخصوصاً می خواستم حسین تو را به همان حال روز عاشورا نشان تو بدهم که خودم جزء تسلیت دهندگان به تو باشم، به تو تسلیت می گویم.

به خاطر حسینت اعلام می کنم به تو که بدون قید و شرط، هر چه

می خواهی از من بخواه، تمام عزاداران حسینت را می خواهی

بخواه، گریه کن ها را می خواهی بخواه،

این ها مهم نیست، گریه کن های

غیر شیعه فرزندت را می خواهی بخواه،

همه را قبول می کنم با

خودت بردار و برو).

همه را آورد خانه،

به خادمان خانه

فرمودند: یک دست

لباس به هر یک از

این بچه ها بدهید، هر چه

هم دارید بیاورید، برای

نداری، قدرت نداری، اما خدا به تو آبرو داده برای باز کردن گره دیگران آبرو هزینه کن.

سید الشهداء(ع) در مدینه از کنار باغی می‌گذشت دید باغبان با چهره‌ی اندوهناک نشسته، ظهر بود، غذایی که خودش باید می‌خورد لقمه می‌کرد و جلوی سگ باغ می‌گذاشت. امام چند لحظه‌ای او را نگاه کرد، بعد فرمود: چه می‌کنی؟ باغبان سرش را بالا کرد، تا چشمش به ابی‌عبدالله افتاد گفت: غصه‌دار هستم، ناراحت هستم، مالک من یک یهودی است و من مسلمان هستم، دلم می‌خواهد از زیر بار این یهودی بیرون بیایم. دارم غذای خودم را به این سگ می‌دهم بلکه یک دمی تکان بدهد کار ما حل شود. (حتی کمک به حیوان هم گره از کار باز می‌کند). امام آمدند در مغازه‌ی یهودی، منزل یهودی هم طبقه بالای همان مغازه بود و همسرش هم کنار پنجره نشسته بود. امام فرمودند: دویست درهم پول آورده‌ام غلامت را بخرم. گفت: آقا نمی‌فروشم، کل باغ و غلامم فدای آمدن تو، برای تو. غلام و باغ را به تو بخشیدم. (حسین آزاد می‌کند آدم را. خداوند آن قدر به او قدرت داده که آدم را از قیود آزاد کند، آدم را از عذاب آزاد کند). فرمود: این دویست درهم را که پول غلام است به تو بخشیدم. گفت: یابن‌رسول‌الله! پول را به خودتان هبه کردم. امام فرمود: پس من هم این پول را الان می‌برم و به غلام می‌دهم، خودش را هم آزاد می‌کنم، باغ را هم به نام خودش می‌کنم. زن یهودی از آن بالا گفت: ای مرد! یهودی سرش را بلند کرد. زن گفت: من مهرم را به تو بخشیدم، من مسلمان شدم. مرد یهودی گفت: چرا تو تنها مسلمان شوی؟ حسین جان! من را هم مسلمان کن.

این همه، نتیجه یک قدم ابی‌عبدالله(ع) است. قدم باید برکت داشته باشد، قدم باید منفعت داشته باشد.

پی‌نوشت:

۱. تفسیر فرات : ۴۴۳. حدیث ۴۴۳ (سورة طور)، بحارالانوار : ۴۳ / ۲۲۴ باب ۸ حدیث ۱۲
۲. نحل (۶) : ۲۳

این که این‌ها هرچه داشتند گذاشتند سر سفره. من نمی‌توانم مثل این‌ها عمل بکنم، اگر هرچه آوردنی است بیاورید، باز هم من نسبت به این‌ها کم کار کرده‌ام.

درس دوم: سید الشهداء(ع) یک روز از کوچه‌ای می‌گذشت، ظهر بود، چند کارگر ساده، سفره‌ی پارچه‌ای که مقداری نان خالی در آن بود پهن کرده بودند که ناهار بخورند.

(ای مردم، ای صاحبان علم، ای صاحبان مال، به این آستین کهنه‌ها، به این پابره‌ها، به چشم حقارت نگاه نکنید خدا در بین این‌ها بندگان عجیبی دارد که ما نمی‌دانیم).

یکی از این آستین‌پاره‌ها گفت: رفقا دست نبرید در سفره بروم ابی‌عبدالله را بیاورم گفتند: چه می‌گویی؟! کجای کار هستی؟ تو بروی حسین را با آن عظمتش بیاوری سر سفره‌ی ما؟ گفت: شما چه می‌گویید؟! شما که متوجه نیستید این کیست! بلند شد آمد جلو گفت: آقا جان! با ما ناهار می‌خورید؟ فرمود: بله، پیاده شد سر سفره که نشست این آیه را خواند: «أَنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا باد به دماغ‌ها را دوست ندارد. خدا آن‌هایی که مردم ضعیف و مستضعف و آستین‌پاره را با چشم حقارت نگاه می‌کنند دوست ندارد.

غذا خورد فرمود: می‌آیید خانه‌ی ما؟

گفتند: بله آقا جان می‌آییم. فرمود:

ما غذای گرم داریم آن‌ها را

به خانه بُرد. فرمود:

برای همه‌ی

آن‌ها غذای

کامل بگذارید.

این هم یک درس.

اما درس سوم،

درس هزینه کردن

آبروست، پول



شعاع نور

◀ آیت پیمان

تشکیل می شد شرکت می کردم ، آن جلسه تا حدود زیادی به روضه های خانگی امروزی شباهت داشت و سخنرانی های کوتاه یک معلم شهید و قرائت مقالات و خواندن نوبتی گزیده های کتاب هایی که به افراد جلسه داده می شد وقت اصلی جلسه را پر می کرد . پس از چند ماه ، وقتی که افراد خوب پالایش شدند و جلسه تثبیت شد ، کم کم با فضای انقلابی کشور در اواخر سال ۵۶ سخن از امام خمینی و مبارزات او و علت تبعید وی و مفاسد حکومت پهلوی به میان آمد و از آن جمع بیست نفره ، حدود شش نوجوان شانزده و هفده ساله بودیم که تشویق شدیم از بین بچه های تنها دبیرستان یاسوج دسته سینه زنی برای محرم تشکیل دهیم و ظهر هر روز دهه محرم که از دبیرستان خارج می شدیم در دو دسته منظم در خیابان سرد و برف گرفته یاسوج حرکت می کردیم و شعر های تعیین شده ای را که تعلیم دیده بودیم به صورت نوحه سر می دادیم.

خون حسینی که در آن صحنه ریخت / رشته بیداد ستم را گسیخت
من علی اکبرم پور امیر حجاز / جان خود میدهم تا که بماند نماز
کاخت شود زیر و زبر یابن مرجانه / ای ظالم بیداد گر یابن مرجانه

فرهیخته گرامی جناب آقای آیت پیمان، دانش آموخته ی دانشگاه علوم تربیتی شیراز و دارای کارشناسی ارشد مدیریت فرهنگی است. وی از سال ۱۳۵۸ جزو مدیران فرهنگی کشور به حساب می آید. نزدیک به دو دهه فعالیت در مدیریت ارشد استان کهگیلویه و بویر احمد و مدیریت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان قم و معاونت هنری وزار ارشاد و فرهنگ اسلامی در کارنامه ایشان می درخشد. وی خدمات آموزشی فراوانی را در ۸ سال دفاع مقدس به رزمندگان اسلام ارائه نموده است و جزو کسانی محسوب می شود که بحث آموزش در جبهه را پایه گذاری نموده است. آیت پیمان سال های متمادی در دروس تخصصی تفسیر نهج البلاغه و قرآن کریم آیت الله ملک حسینی شرکت نموده و با توجه به احاطه کافی به زبان عربی، مطالعات گسترده ای در منابع اسلامی دارد. آقای پیمان در یک دهه اخیر نیز از مکتب علمی استاد انصاریان بهره های فراوانی برده است. وی هم اکنون مدیر موسسه فرهنگی دارالمعارف الشیعی است و مسئولیت موقوفه حسینییه هدایت را بر عهده دارد.

در سال های آخر دبیرستان و آغاز دوره جوانی ، بواسطه شرایط محیط عشایری و سنتی و مذهبی بودن خانواده، در منطقه دور افتاده و محروم بویر احمد به لطف حق در مسیر فعالیت مذهبی و سپس انقلابی قرار گرفتیم و در جلساتی که در منزل یک دوست آگاه بوسیله یک معلم انقلابی مخفیانه

کشتی نجات

ویژنامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

خارج شدیم و در راه رو دبیرستان با فریاد مرگ بر سلطنت پهلوی و الله اکبر اولین شعار انقلابی در شهرمان را سر دادیم که باعث تعطیلی کلاس ها و آمدن همه به حیاط دبیرستان شد. متنی را من خواندم و دانش آموز دیگری شعار داد و دبیرمان صحبت کرد. و دبیرستان به وسیله نیرو های شهربانی و ژاندارمری محاصره شد و ما چند نفر را از راه دیوار فراری دادند و متواری شدیم. این فعالیت ها ادامه داشت تا پیروزی انقلاب و در اسفند ۵۷ مسئولیت انتظامات کمیته را به عهده داشتیم و برای خرید اقلام فرهنگی به شیراز رفتم ولی نتوانستم نوار هایی از استاد پیدا کنم. این آرزو برای من باقی بود تا چند ماه بعد که به قم آمدم و پس از جستجوی زیاد آدرس مغازه ای در گذر خان را به من دادند. پیرمردی نوار فروش با دستگاه های ابتدایی نوار هایی را که داشت به سفارش مشتریان تکثیر می کرد. وقتی به او گفتم همه سخنرانی های حاج شیخ حسین انصاریان را می خواهم حساب کرد و مبلغی را گفت که نداشتم. متوجه مشکل من شد و پیشنهاد داد می توانم روی نوار کهنه برایت ضبط کنم که پول کمتری بدهی. فردای آن روز کارتن نوار ها را گرفتم و مثل کسی که گمشده ای را پیدا کرده باشد مسرور و خوشحال بودم. یکی از برنامه های پر ثمر زندگی ام گوش دادن نوار ها و رد و بدل کردن آنها بین دوستان بود. اما نوار هایی که مربوط به محرم بود حال و هوای دیگری داشتند. از گریه ها و ناله هایی که با طنین کلام استاد اوج می گرفتند هم مبهوت می شدم و هم طوفانی در وجودم ایجاد می شد و این بار اشتیاق دیگری در وجودم شکل گرفت و به آرزوی جدیدی تبدیل شد و حسرت حضور در جلسه ای که صدایش را می شنیدم بر دلم نشست.

تصمیم به جستجو گرفتم تا خودم و دوستان مشتاقم بتوانیم این جلسات پر از شور و نوا را از نزدیک ببینیم، اما نتوانستیم.

من که برای ادامه تحصیل عازم

اهواز شدم همه نوار ها را

هدیه دادم و سفارش

کردم که به دیگران

بدهید و تشویق

کنید گوش

کنند. آرزوی

دیدن جلسات

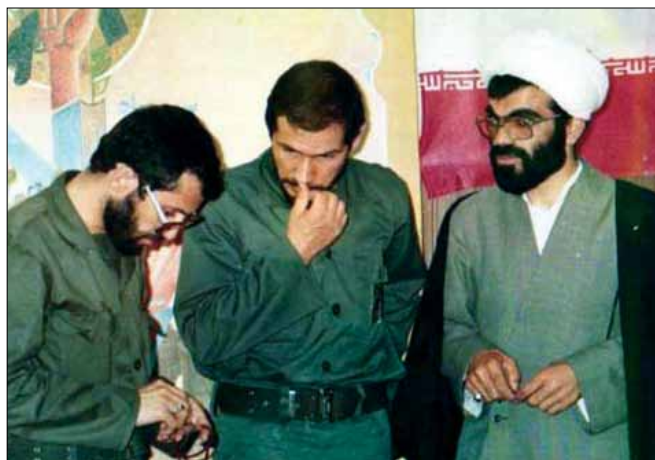
استاد تحقق

پیدا نکرد تا

و هر روز نوحه ای جدید و انقلابی ... به تدریج علاوه بر کتاب ها تعدادی نوار کاست سخنرانی و روضه خوانی توسط اعضای جلسه تهیه شد که ما به امانت می بردیم و عبارت بودند از نوار سخنرانی سال ۴۲ امام و چند نوار متعدد از مرحوم کافی و شریعتی و تعداد محدودی کاست که می گفتند: (این ها نوار حاج آقای انصاریان است) دوتا از این نوار ها به امانت سهم من شد و با ضبط صوتی که از همسایه قرض گرفتم گوش دادم. اولی سخنرانی مرحوم کافی بود در مورد امام زمان و مظلومیت شیعه سخن می گفت و روضه جان سوزی می خواند. تمام که شد نوار بعدی را گذاشتم که بر خلاف مرحوم کافی سخنران را نمی شناختم و اسم او را تازه شنیده بودم (حضرت استاد حاج شیخ حسین انصاریان). با روشن شدن ضبط زنگ و طنین صدای گیرایش به حدی مجذوبم کرد که بر خلاف عادت همیشگی نوار را بر نگرداندم که از اول سخنرانی گوش بدهم. و از همان قسمت تا پایان سخنرانی با دقت گوش کردم و اشعار و روضه وی که به شیفتگی ام می افزود، بار ها گوش کردم و از آن مثل یک شیء قیمتی نگهداری می کردم و دو دوست دوره دبیرستانم را با نوار آشنا کردم و هر سه به خانه دبیرمان رفتیم و مشتاقانه درخواست سایر نوار های آقا را کردیم. گفتند باید صبر کنید تا برگردانند. بالا خره معلوم شد ده عدد نوار بیشتر ندارند که همه آنها را مکرر گوش دادیم و مباحث آنها که پیرامون موضوعاتی چون صفات مومن، توبه، رحمت پروردگار، مهربانی پروردگار، ویژگی های قیامت و روابط زن و شوهر و ارزش خوش رویی و خوش اخلاقی بود. چون شاهد بر جان می نشست و آن گاه که به اصطلاح گریز به صحرای کربلا می زد و از سید الشهدا می گفت شعله هایی در وجودم بر می افروخت که با لطف حق هنوز زبانه می کشد و فکر میکنم همان مشعل هدایت و چراغ راهم در سی و دو سال گذشته بود. در تابستان ۵۷ وارد مبارزات انقلابی در شهر های جنوب فارس و یاسوج شدیم و توزیع اعلامیه های امام و تک سخنرانی معروف امام و کتاب های مرحوم شریعتی و همان تعداد سخنرانی های مرحوم کافی و استاد انصاریان که در اختیار داشتیم، همه امکانات انقلابی ما بود که به سختی تعدادی از آنها را تکثیر میکردیم و دست به دست می گردانیدیم.

پس از شروع مدارس در سال ۵۷ فعالیت ما زیاد شد و دیوار نویسی شبانه و تهیه و توزیع شبنامه در مورد جنایات حکومت پهلوی و سخن سینه به سینه و پاره کردن و شکستن قاب عکس های شاه در کلاس ها و جمع آوری آنها از دبیرستان و کندن تابلوی دبیرستان رضا پهلوی باعث دخالت شهربانی در دبیرستان شد و ما چند نفر به اشاره دبیرمان در صبح ۱۴ آبان از کلاس درس





از راست، حجت الاسلام شهید میثمی

من را برای دیدارش می افزود. در آن زمان پی بردم که جلساتی که اشتیاق حضور در آنها را داشتم جلسات شب های سه شنبه و صبح محرم و شب های رمضان استاد بوده اند که نسل اول و دوم انقلاب و سرداران و فرماندهان نام آور دفاع مقدس جان خود را در آن جلسات صیقل داده و جرعه های معرفت و عشق به حق را در آنجا نوشیده اند.

شهید دستواره ، شهید باقری ، شهید همت ، شهید کریمی و ... از

ستارگانی بودند که از این منظومه درخشیدند و رفتند.

مشتاقان کلامش سخنرانی های وی در دو کوهه و پادگان ابودر و محور های عملیاتی را با ضبط های معمولی باطری دار ضبط می کردند و تک تک تکتیر می کردند و همان ها که درس ایمان و اخلاص و پایداری در راه حق و ارزش شهادت و مقام شهید را در پای منبر های تهران از او آموخته بودند، اینک در میدان جهاد، آن عالم ربانی را عامل به گفته هایش می دیدند و قلوب پاکشان با قلب سلیم او پیوند مستحکم تری میافت و من با همه اشتیاقم به دلیل ماموریت های خاص در جبهه در اشتیاق و

هجرات دیدارش مانده بودم و با نوار کمیلو نوار مقام شهید و نوار هایی که از تبلیغات قرارگاه خاتم الانبیا و دوستان رزمنده می گرفتم انس گرفته بودم، عمل و عکس العمل ، سختیت و اولیاءالله موضوع مباحثی بود که برای همیشه در حافظه من ثبت شد و به یاد دارم که از شهید والا مقام مرحوم حجت الاسلام میثمی در مورد استاد انصاریان سوال کردم که صحبت هایش چگونه است؟

وی گفت: " خداوند به او برکت داده است و نفسش پاک است و تاثیر کلام فوق العاده ای دارد. شنیده بودم که او مبارز بوده و زندان رفته و تنها روحانی است که علنا در منبر، شاه را مهدور الدم اعلام کرده و بعد

از دستگیری و زندان به طور معجزه آسایی نجات یافته است.

سال های جنگ بر ما گذشت تا اینکه در سال ۷۳ که در استانداری یاسوج

جنگ درگرفت و در روز های آغاز حمله صدام به اهواز من در این شهر بودم و به اتفاق بچه های تربیت معلم اهواز کار امداد رسانی به مکان های بمب باران شده و نجات مردم مجروح و انتقال شهدا و سنگر بندی ورودی های شهر و آموزش نظامی و ... را به عهده گرفتیم و سرنوشتمان با جبهه از آغاز جنگ تا سال پایان آن گره خورد و آن ایام پر خاطره دوباره زمزمه نام "شیخ حسین انصاریان" را در جبهه های جنوب و غرب و شهرت دعای کمیل وی را

بیشتر از قبل می شنیدم و خاطره نوارهای سخنرانی برایم تجدید می شد و بر اشتیاق دیدارش می افزود و این مشتاقی و مهجوری همچنان ادامه داشت.

به واسطه مسئولیت هایی که در جبهه های غرب و جنوب پذیرفتم و به خصوص سال هایی که در قرارگاه خاتم الانبیا(ص) مسئولیت داشتم به تمام تیپ ها و لشکر ها و محور های جنوب و غرب میرفتم و در نماز ها و صبحگاه های رزمندگان برای توجیه طرح ابتکاری آموزش رزمندگان که مسئولش بودم

صحبت می کردم و جلسات زیادی با رزمندگان دانش آموز و دانشجو از همه استان ها در همه یگان ها داشتم و این باعث شد که در محور ها و پادگان های مختلف بپیوتم و با فرماندهان و رزمندگان رو در رو صحبت کنم و همین زمینه دوستی ها و آشنایی های زیادی شد و از آنجا پی بردم که فرماندهان پاسدار و بسیجی و رزمندگان بسیاری از اقشار مختلف همچون حقیر از تاثیر نفس با برکت استاد بهره ها برده اند و بسیاری از آنان روحیه شهادت طلبی و عشق به جبهه را مرسوم منبر های او هستند. در این دوره هم نوار های سخنرانی استاد و بخصوص دعای کمیل وی در اکثر سنگرها پیدامی شد و تبلیغات قرارگاه ها و تیپ ها و لشکر ها در اختیار

رزمندگان قرار میدادند و هم آوازه حضورش در جبهه های جنگ و سخنرانی های شور آفرینش در اجتماع رزمندگان زبان به زبان می گشت و اشتیاق دیرینه



به یاد دارم که از شهید والا مقام مرحوم حجت الاسلام میثمی در مورد استاد انصاریان سوال کردم که صحبت هایش چگونه است؟ وی گفت: " خداوند به او برکت داده است و نفسش پاک است و تاثیر کلام فوق العاده ای دارد.



کستی نجات

ویژنامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰ ۷۵



گویا اواسط صحبت بود و جملات استاد با صدای گریه هایی که برایم آشنا بود آمیخته بود بی اختیار لا به لای جمعیت به جلو کشیده می شدم تا جایی که صحن سیاه پوش و شبستان اصلی مسجد در زیر نور قرمز رو به روی دیدگام قرار گرفت و این لحظه ای بود که چشمم به منبر افتاد و او را بر بالای منبر ندیدم اما صدای ناله ها و ضجه های جمعیت همراه با جملات بغض آلود و حق هق گریه های آشنای او فضا را پر کرده بود . سعی کردم در میان جمعیت قدم بردارم و جلو تر بروم، اما لحظه ای او را دیدم که کنار منبر ایستاده و سر برهنه کرده و عبا و قبا را زمین انداخته و فقط با پیراهن مشکی ایستاده و مقتل می خواند، بی اراده بر زمین زانو زدم و همانجا نشستم و به یاد آوردم که در گذشته بار ها صدای این مجلس دلیر را لرزانده بود ولی اکنون با دیدن عین صحنه همه وجودم می لرزید و بهت و بغض و آشکم به هم آمیخته بود و لحظاتی چیزی نمی شنیدم و لحظه ای بعد فقط چند کلمه با ناله ای جانسوز در گوشم طنین می افکند. بچه ها بچه ها عمه عمه گودال تیر سه شعبه خنجر نیزه ها بوسه رگ های بریده و امواج پیاپی گریه های بلند مردم

حال فهمیدم که باقری ها و دستواره ها و کریمی ها و همت ها در چه مکتبی درس آموخته بودند. حال فهمیدم که سیل خروشان جوانان شهادت طلب و سبقت گیرندگان در میدان مین از کدام صهبا مست شده بودند. حال متوجه شدم که سر کلام نافذ این مرد از کجاست و چرا همچون طبیب دوار در جای جای این خاک نقش درمانگر جان های بیمار را دارد و حضورش به دل سوختگان التیام می بخشد و با داروی کلامش زخم درد مندان را مرهم می گذارد. آری او از این شفا خانه نسخه می پیچد، از منبر

در آن زمان پی بردم که جلساتی که اشتیاق حضور در آنها را داشتم جلسات شب های سه شنبه و صبح محرم و شب های رمضان استاد بوده اند که نسل اول و دوم انقلاب و سرداران و فرماندهان نام آور دفاع مقدس جان خود را در آن جلسات صیقل داده و جرعه های معرفت و عشق به حق را در آنجا نوشیده اند.



خدمت می کردم آیت الله حائری شیرازی مهمان ما بود و اصرار داشتیم بیشتر بماند. وی فرمود که حاج آقای انصاریان ده شب در شیراز میهمان ایشان است و سخنرانی دارد. خبر مهمی برای من بود، بعد از سال ها اشتیاق برای درک منبر استاد اکنون فرصت آن را داشتم که عالمی را که در دینداری و ایمان نقش داشت و محبت اهل بیت و عشق به سید الشهدا را غیابا به من آموخته بود از نزدیک ببینم.

عصر روز بعد از یاسوج عازم شیراز شدم و در کنار جلسه وی در دفتر امام جمعه شیراز شرکت کردم و روز های بعد با جمعی از دوستان میرفتیم و در پای منبر ایشان یاد سالهای گذشته برایم تداعی می شد اما به علت ازدیاد جمعیت

دورا دور می نشستیم . تا اینکه روز آخر جمعیت را شکافتم و لبخند زنان مقابلش ایستادم و به سیمایش چشم دوختم و تا سلام کردم و کمی خم شدم دستش را عقب کشید و سرم را به سینه فشرد و آنگاه احساس جوانانی را که هجوم می آوردند تا خودشان را به او برسانند درک کردم. مهربانی و مهرورزی در سینه ای مالا مال از معنویت و اخلاص موج می زد و این موج در عمق جان انسان رسوخ می کرد. از همین فرصت استفاده کردم و به یاسوج دعوتشان کردم و سال بعد آیت الله حائری امام جمعه شیراز و حجت الاسلام والمسلمین آقای مجیدی امام جمعه یاسوج هم همکاری کردند و یک جلسه در مصلی بزرگ یاسوج ترتیب یافت و دوران حسرت و هجر ما به وصل منتهی شد و این نعمت را خداوند افزود تا حال که ملازمت وی به لطف حق برای ما مداومت یافته است.

در سال ۷۷ که میزبانش بودم و از شیدایی اشتیاق گذشته و شور و حال نوار های سخنرانی و تاثیر آنها در جبهه ها می گفتم و برای استاد از حیرانی خود نسبت به موج ناله ها و گریه های جانسوز که از نوار ها می شنیدم حکایت کردم، استاد شرح حال شیفتگان و دل باختگانی را برایم گفت که از اولیاء خدایند و برای دیدن آنها فقط باید صبح محرم در مسجد حاج سید عزیزالله تهران حضور پیدا کرد. و عهد کردم که محرم همان سال به آن جلسه بروم که سال ها اشتیاق رؤیت آن را داشتم . دهم محرم ۱۳۷۷ صبح زود از مهمانسرای وزارت کشور خارج شدم و با خودروی معاون سازمان جوانان که سر وعده به میدان فاطمی آمده بود راهی بازار تهران شدیم. همراهم را که کنارم راه می رفت از یاد بردم و همگام با مردان و زنانی که هروله گونه با قدم های تند در بازار حرکت می کردند مسیر را طی کردم تا نزدیک مسجد رسیدم و صدای سخنران را از دور شنیدم.





جایگاه عشق و عقل در شخصیت امام حسین علیه السلام

◀ استاد قاسم ترخان

مردم کوفه و... از قیام و آوارگی زن و بچه برخذر می‌داشتند، عقل متعارف داشتند. اما امام که انحراف را در جامعه اسلامی می‌دید، عقلش عاشقانه فتوا می‌داد که در حریم دفاع از محبوب باید از جان و فرزند و خاندان گذشت. کلیدواژه‌ها: امام حسین، عشق، عقل، قیام، عقل قدسی، عقل متعارف، عقل ایمانی، عقل حسابگر، عقل جزیی، عقل معاش.

مقدمه

در تحلیل شخصیت امام حسین 7 آیا باید

عقلانی و ربانی را در انسان پدید می‌آورند. امام حسین 7 از آن رو که عاشق عبادت بود، همه چیز خود را در راه معشوق فدا کرد، از شخصیت ربانی برخوردار و قیامش عاشقانه بود. اما معنای این سخن عاقلانه نبودن آن شخصیت و قیام او نیست. ابن زبیر با این که قیامی را علیه یزید سامان داده بود و نیز دشمنان امام در کربلا، عقل جزئی داشتند و آنانی که به فضائل اخلاقی ایمان داشته، ولی امام را به دلائل سست عهده‌ی

«عقل» از سنخ بینش است. قضاوت او در حوزه بایدها و نبایدها مراتبی دارد: الف، عقل جزئی که در صدد ارضای تمایلات شهوانی است؛ ب، عقل ایمانی که شهوات را در بند می‌کشد و به عقل متعارف و عقل قدسی تقسیم می‌شود. در عقل متعارف، عقل در حصار منافع خود است، در حالی که در عقل قدسی، تنها معشوق مورد توجه است و بس. و با «عشق» که از سنخ کشش است یکی خواهد شد. این سه، شخصیت زیستی،



فداکاری در راه معشوق و نادیده گرفتن خود، نیست. این در حالی است که عقل قدسی به معنای ذوب شدن در توحید است. این عقل اگرچه عاقبت اندیشی و عبرت آموزی و... را به نحو برتر و بالاتر دارد، اما مصلحت اندیشی برای خود خودمحوری که از ویژگی های عقل متعارف است در او یافت نمی شود.

مفهوم شناسی عشق

واژه «عشق» به معنای «دوستی شدید» است^{۱۲} و از «عَشَقَه» مشتق شده است. «عَشَقَه» همان گیاه پیچک است که درخت را احاطه کرده، در نهایت راه تنفس را بر آن می بندد و به مرور باعث زردی آن می گردد.^{۱۳}

عرفا می گویند: با استناد به آیه کریمه «يَجْهَبُمُ وَيَحْيُونَهُ»^{۱۴} می توان نتیجه گرفت عشق دو سره است،^{۱۵} در مبدأ و معاد، و قوس نزول و صعود، جایگاهی بس بلند دارد؛ یعنی هم خداوند عاشق مخلوقات است و هم مخلوقات عاشق خداوند هستند. به عبارت دیگر، از سویی عشق علت ایجاد عالم است و اساس عالم را تشکیل می دهد؛ زیرا ذات حضرت حق، آن شاهد حجله غیب که پیش از آفرینش جهان، خود هم معشوق بود و هم عاشق، خواست تا جمال خویش آشکار سازد، آفرینش را آینه جمالش گردانید.

از سویی دیگر، هر موجودی طالب کمال خویش است و کمال وجودی هر معلولی همان مرتبه وجودی علت اوست، پس هر معلولی عاشق علت خویش است و چون بالاترین مرتبه هستی ذات حضرت حق است، معشوق حقیقی سلسله هستی، ذات مقامی حضرت حق است.^{۱۶} براین اساس است که اولاً: عشق به غیر خدا عشق مجازی تلقی می گردد. و ثانیاً: در فرهنگ و آموزه های دینی عشق به عبادت از اهمیت ویژه ای برخوردار

الف. معنای مشهور: عقل عملی، قوه ای است که به واسطه آن، چیزی را که آدمی سزاوار است آن را انجام دهد یا ترک کند، می شناسد.^۶ براین اساس، عقل عملی همچون عقل نظری، قوه شناخت است و تفاوت این دو عقل تنها در متعلق شناختشان است.

ب. معنای غیر مشهور: عقل عملی، قوه ای است که انسان را به اعمال خویش تحریک می کند. عقل به این معنا همان قوه محرکه یا قوه عامله یا قوه اراده است.^۷ براین اساس، عقل عملی قوه عمل کردن است. کسانی که عقل عملی را بر معنای غیر مشهور آن حمل می کنند، کارکرد عقل عملی را به معنای مشهور، از کارکردهای عقل نظری می دانند.

به هر حال، عقل عملی دو مرتبه دارد: یک آنچه فقط به تدبیر امور زندگی دنیوی می پردازد که عقل مصلحت اندیش (فردی یا جمعی) است. این همان عقلی بدلی، نیرنگ و شیطنیت،^۸ یا «عقل حسابگر»^۹ و «عقل جزئی»^{۱۰} است که در آن ارضای تمایلات شهوانی مورد توجه است. دو. عقل ایمانی که شهوات و تمایلات باطل را در بند می کشد و سعادت دنیوی و اخروی انسان را حاصل می کند.^{۱۱} عقل ایمانی، خود ممکن است به عقل متعارف و برین (قدسی) تقسیم شود. در عقل متعارف، عاقبت اندیشی و عبرت آموزی و پیروی از اصول عقلانی مورد نظر است، اما همه این ها بر محور خود شخص یا مصلحت فردی و جمعی می چرخد، یعنی اگرچه در این جا عقل به فراتر از جلب مصلحت و لذت های دنیوی می اندیشد، اما باز در حصار منافع خود است و کاری به معشوق ندارد و در آن خبری از جان گذشتگی، ایثار و

آن حضرت را عاقل بدانیم یا عاشق؟ و آیا عاشق دانستن آن حضرت به معنای عاقلانه نبودن نهضت امام ۷ نیست؟ از آن جا که پاسخ گویی به سؤال فوق بدون ذکر مقدماتی امکان پذیر نیست، پیش از هر چیز شناخت دقیقی از معنای عقل و عشق و رابطه آن دو، همچنین شخصیت هایی که از این دو شکل می گیرند، ضروری به نظر می رسد:

۱. مفهوم شناسی عقل و عشق مفهوم شناسی عقل

واژه عقل، در لغت به معنای امساک و منع است و به معنای فهم، معرفت، علم، قوه و نیروی پذیرش علم، تدبیر، نیروی تشخیص حق از باطل و خیر از شر، آمده است،^۲ و در علوم مختلف، دارای معانی اصطلاحی متفاوت^۳ و کاربردهای گوناگونی است.^۴

از نظر متفکران اسلامی، «عقل» نیرویی است که در نفس انسانی به ودیعه نهاده شده است و از سنخ کشش و گرایش نیست. عقل چراغی است که روشنگری می کند، حسابگری است که کارها را مورد سنجش قرار می دهد و دو گونه محصول دارد: گاهی در حوزه هست و نیست به قضاوت می پردازد و گاهی در حوزه باید و نباید. از اولی به «عقل نظری» و از دومی به «عقل عملی» تعبیر می شود. عقل نظری در جهاد علمی مرز و هم و خیال را مشخص می نماید، تا انسان در مسائل علمی و نظری در ورطه مغالطه سقوط نکند. عقل عملی تعدیل خصلت های اخلاقی را برعهده دارد و به منظور تنظیم خواسته ها و گرایش ها و میل ها وارد عمل می شود.^۵ البته باید توجه داشت که عقل عملی در آثار فیلسوفان اسلامی از دو اطلاق برخوردار است که یکی از آن مشهور و دیگری غیر مشهور است.

برود که شخص اگرچه چراغ دارد، تا نرود به مقصد نرسد.^{۲۶}

اما عرفان، رهروان راه عشق را دعوت می‌کند از استدلال‌های خشک و خسته‌کننده که چه بسا ره به جایی نمی‌برد، لحظه‌ای فاصله بگیرند و گوش و چشم خود را به حقایق ازلی و ابدی عالم باز کنند. تلاش عرفان باز کردن راه شهود است. شهود معشوق واقعی از طریق اطاعت پروردگار و انجام عبادات الهی، شهود حقیقی که حکمت به معنای حقیقی کلمه است و سزاوار است که انسان برای رسیدن به آن، تلاش کند. برای

اساس حتی عبادتی که به شوق بهشت یا ترس از جهنم انجام می‌گیرد، مورد تقبیح روایات قرار می‌گیرد.

امام علی ۷ می‌فرماید: «خدایا، تو را از ترس عقابت و به طمع ثوابت پرستش نکردم، بلکه چون تو را برای عبادت شایسته یافتیم، سر بر بندگیست ساییدیم.»^{۲۷} امام صادق ۷ نیز فرموده است: «بندگان سه گروهند: گروهی خدای را از ترس عبادت می‌کنند، آن بندگی بردگان است و گروهی خدای تبارک و تعالی را برای به دست آوردن ثواب بندگی می‌کنند، این عبادت مزد بگیران است و گروهی خدای عزوجل را به جهت محبت او بندگی می‌کنند، آن بندگی آزادگان و بهترین و برجسته‌ترین عبادت است.»^{۲۸}

معنای این روایات آن است که گروهی خدا را تنها برای نفع شخصی خود عبادت می‌کنند. آن‌ها به مقصود خود (فرار از عذاب و رسیدن به ثواب) می‌رسند، اما به مقام عالی که همان لقاء الله و دیدار یار است، نائل نمی‌آیند. این رفتار اگرچه عاقلانه است و از قصد قربت فاصله نمی‌گیرد،^{۲۹} اما عاشقانه نیست؛ زیرا انسان

الف. اگر منظور از عقل، عقل بدلی (حسابگر)، و منظور از عشق، عشق حقیقی باشد، بدیهی است که این عقل را با عشق حقیقی کاری نیست. عاشق از حق چون غذا یابد رحیق عقل آن جا گم شود کم ای رفیق عقل جزئی عشق را منکر بود گرچه بنماید که صاحب سر بود^{۲۵}

البته مقصود عرفا و حکما نیز از عقل در آن جایی که از جنگ عشق و عقل سخن می‌گویند، این عقل نیست؛ زیرا آنان نیز این عقل را بی‌عقلی می‌دانند. ب. اگر مراد از عشق، عشق مجازی یعنی دلبستگی به شهوات و نفسانیت و غرائز، و منظور از عقل، عقل خداین و ایمانی باشد، یقیناً این عقل چنین عشقی را محکوم می‌کند؛ زیرا عقلی که رو به سوی خدا دارد، تسلط شهوت بر انسان را نمی‌پسندد، به ویژه اگر شهوت به حد افراط برسد. ج. اگر منظور از عقل، عقل متعارف ایمانی و مراد از عشق، عشق حقیقی و فناء فی الله باشد، این دو در مراحل درگیری دارند؛ زیرا کار عقل مصلحت‌اندیشی و مصلحت‌طلبی و کار عشق از خود بی‌خود شدن، ایثار، از خودگذشتگی و فداکاری در راه معشوق است.

حریم عشق را در گره بسی بالاتر از عقل است کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد عرفا صد در صد و به طور کامل منکر عقل متعارف نیستند، بلکه آن را چراغ و نردبان برای ترقی در عالم معنا می‌دانند. سعدی در این باره می‌گوید: «عقل با چندین شرف که دارد نه راه است، بلکه چراغ راه هست، و اول راه ادب طریقت است و خاصیت چراغ آن است که به وجود آن، راه از چاه بدانند و نیک از بد بشناسند و دشمن از دوست فرق کنند و چون آن دقایق را بدانست، برین

می‌شود؛^{۳۰} زیرا عبادت، عشق‌ورزی و سخن گفتن با معشوق واقعی است^{۳۱} و عاشق خواهان آن است که هرچه بیشتر با معشوقش خلوت داشته باشد و با او سخن بگوید.^{۳۲} علاوه با عبادت است که انسان به مقام فناء فی الله می‌رسد و در واقع عشق به عبادت، همانا عشق به ابزاری است که انسان را به معشوق می‌رساند و با آن عاشق به وصال معشوق نائل می‌آید.

به هر حال، عشق از نوع کشش و گرایش و یکی از صفات و حالات درونی انسان است و احساسی باطنی است که از «قلب و دل» برمی‌خیزد و زمانی که پدید می‌آید، نوعی یگانگی بین فرد و محبوبش به وجود می‌آورد؛ به گونه‌ای که محب قرار دهد.^{۳۰} وجودش را پیچکی احاطه کرده که به چیزی غیر از محبوبش نمی‌اندیشد،^{۳۱} البته در عشق مجازی که عشقی نفسانی و غریزی است، با وصال و رسیدن به معشوق، غریزه و در نتیجه عشق خاموش می‌گردد،^{۳۲} اما در عشق حقیقی که روح و حقیقت انسان با معشوق همراه است و می‌خواهد با معشوق متحد شود، آن‌گاه که وصال رخ دهد، انسان به فناء فی الله می‌رسد.^{۳۳} به عبارت بهتر، وصال در عشق مجازی، عشق را و در عشق حقیقی، عاشق را فانی می‌کند.

حضرت علی ۷ درباره عشق حقیقی می‌فرماید: «حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق؛ محبت و عشق الهی به چیزی گذر نمی‌کند، مگر این که آن را می‌سوزاند.»^{۳۴}

۲. رابطه عقل و عشق

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت: در بحث مصاف عشق و عقل، چهار حالت تصور دارد:



البته سلاح و ابزاری که در هر یک از میدان‌های مجاهدت و تلاش به کار می‌آید، ویژگی خاص خود را دارد. مهم‌ترین وسیله در جهاد اصغر و اوسط، عقل است. انسان به کمک خرد و عقل نظری فریب دشمن بیرون و درون را در صحنه جهاد اصغر و اوسط تشخیص می‌دهد، با همکاری و همراهی عقل عملی دست و پایش را می‌بندد و خود را از فریب او ایمنی می‌بخشد؛^{۳۶} اما عقل در جهاد اکبر، ابزاری کارآمد نیست.^{۳۷} عقل که برترین مرتبه و عالی‌ترین جایگاه نفس آدمی است، همان حجابی است که در جهاد اکبر باید برداشته شود.^{۳۸}

انسانی که در افق عقل زندگی کند، در ردیف فرشتگان است و آن که با این ابزار از فریب شیطان می‌رهد، در صف ملائک قرار می‌گیرد. اما انسان معلم فرشتگان است و شائی برتر از فرشتگان دارد. انسان کامل را با خدای سبحان حالاتی است که در آن هیچ یک از فرشتگان و کسانی که در ردیف آنها هستند، جای ندارند.^{۳۹} اگر انسان به افق فرشتگان و دیگر موجوداتی که وجودی نیمه مادی و عقلی دارند توقف کند، از رسیدن به کمالی که شایسته آن است و از وصول به گروهی که در جست‌وجوی آن به سر می‌برد، باز می‌ماند. آنچه آدمی خواهان آن است، زیبایی نامحدود و بی‌کران است. آن زیبایی در محدوده امور طبیعی و دنیوی و حتی امور عقلی و اخروی نیز نمی‌گنجد. به همین دلیل، برای وصول و رسیدن به آن باید از این مراتب عبور کرد. هدف از این جهاد ورود به افق‌های متعالی اسما و صفات الهی است، نه بازگشت به گرایش‌های شهوانی، عقل پس از آن که دست شیطان را از حریم وجود انسان کوتاه کرد و آتش شهوت را خاموش

از این بالاتر، «جهاد اوسط» است که در صحنه نفس، بین رذیلت‌ها و فضیلت‌ها نزاع و تهاجم وجود دارد و انسان می‌کوشد در جنگ بین فجور و تقوا و حرص و قناعت، و جهل و عقل و... فضیلت را فاتح کند؛ یعنی آنچه در علم اخلاق و فن تهذیب نفس، به «جهاد اکبر» موسوم است، نزد اهل معرفت، جهاد اوسط است. جهاد اوسط جهادی است که با شیطان در درون وجود انسان رخ می‌دهد. انسان در صحنه جهاد اوسط، رذایل اخلاقی را از متن وجود خود ریشه‌کن می‌سازد و به فضایل و محاسن اخلاقی آراسته می‌گردد و در آستانه ملکوت عالم قرار گرفته، برای ورود به جمع ملائک آماده می‌شود.^{۴۰} و رفته‌رفته گام پیش گذاشته، به جمع فرشتگان می‌پیوندد و از همه محاسن و زیبایی‌های فرشتگان بهره‌مند می‌شود. «جهاد اکبر» که عالی‌ترین مرتبه جهاد با نفس است، همان جنگ عقل و عشق است. انسان در این مقام فقط به اصلاح اوصاف نفسانی نمی‌پردازد و رذائل اخلاقی را هدف قرار نمی‌دهد، بلکه بالاتر، در این جهاد، خود نفس، یعنی دشمن‌ترین دشمنان،^{۴۱} مورد هدف قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود واپسین حجاب و مانع طلوع حقیقت، برطرف گردد. با پیروزی بر این دشمن، زیبایی و حسن ازلی الهی تجلی می‌کند و عشق از پوشش حجاب‌های ظلمانی خارج می‌شود و بال‌های نورانی‌اش آشکار می‌گردد. رسول خدا ۹ گروهی را به جهاد فرستاد و چون برگشتند فرمود: مرحبا به مردمی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر عهده آن‌هاست. عرض شد: یا رسول الله! جهاد اکبر کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس؛ سپس فرمود: بهترین جهاد از کسی است که با نفس خود که میان دو پهلوی دارد بجنگد.^{۴۲}

عاشق، حتی درباره امور معنوی نیز حسابگری ندارد. به عبارت دیگر؛ گرچه انسان، با انجام عبادت الهی، به انگیزه رفتن به بهشت یا رفتن به جهنم، عاقلانه رفتار می‌کند و به سود عظیمی دست می‌یابد که قابل توصیف نیست، اما انسان باید به جایی برسد که خدا را برای خدا بخواد و توجهی به خود و مصلحت خود، حتی چنین منفعتی نداشته باشد.^{۴۳}

خلاف طریقت بود که اولیا

تمنا کنند از خدا جز خدا

گر از دوست چشمت به احسان اوست

تو در بند خویشی، نه در بند دوست^{۴۴}

د. اگر مراد از عشق، عشق حقیقی و مراد از عقل، عقل برین و قدسی باشد، یقیناً بین این دو هیچ منافاتی وجود ندارد و در سیر و سلوک روحانی همواره همراه هم هستند؛ زیرا عشق به معنای فنای فی الله و عقل قدسی به معنای ذوب شدن در توحید است. انسان آن‌گاه که به مرحله عشق می‌رسد، تازه می‌فهمد که عقل حقیقی همان «عقل برین و قدسی» است که او دارد و دیگران گرفتار عقل و وهم‌اند و آن را عقل می‌پندارند.

کوه عقل و بیابان جنونم داده‌اند

حیرتی دارم از این، کین هر دو چونم داده‌اند^{۴۵}
توضیح این که اهل معرفت از سه قسم جهاد سخن گفته‌اند:

«جهاد اصغر» که عبارت است از جنگ انسان در بیرون هستی خود با دشمن مهاجمی که جان و حقیقتش را نشانه گرفته است. این جهاد ساده‌ترین نوع پیکار است؛ زیرا در این صحنه دشمن را بهتر از دیگر صحنه‌ها می‌توان شناخت و کنترل کرد.



تنظیم کرده است. چنین انسانی اگرچه برخی از معیارهای عقل متعارف مانند عاقبت اندیشی و عبرت آموزی و... را به نحو برتر و بالاتر دارد، اما مصلحت اندیشی و خودمحوری که از ویژگی های چنین عقلی است در او یافت نمی شود و از این جهت ممکن است این رفتارها مورد تأیید عقل حسابگر، یا عقل متعارف قرار نگیرد. بهتر است این نکته را با ارائه مثال هایی توضیح دهیم:

الف. حضرت ابراهیم ۷ در کهولت سن از هاجر صاحب فرزند شد. اما به فرمان الهی، کودک و مادرش را در سرزمین بی آب و علف اسکان داد.^{۳۵} کودکی حضرت اسماعیل ۷ به سر رسید و در نوجوانی بود که پدر در رؤیا مشاهده نمود در حال ذبح اوست، این رؤیا که در واقع فرمان الهی بود، با فرزند در میان گذاشته بود، اسماعیل گفت: «پدرم! هرچه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!» قرآن در ادامه نقل این واقعه می فرماید: «هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم: «ای ابراهیم! آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی)!» ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم! این مسلمان همان امتحان آشکار است! ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم.»^{۳۶} در روایت آمده است که ابراهیم چندین مرتبه کارد را با نیروی هرچه تمام تر بر گلوی اسماعیل کشید، اما خراشی وارد نشد، ناراحت شد و کارد را بر سنگ زد، سنگ دو نیمه شد، فرمود: سنگ را دو نیم می کنی و گلوی نازک اسماعیل را نمی بری؟! کارد به زبان آمد و گفت: «الخلیل یأمرنی و الجلی ینهانی»؛ تو می گویی ببر، خدا می فرماید نبر.^{۳۷}

اگر تیغ عالم بجنبد زجا

فرمانروای عقل و عقل وزیر و مشاور او است که در مسیر زندگی، هم مانند چراغ اتومبیل، پرتوافکنی می کند و هم مانند ترمز، وظیفه مهار احساسات تند و سرکش را برعهده دارد. البته جایگاه عشق در این مثال مانند موتوری است که اتومبیل را به حرکت درمی آورد. بدیهی است که موتور بی چراغ، عشقی کور، رسواکننده و مرگبار است و چراغ بی موتور، بی اثر و بی روح، سرد و بی حرکت. پس در مرحله عقل برین، انسان سالک به مقام جمع عقل و عشق می رسد و هرگز نباید این دو را رقیب یکدیگر محسوب کرد، بلکه باید هر دو را از عناصر اساسی ایمان به شمار آورد.

۲. تفاوت شخصیت ها

براساس سه گونه عقلی که بیان شد (عقل حسابگر، متعارف و برین) سه نوع شخصیت در انسان ها شکل می گیرد. این شخصیت ها عبارت اند از: شخصیت زیستی و حیوانی، شخصیت عقلانی و شخصیت ربانی، مولوی در بیتی به بهترین شکل این سه را به نظم کشیده است:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

خام بدم پخته شدم سوختم

انسانی که به دنیا چسبیده است و به فراتر از امور مادی نمی اندیشد، تمام همتش خوردن و ارضای تمایلات شهوانی و مادی است و در این راه از عقل حسابگر بهره می برد، هنوز خام است و فقط از شخصیت زیستی بهره می برد. اما انسانی که در زندگی خود از اصول عقلانی پیروی می کند و رفتار خود را با عقل متعارف می سنجد و عاقبت اندیشی^{۳۲} و عبرت آموزی^{۳۳} دارد و رفتاری ناپخته از او مشاهده نمی شود.^{۳۴} از شخصیت عقلانی بهره مند است. در نهایت شخصیت ربانی از آن انسان عاشقی است که رفتارش را همسو با عقل برین و قدسی

ساخت، از محدودیت و کاستی های ذاتی اش و نیز برتری افق های فراروی خود آگاه می شود. این آگاهی، زمینه تجلی و ظهور حسن و زیبایی الهی را فراهم می آورد. بدین ترتیب، با عبور از دولت عاقلی نوبت عاشقی فرا می رسد. بنابراین، در بررسی رابطه عقل و عشق سه گزاره زیر رخ می نماید:

گزاره اول: عشق محصول شناخت است. انسان با براهین عمیق عقلی (عقل نظری) به خدا ایمان می آورد و با عزم و شوق و عشق و اخلاص از راه عقل عملی به او راه می یابد،^{۴۰} اما این مرحله اول راه است.

گزاره دوم: عقل در برابر عشق باطل می ایستد و شهوت، غضب و غرایز را در بند می کشد و به خدمت انسان در می آورد.^{۴۱}

گزاره سوم: انسان وقتی به مرحله عشق رسید، عقل متعارف را کنار می گذارد - چنان که انسان مؤمن در مرحله ابتدایی عقل بدلی را کنار می نهد - و آن گاه به مقام حقیقی عقل بار می یابد. در این صورت عشق حاکم و



عشق به عبادت، فدا کردن همه چیز خود در راه احیای ارزش‌های اسلامی، علاوه بر آن امضا کردن طومار محبت خدا با خون خویش و اختصاص یافتن عنوان سیدالشهدا به آن حضرت، می‌توانند از جمله شواهدی باشند که ما را به شخصیت ربانی امام حسین ۷ که از عشق به حضرت حق لبریز گشته است، رهنمون سازند. در واقع از طریق برهان این^{۵۱} با نگاهی به سخنان و رفتار امام و یارانش، تلاشی صورت می‌گیرد تا به گوشه‌ای از شخصیت ربانی آن حضرت و اصحاب پاک بخته‌اش، معرفتی حاصل شود.

الف. عشق به عبادت

بیان شد که عبادت سخن گفتن با معشوق و ایجاد رابطه است و انسان می‌تواند با عبادت به مقام فنای فی الله برسد و عشق به عبادت، همانا عشق به ابزاری است که عاشق با آن به وصال معشوق می‌رسد.

در شخصیت امام حسین ۷ و قیام عاشورا، می‌توان شواهد فراوانی از این عشق را ارائه کرد. ابن‌اثیر در کتاب أسد الغابه می‌گوید: «وكان الحسين (رض) فاضلاً كثير الصوم، والصلاة، والحج، والصدقة، وأفعال الخير جميعها»^{۵۲} امام حسین ۷ فاضل بود و زیاد روزه، نماز و حج بجا می‌آورد و صدقه می‌داد و کارهای خیر از همه نوعش انجام می‌داد.

امام در تاسوعا از دشمن مهلت خواست که یک شب را به آن‌ها مهلت دهند تا به مناجات بپردازند و فرمود: خدا می‌داند من دوست می‌دارم نماز بخوانم و قرآن تلاوت نمایم و همواره به دعا و استغفار بپردازم.^{۵۳}

در روز عاشورا مردی به نام ابوالصاعدی می‌آید خدمت امام حسین ۷ عرض

شدم... و اما کسی از من خواسته تا فرزندم را سر ببرم که حکیم است و بی‌حکمت کاری را انجام نمی‌دهد، به یقین مصلحتی در پس این دستور است؛ وانگهی من عاشقم، حتی اگر این کار منفعتی برای من نداشته باشد، من باید این خواسته معشوق را اجابت کنم که عاشق خود و منفعت خود را نمی‌بیند و دل در گرو دوست دارد. اگرچه مال عزیز است و نیز مرکبی برای رساندن خود به مکه دارم، اما این مال و جان از آن اوست و از این رو در راه دوست هرچه بیشتر خود را به زحمت افکنم، لذت بیشتری می‌برم.

در راه طلب پای فلک آبله دارد این وادی عشق است و دو صد مرحله دارد درد و غم و رنج است و بلا زاد ره عشق هر مرحله صد گمشده این قافله دارد^{۵۴} من اگر چه تشنه‌ام و در کنار نهر آب، و نیز می‌دانم اگر یک مشت آب بخورم به تشنگی امام حسین ۷ افزوده نمی‌شود و اگر آب هم نخورم از تشنگی او کم نخواهد شد، اما رسم عاشقی و وفاداری در این نیست که معشوق تشنه باشد و من سیراب.

تحلیل شخصیت و قیام امام حسین ۷

برگردیم به اصل بحث که آیا امام ۷ شخصیت عقلانی داشت یا ربانی؟ آیا کار امام حسین ۷ در کربلا عاشقانه بود یا عاقلانه؟! جواب این است که شخصیت آن حضرت شخصیت ربانی و قیامش نیز عاشقانه بود، البته عاشقانه بودن به معنای این نیست که کار آن حضرت مخالف عقل بوده است. با نگاهی به مطالب گفته شده و ذکر شواهد و نکاتی از رفتار و قیام امام حسین ۷ به تبیین این ادعا می‌پردازیم:

۱. عشق ورزی به خدا در شخصیت امام حسین ۷

نبرد رگی تا نخواهد خدا
ب. امام حسن ۷، سه مرتبه تمام اموال خود را به دو قسمت کرد و نیمی را به فقرا داد و نیم دیگر را برای خود برداشت، یا بیست بار با پای پیاده به زیارت خانه خدا رفت و حج بجا آورد.^{۴۸} ج. حضرت ابوالفضل ۷ وقتی لشکر دشمن را در نوردید و به کنار شریعه فرات رسید، خواست مشتی آب بیاشامد، ولی به یاد تشنگی امام حسین ۷ و اهل‌بیت آن حضرت افتاد و آب را ریخت.^{۴۹}

در تحلیل این حوادث؛ اگر عقل، قدسی و انسان، عاشق نباشد، چگونه دآوری خواهد کرد؟ آیا غیر از این است که خواهد گفت: ای ابراهیم ۷ تو در پیری صاحب فرزند شدی، این فرزند عصای دست تو است، تو مگر پدر نیستی؟ چگونه حاضر می‌شوی با این شرایط فرزندت را به قربانگاه ببری؟ آخر گناه این نوجوان چیست؟ او باید در این دوران از لذت‌های دنیوی بهره ببرد، نه این که بی‌جهت در خون خود بلغند و...

ای امام حسن به فقرا کمک کن، اما نه آن قدر که نصف اموالت را به آنان دهی، مگر تو پیری و وقت ناتوانی در پیش نداری؟ چرا این اموال را برای وقت تنگ‌دستی و ناداری ذخیره نمی‌کنی؟ مگر مرکبی پیدا نمی‌شود که خود را تا این اندازه به زحمت می‌افکنی؟! هدف آن است که به حج بروی، تحمل این سختی چه وجهی دارد و آیا در آن جا که امکان استفاده از مرکبی راهوار وجود دارد، چنین اقدامی، کار بیهوده تلقی نمی‌شود؟ ای ابوالفضل! چه آب بنوشی چه ننوشی، تشنگی امام حسین ۷ برطرف نمی‌شود، لااقل از این آب جرعه‌ای نوش کن تا بتوانی بهتر جنگ کنی! اما پاسخ انسان عاشق بهره‌مند از عقل قدسی و دارای شخصیت ربانی به این سؤالات این است که، من اگرچه در پیری صاحب فرزند



می‌کند: یابن رسول الله! وقت نماز است، ما امروز داریم آخرین نمازمان را با شما به جماعت بخوانیم، ببینید چه نمازی بود آن نماز، نمازی بود که تیر مثل باران می‌آمد، ولی حسین و اصحابش غرق در حالت خودشان بودند: «الله اکبر، بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین...» یک فرنگی می‌گوید: چه نماز شکوفایی خواند حسین بن علی! نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد.^{۵۴} انسانی که برای رسیدن به ثواب نماز جماعت،^{۵۵} در نماز جماعت حاضر می‌شود، صد البته رفتار عاقلانه‌ای دارد، اما انسانی که حاضر است در راه رسیدن به معشوق در برابر دشمن سینه سپر کند و یا در زیر باران تیرها نماز اقامه نماید، آن هم به جماعت، یقیناً رفتاری عاشقانه دارد و صرفاً برای ثوابش نیست که جان‌اش را در معرض خطر قرار می‌دهد.

ب. جان‌فشانی و فناء در راه دوست

آن حضرت با نهضت خود، شدیدترین عواطف بشری را فانی در عاطفه و محبت الهی کرد. وی انسان کامل است و بدیهی است که در او شدیدترین و عمیق‌ترین علاقه‌ها و عواطف وجود داشته باشد. علائقی مانند علاقه به همسر خواهر، برادر و فرزند، که هر یک نمونه‌هایی از عشق زمینی و دنیوی محسوب می‌گردند. اتفاقاً این عواطف مادی در کربلا نیز حضور داشتند، اما امام حسین ۷ با نهضت و حرکت خود، همه این عواطف را یک جا در عشق الهی و محبت به حق محض فانی کرد. به همین دلیل است که بعد عرفانی نهضت امام حسین ۷ بسیار بالاست. هر ایتارگر به طور معمول، ممکن است فقط یکی از این عواطف را فانی کند، اما امام حسین ۷ در نهضت عاشورا، در یک نیم‌روز، تمام این عواطف و محبت‌ها و

عشق‌های زمینی را در راه عشق الهی فانی کرد. ابی عبدالله ۷ به دست خود علی‌اکبر را سوار اسب کرد و روانه میدان نمود، مقایسه کنید این کار امام را با کاری که حضرت ابراهیم ۷ انجام داد. ابراهیم اگر جبین اسماعیل را بر خاک نهاد و... اما هرگز مانند امام حسین ۷ با بدن پاره‌پاره فرزند^{۵۶} مواجه نشد. اقبال لاهوری با توجه به این بُعد از شخصیت امام حسین ۷ درباره آن حضرت این‌گونه سروده است:

آن امام عاشقان پور بتول
سرو آزادی ز بستان رسول
الله الله بای بسم الله پدر
معنی ذبح عظیم آمد پسر
سرخ رو عشق غیور از خون او
معنی این مصرع از مضمون او
در میان امت آن کیوان جناب
همچون حرف قل هو الله در کتاب
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
حریت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سرجلوه خیر الامم
چون سحاب قبله باران در قدم
در زمین کربلا بارید و رفت
لاله در ویرانه‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد
دشمنان چون ریگ صحرا لاتعد
دوستان او به یزدان هم عدد
سر ابراهیم و اسماعیل بود
یعنی آن اجمال را تفصیل بود
مدعایش سلطنت بودی اگر
خود نکردی با چنین سامان سفر
تیغ بهر عزت دین است و بس
مقصد او حفظ آیین است و

بس
خون او تفسیر این اسرار کرد
ملت خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم
ز آتش او شعله‌ها اندوختیم
ای صبا ای پیک دورافتادگان
اشک ما بر تربت پاکش رسان^{۵۷}

درباره امامان معصوم: در زیارت جامعه می‌خوانیم: «السَّلام عَلَی الدَّعَاةِ اِلَی اللّٰهِ... وَ التَّامِّینِ فِی مَحَبَّةِ اللّٰهِ؛ سلام بر شما امامانی که ... در محبت خداوند تمام هستید.»^{۵۸}

امام حسین ۷ آن کسی را که از سرمایه محبت خداوند محروم است، خسران زده می‌داند: «و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً.»^{۵۹} شهید مطهری در این باره می‌گوید: برای نشان دادن جنبه توحیدی و عرفانی، جنبه پاک‌باختگی در راه خدا و ماسوای خدا را هیچ انگاشتن، شاید همان دو جمله اباعبدالله در خطبه‌ای که در مکه ایراد فرمود، کافی باشد. سخنش این بود: «رضی الله و الله رضانا اهل البيت،^{۶۰} ما اهل بیت از خودمان پسند داریم، ما آنچه را می‌پسندیم که خدا برای ما پسندیده باشد.» هر راهی را که خدا برای ما معین کرده است، ما همان راه را می‌پسندیم.^{۶۱} و این است آخرین زمزمه مناجاتی ابی عبدالله: «صبرا علی قضائك یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین ما الی رب سواک لا معبود غیرک صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له...» در مقابل قضا و قدر تو شکیا هستم ای پروردگاری که به جز تو خدایی نیست، ای فریادرس دادخواهان که مرا جز تو پروردگار و معبودی نیست، بر حکم و تقدیر تو صبور و شکیا هستم، ای فریادرس آن که فریادرسی ندارد...^{۶۲}

و آن‌گاه صورت بر خاک گرم کربلا گذاشت

عشاق است، به سیدالشهدا ملقب گردید. آن حضرت همچون شمع سوخت تا انسان‌ها در پرتو نورش از تاریکی رها گردند^{۶۱} و حقیقت جویان برای رسیدن به سرمنزل مقصود، راه را گم ننمایند.

بنابراین سرّ این نکات نیز روشن می‌گردد که چرا بالاتر از شهادت، برّ و نیکی وجود ندارد؟^{۶۲} و چرا با این که هر پیامبر و امام معصومی بعد از مرگشان به غسل و کفن نیاز دارند، شهید به غسل و کفن نیازی ندارد؟^{۶۳} و چرا در نماز از خدا می‌خواهیم که ما را به راه شهید هدایت نماید؟^{۶۴} آیا می‌توان برای این همه ارزش، فلسفه و

به اباعبدالله ۷ حکایت می‌کند. سعد بن عبدالله حنفی گفت: «به خدا تو را رها نمی‌کنیم...، به خدا اگر بدانم کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، آن‌گاه زنده سوخته می‌شوم و خاکسترم به باد می‌رود و هفتاد بار چنینم می‌کنند، از تو جدا نشوم تا پیش رویت بمیرم. چرا چنین نکنم که یک کشتن است و آن‌گاه کرامتی که هرگز پایان نمی‌پذیرد.»

زهیر بن قین نیز گفت: «به خدا دوست دارم کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و به همین صورت هزار بار کشته شوم و خدا با کشته شدن من بلیه را از جان تو و جان این جوانان خاندان تو دور کند.»^{۶۵}

ج. سید الشهداء بودن امام حسین ۷

از آنچه گفته شد روشن گردید که چرا در روایات از آن حضرت با لقب سیدالشهدا یاد شده است.^{۶۶} به کسی که جانش را در راه خدا داده باشد، شهید گفته می‌شود، اما چرا واژه سیدالشهدا به چنین شخصی اطلاق گردیده است؟ آیا در فرهنگ دینی این واژه، حامل معنای خاصی است؟ با مراجعه به کتب لغت می‌توان به وجوه متعددی دست یافت،^{۶۷} اما در این بین دو وجه قدر مسلم و از اهمیت برخوردار است:

اول این که «شهادت»؛ حضور، مشاهده و دین است و شهید از آن رو که به راحتی از جان و مال خود دل کنده، همه هستی خود را به پای دوست ریخته، سزاوار عنوان شهید است.^{۶۸} او کسی است که حق را شهود کرده است و تنها او را می‌بیند و بس.^{۶۹} او نه تنها از شخصیت عقلانی بهره‌مند است، بلکه از آن جهت که به وجه الله نظر می‌کند، دارای شخصیت ربانی نیز هست، شهید عاشق است و کار عاشق نیز سوختن و نورافشانی کردن است.

امام حسین ۷ نیز از آن رو که سرسلسله

و با یاد خدا و این جملات: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله»^{۶۴} با پیکری قطعه‌قطعه به دیدار خدا رفت.

این همه از آن رو است که شناخت و معرفت، محصول عقل است و عشق نیز با شناخت و معرفت ایجاد می‌گردد.^{۶۵} امام حسین ۷ در بالاترین درجه شناخت و در نتیجه در عالی‌ترین مرحله عشق قرار داشت، و براین اساس به آسانی همه وجود، دارایی، خانواده و فرزندش را در راه بندگی خدا فدا کرد تا رضایت حق تعالی را به دست آورد.

یاران آن حضرت نیز به گونه‌ای بودند که در درونشان عشق به خدا و آیت کبرایش زبانه می‌کشید. جهت نمونه تنها به چند گزارش تاریخی بسنده می‌کنیم:

امام حسین ۷ در «ذی حسم» بایستاد و حمد و ثنای خدای گفت و سپس فرمود: «کارها چنان شده که می‌بینید، دنیا تغییر یافته و به زشتی گراییده، خیر آن برفته و پیوسته بدتر شده و از آن فقط به اندازه ته ظرفی مانده و معاشی ناچیز؛ مانند چراگاه کم‌مایه. مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌کنند و از باطل جلوگیری نمی‌نمایند، حقا که مؤمن باید به دیدار خدای راغب باشد که به نظر من مرگ شهادت است و زندگی با ستمگران مایه رنج، در این هنگام زهیر بن قین بجلی برخاست و پس از حمد خدا گفت: «ای پسر پیامبر، به خدا اگر دنیا برای ما باقی بود و در آن جاوید بودیم و یاری و پشتیبانی تو موجب جدایی از دنیا بود، قیام با تو را بر زندگی دنیا ترجیح می‌دادیم.»^{۶۵}

شب عاشورا امام به اصحاب خود خطاب فرمود: از تاریکی شب استفاده کنید و خود را نجات دهید، اصحاب هر یک سخنانی گفتند که از عشق بی‌بدیل آنان

حکمتی غیر از ارزش

عشق و فناء تمام هستی از روی آگاهی و اختیار در راه معشوق یافت؟!

وجه دوم این که «شهادت» به معنای گواهی دادن نیز به کار رفته است^{۷۰} و جالب است که بدانیم در دین مسیح نیز کلمه (martyrdom) دارای چنین کاربردی است، امضا کردن با خون به جای استفاده از قلم و مرکب، وقتی کسی به چیزی شهادت می‌دهد، می‌خواهد که مخاطب به طور غیرمستقیم به حقیقت آن چیز متوجه شود؛ یعنی امضای حقیقت چیزی. براین اساس می‌توان گفت: امام حسین ۷ طومار محبت خدا را با خون خود امضاء کرده و همه را از این طریق متوجه حقیقت اسلام نموده است.

نتیجه این که محبت به خداوند و عشقی که امام حسین ۷ به حضرت حق داشت، باعث گردید تا آن حضرت، هم به عبادت عشق بورزد و هم



گفت: «ای اباعبدالله نیک کردی که از خدای متعال بترسیدی و با این قوم برای ستم ایشان و این که بندگان نیک خدا را خوار کردند، جهاد را خواستی.»^{۸۰}

امام حسین ۷ فرمود: «قصد کرده‌ام به کوفه روم. ابن زبیر گفت: خدا تو را توفیق دهد. اگر من در آن جا یارانی داشتم، مانند تو از آن عدول نمی‌کردم. و چون ترسید که امام به او سوءظن پیدا کند و شادمانی او را از رفتن امام و ناراحتی‌اش را از بودن آن حضرت بداند، گفت: اگر در حجاز بمانی و ما را با مردم حجاز به یاری خود دعوت کنی، تو را اجابت کنیم و به سوی تو شتاییم که تو به این امر از یزید و پدر او سزاوارتری.»^{۸۱}

هنگامی که ابن زبیر از نزد امام می‌رود، حضرت می‌فرماید: «برای ابن زبیر در دنیا چیزی بهتر از خروج من از حجاز به سوی عراق نیست؛ زیرا می‌داند که با وجود من در این جا، جایی برای او نیست و مردم او را با من یکسان نمی‌دانند، از این رو دوست دارد من از حجاز خارج شوم و این جا را برای او خالی کنم.»^{۸۲}

دیگران نیز از ضمیر ابن زبیر آگاه بودند. عبدالله بن عباس پس از اصرار به امام برای ماندن در مکه و انکار امام به آن حضرت می‌گوید: «تو با رفتن خویش چشم ابن زبیر را روشن و او را شادمان می‌کنی.»^{۸۳}

امام با این که می‌دانست مکه برای قیام مناسب است و در آن جا از پشتیبانی مردم برخوردار است، اما حاضر نشد با ماندن در مکه حرمت عزیزترین مکان اسلام را بشکند،^{۸۴} آن حضرت پناهگاه کعبه را ترک کرد و خود را آماج تیرهای دشمنان قرار داد، تا حریم الهی را پاس دارد، ولی ابن زبیر در مکه باقی ماند تا از حرمت مکه به نفع خود استفاده کند.

و خراسان و... حکومت کند و همه نواحی جز اردن را طرفدار خود گرداند.^{۸۵} اما از منظر دین و عقلای عالم ابن زبیر یک انسان شکست خورده‌ای بیش نیست که با رفتنش، نام و نشان نیز از بین رفت.

در مقابل وی، امام حسین ۷ اگرچه در یک نیم روز به شهادت رسید، ولی الهام بخش همه قیام‌های حق طلبانه‌ای شد که بعد از او در تاریخ اسلام رخ داد، خون تپنده خدا در کالبد امت اسلامی گردید، ثارالله شد. او که از رسول اکرم ۹ بود، رسول اکرم ۹ نیز از او شد،^{۸۶} دعا در زیر قبه‌اش به استجابت جاودان رسید و تربتش شفا شد و اشک بر او وسیله مغفرت گردید؛ زیرا حسین ۷ مردم را به خدا می‌خواند و ابن زبیر به خود، او خدایی شد و باقی به بقای الهی و این فانی!

با این توضیح اشاره‌ای خواهیم کرد به بهره‌برداری‌های عقل حسابگر ابن زبیر از فرصت‌های پیش رو، که می‌تواند تصویر روشن‌تری را از سازگاری قیام امام حسین ۷ با عقل برین ارائه دهد:

با ورود امام به مکه و اقامت ایشان در آن جا، مردم دسته‌دسته به دیدار حضرتش می‌شتافتند. ابن زبیر که می‌دانست با وجود شخصیتی چون حسین بن علی ۷ در مکه، جایی برای او در بین مردم نیست، برای کسب وجاهت، دایم به خانه آن حضرت می‌رفت و هر چند تحمل امام برای او سخت بود، ولی برای بهره‌برداری سیاسی، این امر را بر خود هموار ساخت و هر روز به محضر امام حسین ۷ شرفیاب می‌شد.^{۸۷} ابن زبیر لحظه شماری می‌کرد تا از حضور امام در مکه خلاص شود، از این رو وقتی شنید آن حضرت به کوفه خواهد رفت، خوشحال و شادمان

برای احیای ارزش‌های اسلامی همه چیز خود را فدا کند، طومار محبت خدا را نیز با خون خود امضا نماید و عنوان سیدالشهدا را به خود اختصاص دهد.

۲. نمود عقول سه‌گانه در نهضت امام حسین

عاشورا از لحاظ پیش‌فرض‌های معمولی دنیوی با ملاک‌های ارضای امیال دنیوی (عقل بدلی) و همچنین عقل متعارف، کاری نامعقول بود. به عبارت دیگر، بر مبنای عقل حسابگر و عقل متعارف باید این حادثه به گونه دیگری مدیریت می‌شد.

به نظر می‌رسد که برای توضیح این نکته اشاره به دو جریان هم‌زمان که از سوی دو گونه عقل هدایت می‌شد، ضروری باشد:

الف. جریان حیلت زبیری یا عقل حسابگر و بدلی این را می‌دانیم که پس از مرگ معاویه، دو قیام مهم بر ضد یزید صورت گرفت. یکی قیام امام حسین ۷ و دیگری قیام عبدالله بن زبیر. هر چند هر دو زیر بار خلافت یزید نرفتند و نهضتی را آغاز کردند، ولی بین این دو قیام تفاوت‌های بنیادینی در ابزار و روش‌ها، آرمان‌ها و اهداف و آثار و نتایج وجود داشت.^{۸۸}

هدف ابن زبیر از قیامش این بود که خود به قدرت برسد و حکومت کند. با این هدف بدیهی است که عقل در خدمت شهوات قرار می‌گیرد و مانند معاویه و یزید تزویر و حیلت می‌کند تا به اهداف دنیایی برسد. البته گفتنی است که او با استفاده از عقل حسابگر توانست به ظاهر موفق گردد و بر حجاز مسلط شود و حدود سیزده سال (از سال ۶۱ هجری تا ۷۳) بر مصر، فلسطین، دمشق، حمص، قنسرين، عواصم، کوفه، بصره



در بند عقل متعارف که در حقیقت همان وهم است، محدود و محصور نمی‌شود.

امروزه بر همگان روشن است که اگر امام حسین ۷ نصیحت عاقلان آن روز را می‌پذیرفت، از اسلام تنها اسمی باقی مانده بود. واقعیت و حقیقت آن در بند بنی‌امیه اسیر می‌شد و به دست ما نمی‌رسید. فداکاری حسینی که آمیختگی عشق و عقل برین بود، اسلام را از خطر نابودی و سقوط به دست اراذل بنی‌امیه محفوظ داشت؛ زیرا عقل در قلمرو عشق به محاسبه و برنامه‌ریزی پرداخت و راه را از چاه نشان داد، و این است معنای هماهنگی عقل و عشق در قیام

حسینی

بهترین تفسیر از واقعه عاشورا از زبان عقل برین و عشق کامل، حضرت زینب کبری ۳ شنیده شد. ابن زیاد به روش جبرگرایان، کردار خود و سرپازانش را به خدا نسبت داد و به وی گفت: «چگونه دیدی کاری که خدا با برادر و خاندان انجام داد؟» حضرت زینب فرمود: «ما رایت الا جمیلا، هواء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم؛ جز خوبی چیزی ندیدم. آن‌ها گروهی بودند که خدای سرنوشتشان را شهادت قرار داده بود و به خوابگاه ابدی خود رفتند.»^{۹۲} این سخن تنها بر زبان کسانی جاری می‌شود که سوار بر مرکب عشق، قله‌های کمال را در نور دیده‌اند.^{۹۳}

پس اگر گفته می‌شود نهضت امام حسین ۷ تجلی عشق است، به معنای آن نیست که غیرمعقول است. هرگز چنین نیست که کار امام حسین ۷ غیرمعقول یا ضد عقل باشد، بلکه کار و نهضت ایشان تجلی عشق و فراتر از حد عقل متعارف است. از این رو اگر امام به عنوان یک فیلسوف مورد سؤال قرار بگیرد، می‌تواند از

می‌کردند^{۹۴} یا به او توصیه می‌نمودند که خاندان خود را در این سفر بدون بازگشت، همراه نبرد.^{۹۵} دقیقا تنها فرق ایشان با امام در همین نکته بود؛ یعنی آن حضرت نیز مرگ و آوارگی و اسارت را می‌دید، اما او عاشق بود و به وسوسه‌های عقل دوراندیش توجهی نداشت. انحراف در جامعه اسلامی زیاد شده بود، و در آن موقعیت برای جلوگیری از انحراف ایجاد شده، هیچ عاقلی نمی‌توانست راه دیگری را انتخاب کند. از این رو امام حسین ۷ که در مرحله عشق حقیقی در حق تعالی مستغرق بود، دفاع از حق را تنها در مرگ، آوارگی و اسارت خود و خاندانش می‌دید؛ و چنین هم کرد. این همان جهاد اکبر است که نبرد عقل متعارف و عشق حقیقی نیز خوانده می‌شود.

در این موقعیت، کسانی که در حصار عقل متعارف گرفتار بودند و با برهان و استدلال قدم برمی‌داشتند، معتقد بودند در زمانی که شرایط و امکانات قیام و نبرد مهیا نیست و دشمن در اوج اقتدار است، باید تقیه و سکوت کرد، اما در نظر امام حسین ۷ که از این حصار بیرون رفته و به مرحله عقل برین و قدسی رسیده بود، عقل و عشق یک فتوا می‌دادند؛ در حریم دفاع از محبوب باید از جان و فرزند و خاندان گذشت، و این تفسیر سخن امیرمؤمنان ۷ در جریان جنگ صفین است. آن حضرت زمانی که به سرزمین کربلا رسید، فرمود: «این جا اقامتگاه سواران و آرامگاه عاشقان شهید است.»^{۹۶}

آری، در قیام حسینی عقل متعارف متحیر است و فتوا به سکوت می‌دهد، اما عقل برین و قدسی که به قله عشق و شهود رسیده، با محاسبه دقیق و ارزیابی درست را از نادرست وجه تشخیص می‌دهد و هرگز

او همان قوچی بود که باعث گردید حرمت مکه شکسته شود؛ زیرا سپاه یزید بعد از کشتار مردم مدینه که از آن به «واقعه حره» یاد می‌شود،^{۹۷} به سوی مکه حرکت کرد و آن‌گاه که به مکه رسید، زبیر به کعبه پناهنده شد. حصین بن نمیر سکونی که فرماندهی سپاه یزید را در دست داشت، دستور داد تا آتش به سوی ابن زبیر اندازند و وقتی یاران ابن زبیر خواستند آتش را خاموش کنند تا آسیبی به کعبه وارد نیاید، او ممانعت کرد تا آن که احساسات مردم تحریک شود و او بتواند بهره‌برداری لازم را از این حادثه بنماید.^{۹۸} البته این تنها باری نبود که او برای رسیدن به مقاصد خود از حرمت حرم چشم پوشید. ده سال بعد، آن‌گاه که حجاج به او حمله کرد، باز به کعبه پناه برد و حجاج کعبه را با منجنیق خراب کرد و او را کشت.^{۹۹}

این‌ها نمونه‌ای بود از رفتارهای ابن زبیر که براساس عقل ابزاری ساماندهی می‌شد و رفتارهای امام حسین ۷ که با عقل قدسی تنظیم می‌گردید. اما گروه دیگری بودند که رفتار امام را براساس عقل متعارف می‌سنجیدند.

ب. جریان خیرخواه یا عقل متعارف

امام حسین ۷ می‌دانست که هیچ شانس برای زنده ماندن ندارد، می‌داند که آن‌ها می‌خواهند او را شهید کنند و نیز از سابقه مردم کوفه در سست عهدهی نسبت به پدر و برادر، باخبر بود، براین اساس نباید به عهد و پیمان مردم کوفه اعتماد می‌کرد و مانند بسیاری از مؤمنان و علما و عقلای زمانش می‌اندیشید.^{۱۰۰} همان‌هایی که عاقل بودند و به فضائل اخلاقی ایمان داشتند، ولی همه امور را براساس عقل مصلحت‌اندیش می‌سنجیدند و مرگ و آوارگی و اسارت را که ره‌آورد این سفر بود، خوش نداشتند، از این رو آن حضرت را از حضور در صحنه کربلا منع



کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳
آذرماه ۱۳۹۰

۸۶

کار خودش دفاع عقلانی هم ارائه دهد. سخن پایانی این که در کربلا صاحبان عقل جزئی و عقل برین در مقابل هم قرار گرفتند؛ یعنی گروهی که فروتر از عقل متعارف بودند با عده‌ای که فراتر از آن بودند در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند. و گروهی هم که صاحبان عقل متعارف بودند، از آن رو که عاشق نبودند، پای رفتن و توان همراهی با امام را نداشتند.

پی‌نوشت

۱. استاد قاسم ترخان، دانش آموخته حوزه علمیه قم و دانشگاه می‌باشد. او تحصیلات دروس حوزوی را در مقطع سطح چهارم به پایان رسانده و همزمان موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد در رشته معارف با گرایش فلسفه و کلام گردیده است. وی در کنار فعالیت‌های آموزشی، به تحقیق و پژوهش نیز اشتغال داشته و تاکنون سه عنوان کتاب از نامبرده منتشر شده است. او مدیر دو سایت پایگاه حوزه نت و اسلام کوئست بوده و بیش از ۰۰۳ مقاله علمی تحریر نموده و در اینترنت ارائه شده است. عنوان کتاب‌های وی عبارتند از: «با گام‌های سبز انتظار»، «کتاب مهر و ماه» و «شخصیت و قیام امام حسین (ع)».
۲. رک: کتاب العین، ماده عقل؛ معجم مقاییس اللغة، ماده عقل.
۳. علامه مجلسی، شش معنای اصطلاحی برای عقل ذکر می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. نیروی ادراک خیر و شر؛ ۲. حالت از شر و ضرر می‌کند؛ ۳. قوه‌ای که مردم در نظام امور زندگی به کار می‌گیرند که «عقل معاش» است یا «تکراء» و «شیطنیت»؛ ۴. مراتب استعداد نفس برای تحصیل علوم نظری که به هیولایی، بالملکه، بالفعل و بالمستفاد تقسیم می‌شود. ۵. نفس ناطقه انسانی که باعث تشخیص و تمیز انسان از حیوانات است؛ ۶. جوهر مجرد قدیم که تعلق به ماده ندارد. روایات باب عقل، ظاهر در معنای اول و دوم، بلکه در معنای دوم، اکثر و اظهر هستند. البته بعضی روایات قابل حمل بر معانی دیگر نیز هستند. در بعضی از روایات «عقل» بر علم ناطقی که باعث نجات و رستگاری و سعادت انسان می‌شود نیز اطلاق شده است. (بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۹-۱۰۱).
۴. رک: رسائل، ابن سینا، ج ۱، ص ۹۸-۹۸؛ شرح اصول کافی ملاصدرا، ج ۱، ذیل شرح حدیث سوم، ص ۸۲۲-۸۲۲.
۵. عقل محاسبه می‌کند که کار موردنظر چه تأثیری می

- تواند نسبت به آینده، سرنوشت و آخرت ما داشته باشد. براین اساس، گرایش‌هایی که در نفس وجود دارد، دسته‌ای مورد تصدیق و توافق روشنگری و سنجش عقل قرار می‌گیرند و دسته‌ای دیگر ارضای خود را به هر طریق ممکن می‌طلبند ولو این که با هدایت‌ها و روشنگری عقل تطبیق نکند.
۶. رک: فصول منتزعة، ص ۴۵؛ الجوهر النضید، ص ۴۳۲؛ الاشارات و التنبیهات، ج ۲، ص ۲۵۳.
۷. قطب الدین رازی عقل عملی را این گونه تحلیل می‌کند: رک: الاشارات و التنبیهات، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۵۳.
۸. الکافی، ج ۱، باب عقل و جبل، روایت ۳، ص ۱۱.
۹. در فرهنگ غرب از «عقل حسابگر» به «عقل ابزاری» نیز یاد می‌شود. جهت گیری اصلی عقلانیت ابزاری و حسابگر در این اصطلاح تسلط آدمی بر طبیعت است. عقل ابزاری معطوف به معاش است. و به طور کلی عبارت است از قدرت و شعوری که انسان با استفاده از آن به معاش خود سامان می‌دهد و به زندگی دنیوی مطلوبش دست می‌یابد. این عقل از آن جا که قدرت فن آوری و حسابگری دارد، آدمی را قادر می‌سازد تا وقایع آینده را پیش‌بینی کند. رک: برجگار، رضا، عقل و تعقل در بیان حضرت امیر، فصلنامه قیسات، شماره ۹۱، پارسا، از عقل قدسی تا عقل ابزاری، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۹۱.
۱۰. تعبیر به «عقل جزئی» در مقابل «عقل کلی» است. عقل جزئی با سود و زیان دنیایی و عالم طبیعت سر و کار دارد. و از شک و وهم و شبهت و... در امان نیست، در حالی که «عقل کلی» از شک و وهم و شبهت در امان است، به دنبال آخرت و درک عالم غیب و راهنمای انسان به سوی ابدیت است.
۱۱. این عقل ایمانی همان عقل کلی است. گفتنی است که در حدیثی نیز عقل جزئی مشوب به وهم و خیال، عقل خوانده نشده و از آن به وجه تعبیر شده است، «کَلِمَا مَیْزَمُوهُ بِأَوْهَامِهِمْ»؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۲.
۱۲. محی‌الدین ابن عربی در تعریف عشق می‌نویسد: «وهو إفراط المحبة... عشق عبارت از افراط در محبت است و قرآن از آن به محبت شدید یاد کرده است: (کسانی که ایمان آوردند، شدیدترین محبت را به خدا دارند) و [همچنین از آن به شفاف (پرده‌دل) و حالت شیفتگی و جنون] یاد کرده است: [در قصه علاقه زلیخا به یوسف] می‌فرماید: (عشق این جوان [یوسف] در اعماق قلب او [زلیخا] نفوذ کرده است) و معنایش این است که حب همانند پرده و پوسته‌ای نازک، قلب زلیخا را دربرگرفت و بر آن محیط گشت. (ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات، ج ۲، ص ۳۲۳).
۱۳. العشق افراط الحب و یكون فی عفاف... و فی اللباس «اشتقاق العشق من العشفة...» (اقراب الموارید، ج ۲، ص

- ۶۸۷، همچنین رک: لسان العرب، ج ۱، ص ۱۵۲؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، واژه عشق؛ همو، فرهنگ علوم عقلی، واژه عشق).
۱۴. سوره مائده، آیه ۴۵ «خدا ایشان را دوست می‌دارد و ایشان خداوند را دوست می‌دارند».
۱۵. دیوان امام خمینی (ره):
- گل از هجران بلبل، بلبل از دوری گل هر دم
به طرف گلستان هر یک به عشق خویش مفتون شد
۱۶. ملاصدرا شیرازی، صدرالدین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، ج ۷، ص ۸۵۱.
۱۷. «قال رسول الله (ص) افضل الناس من عشق العبادۃ فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده؛ پیامبر (ص) فرمود: با فضیلت‌ترین مردم کسی است که به عبادت عشق می‌ورزد و دست به گردن آن می‌آویزد و آن را با قلبش دوست دارد و با بدنش به آن اقدام می‌ورزد.» (الکافی، ج ۲، ص ۳۸).
۱۸. باید توجه داشت که در عشق مجازی نیز عاشق مشتاق سخن گفتن با معشوق است و از سخن گفتن بسیار لذت می‌برد.
۱۹. حضرت موسی (ع) در جواب این سؤال حضرت حق که: «و ما تلک بیمینک یا موسی؟» و چه چیز در دست راست توست ای موسی؟ گفت: «هی عصای آتوگوا علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب آخری»؛ این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرومی‌ریزم، و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می‌کنم (طه، ۷۱ و ۸۱) درباره وجه پرکوبی موسی در پاسخ خداوند، وجوهی ذکر شده است. یکی از وجوه آن است که مقام اقتضای آن را داشته است؛ زیرا مقام مقام خلوت و راز دل گفتن با محبوب بوده است، و می‌دانیم که با محبوب سخن گفتن لذت‌بخش است.
- از این رو نخست جواب داد که این عصای من است، سپس منافع عمومی آن را بر آن مترتب کرد. (رک: ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۹۹۱).
۲۰. رک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، رساله فی حقیقة العشق، ص ۶۸۲ و ۷۸۲.
۲۱. براین اساس؛ درباره کسانی که عاشق عبادت هستند، می‌توان گفت: آن‌ها را پیچک عبادت احاطه کرده و از این روست که زرد و لاغر می‌گردند و شاید به همین جهت باشد که
- حضرت امیر ۷
در وصف متقین
فرمود: اجساد و
بدن‌های آن‌ها

کشتی نجات

ویژ ناماه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰



نحیف است... چونان تیر تراشیده و لاجر کرده می‌باشند. (نهج البلاغه، ص ۳۰۳ و ۵۰۳).

ابوسعید ابوالخیر این حالت را با خطاب به برگ‌های زرد پاییزی این گونه بیان کرده است:

تو را روی زرد و مرا روی زرد

تو از مهر ماه و من از مهر ماه

۲۲. از امام صادق (ع) درباره عشق مجازی سؤال شد، آن حضرت فرمود: «دل‌هایی که از یاد خدا خالی است، خداوند دوستی دیگری را به آن‌ها می‌چشاند.» (علل الشرایع، ج ۱، ص ۴۱).

۲۳. رک: فطرت، ص ۱۹-۵۹.

۲۴. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲؛ المحجۃ البیضاء، ج ۸، ص ۷.

۲۵. مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۱۸۹۱ و ۲۸۹۱.

۲۶. کلیات سعدی، ص ۹۸۸.

۲۷. نهج البلاغه، قصار الحکم، ۷۳۲؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۱.

۲۸. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲۹. شکی نیست رفتاری که انسان را به بهشت می‌رساند و

از جهنم نجاتش می‌دهد، رفتار عاقلانه است و همچنین از

آن جهت که اثر طبیعی اعمال عبادی، دستیابی انسان به

گوهر تقوا و در پرتو آن ورود به بهشت، قصد قربت در

این گونه عبادات وجود دارد؛ زیرا چنین چیزی را خدا خواسته

است.

۳۰. اثر و فایده عبادت که از آن به هدف فعل تعبیر

می‌کنند، نباید با هدف فاعل، یعنی نیت و انگیزه انجام

دهنده کار خلط شود. درباره عبادت‌ها، هم باید گفت که

اگر چه منافعی همانند بهشت و... برای این اعمال وجود دارد

و این آثار نیز به خود عبادت‌کننده و دیگر انسانها می‌رسد

و فرقی هم نمی‌کند که انسان‌های عادی آن‌ها را انجام

دهند یا معصومان (ع) (اگرچه این بزرگواران از عبادت‌های

خود، بیشتر از دیگران سود می‌برند؛ زیرا آنها با معرفت

کامل‌تری آن‌ها را بجا می‌آورند) اما معصومان عبادت را به

عشق الهی انجام می‌دهند؛ یعنی آنها برای این آثار، تن به

عبادت خدا نداده‌اند. آنان عبادت را راه عشق‌بازی با معبود

یافته‌اند و از خود، خواسته‌ای ندارند.

۳۱. سعدی.

۳۲. دیوان فیض کاشانی.

۳۳. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «ما المجاهد

الشَّبیذ فی سبیل الله بأعظم أجراً ممّن قد فعّف

لک‌العفیف آن ی‌کون ملکا من الملائکة؛ پادشاه مجاهدی که

در راه خداوند کشته شود، بیشتر از کسی نیست که توانایی

بزهکاری داشته باشد، ولی عفت و پاکدامنی به کار برد،

نزدیک است انسان عفیف و پاکدامن فرشته‌ای از فرشتگان

باشد.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۴).

۳۴. «عادی عدوک نفسک التي بین جنبیک: دشمن‌ترین

دشمنانت نفسی است که پیش روی تو است.» (بحارالانوار

ج ۱۶، ص ۴۳)

۳۵. ان رسول الله (ص) بعث سرّیةً فلما رجعوا قال مرجبا بقوم فضوا الجهاد الأصغر و بقى عليهم الجهاد الاکبر قبل یا رسول الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال: أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بین جنبیه؛ (الامالی شیخ صدوق، ص ۷۶۴).

۳۶. البته در مبارزه با هواهای نفسانی، تقویت کشش‌های

مقابل، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ مثلاً از طریق

ادراک آثار اعمال خیر، محبت خدا در دل انسان بیدار

می‌گردد و با محبت خدا جایی برای غیرخدا در

دل باقی نمی‌ماند، لذا در مناجات شعبانیه

آمده است: «الهی لم یکن لی حول فانتقل به

عن معصیک الای فی وقت ابقظتني لمحبّک.» (رک:

اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۱۲-۵۹۱).

۳۷. مولوی در مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۶، با اشاره

به روایتی که از پیامبر (ص) نقل کردیم، می‌گوید:

ای شهبان کشیم ما خضم برون

ماند خصمی زو بتر در اندرون

کشتن این کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

چون که واگشتم ز پیکار برون

روی آوردم به پیکار درون

قد رجعنا من جهاد الاصفیرم

با نبی اندر جهاد اکبریم

سهل شیری دان که صف‌ها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

۳۸. عارف و مشتاق لقای حق، جنگ بزرگ‌تر را بین عقل و

جهل نمی‌داند، بلکه می‌کوشد تا عشق و محبت را بر عقل

پیروز کند؛ یعنی عقل در مقابل جهل، عهده‌دار عقال کردن

غرایز و اغراض وهمی و خیالی از یک و اهداف شهبوی و

غضبی از سوی دیگر است، اما عقل در مقابل عشق، عقال

شده عشق است؛ زیرا عقل مصطلح در ساحت عشق چونان

وهم و خیال است در مضاف با عقل مصطلح عاقلان.

۳۹. نبی خاتم می‌فرماید: «لی مع الله وقت لا یسهه فیه ملک

مقرب و لا نبی مرسل؛ مرا با خدای تعالی وقتی است که در

آن، هیچ یک از فرشتگان و انبیای مرسل، با من نمی‌گنجند.»

(بحارالانوار، ج ۸۱، ص ۶۳-۶۶).

۴۰. به عبارت دیگر، عقل عشقی آفرین است. امام علی (ع)

می‌فرماید: «العقل رقیّ إلی عَلیّین؛ عقل باعث ترقی انسان

به اعلی‌ علیین است.» (تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۵)

۴۱. به بیانی دیگر: عقل راهنما و کنترل‌کننده است. امام

علی (ع) می‌فرماید: «العقل یهدی و ینجی؛ عقل هدایت

بخش و نجات‌دهنده است.» یا «العقل یحسن (یصلح)

الرؤیة؛ عقل رویه و منش را اصلاح می‌کند.» (رک: آمدی،

عبدالواحد، تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۱۵ و ۳۵).

۴۲. «یا ذرّ لا عقل کالدبیر؛ ای ابوذر! هیچ عقلی همچون

عاقبت‌اندیشی نیست.» (دیلمی، حسن بن ابی الحسن،

ارشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۱۴۱)؛ «العاقل من سلّم الی القضاء و عمل بالحزم»؛ (تصنیف غررالحکم و درر الکلم، ص ۴۵).

۴۳. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «العقال من اتّعظ بغيره؛ عاقل کسی است که از غیر خود پند بگیرد»؛ (تصنیف غررالحکم

و درر الکلم، ص ۵۲۲). در این باره رک: مولوی نیز در

مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۴۱، داستان شیر، گرگ و

رویا، این روایت را تبیین می‌کند. او می‌گوید:

عاقل آن باشد که عبرت گیرد از

مرگ یاران در بلای محترز

پس سپاس او را که ما را در جهان

کرد پیدا از پس پیشینیان

تا شنیدیم آن سیاست‌های حق

بر قرون ماضیه اندر سبق

تا که ما از حال آن کرگان پیش

همچو رویه پاس خود داریم پیش

استخوان و پشم آن کرگان عیان

بنگردد و پند گیرد ای مهان

۴۴. البته باید توجه داشت که پختگی مراحل و درجاتی دارد.

از دیدگاه ما انسان با گذر از شخصیت زیستی به مرحله

پختگی می‌رسد و در مراحل بالا که عقل به مرحله قدسی

راه می‌یابد، این پختگی به نهایت خود خواهد رسید. میوه

تا زمانی که خام و ناپخته است به شاخه درخت چسبیده و

آن‌گاه که کاملاً پخته شد، آن را رها می‌سازد، انسان نیز تا

مادامی که به دنیا چسبیده است، خام است و از شخصیت

زیستی برخوردار و آنگاه که پخته شد از شخصیت عقلانی

بهره‌مند می‌شود و زمانی که کاملاً پخته گردید به مرحله

شخصیت ریانی راه می‌یابد، مرحله‌ای که با جدا شدن از دنیا

و تعلقات دنیایی و سوختن توأم است.

بود میوه تا خام و ناپخته سخت

زخامی بچسبد به شاخ درخت

تو هم میوه شاخ این عالمی

زخامی بدان باز چسبی همی

روشن است که انسان با شخصیت عقلانی نیز ممکن است

با سنجش و مقایسه نعمات اخروی و دنیایی و به شوق

رسیدن به بهشت و نعمات پایدار، دل از دنیا بکند. اما دل

کندن او مانند دل کندن عاشق نیست، عاشق دل در گرو

دوست سپرده است و در نهایت پختگی به سر می‌برد.

۴۵. «رینا اینی اسکنت من ذرتی بودا غیر ذی زرع»؛ ابراهیم، ۳۲.

۴۶. «قال یا بنی ایری فی المنام آتی اذبحک فانظر ما

ذا تری قال یا أیت افعل ما تؤمر ستجدنی إن شاء الله من

الصابرین فلما أسلما و تله للجبین و نادیناه آن یا ابراهیم قد

صدّقت الرؤیا إنا کذلک نجزی المحسنین إنّ هذا لهو البلاء

المبین و فدیناه بذبح عظیم»؛ (صافات، ۲۰۱-۶۰۱).

۴۷. رک: أظیف البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۸۷۱.

۴۸. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۴.

کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳
آذرماه ۱۳۹۰

۸۸

کرد که در مکه قوچی است که به سبب او حرمت مکه شکسته می شود و من دوست ندارم آن قوچ باشم» (مقتل الحسین ابومخنف، ص ۶۶: نفس المهموم، ص ۳۸).
۸۵ در این واقعه سه روز شهر مدینه، بر لشکریان یزید مباح اعلام شد تا مردم را بکشند و اموالشان را غارت کنند و... بعد از این بود که دوشیزگان فرزند آوردند و شناخته نبود آن ها را که باردار کرده است. (رک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۱-۹۸۱).
تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۷۷۳.
۸۶ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۱-۱۹۱.
۸۷ همان، ص ۳۱۲.

۸۸ حضرت امام باقر(ع) فرمود: وقتی امام حسین آماده شد به کوفه حرکت کند، ابن عباس خدمت آن جناب رسید و او را به خدا و خویشاوندی قسم داد که مبادا به کربلا برود و کشته شود. (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۳۷۲: برای آگاهی از نصایح دیگران، رک: اللہوف علی قتلی الطفوف، ص ۴۶: الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۸۳).

۸۹ محمد بن حنفیه در مدینه به حضور امام حسین(ع) رسید و برادرش را این گونه نصیحت کرد: متوجه مکه شو، اگر در آنجا مطمئن شدی که چه بهتر و الا به سوی بلاد یمن برو، زیرا اهل آن دیار انصار جد و پدرت می باشند و آنان رؤوفترین و مهربان ترین مردم و دارای وسیع ترین بلاد هستند، اگر در آن جا اطمینانی برای تو حاصل شد که بهتر و الا بسوی ریکزارها و قله کوه ها می روی و از شهری به شهری منتقل می شوی تا این که بگری کار این مردم به کجا خواهد کشید و خدای توانا بین ما و این گروه فاسقین و ناپاک داوری فرماید. امام حسین(ع) فرمود: ای برادر! اگر ملجأ و پناهگاهی هم نباشد من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۹۲۳)

۹۰ از امام صادق(ع) نقل شده: محمد بن حنفیه در شبی که امام(ع) صبح آن عازم خروج از مکه به سوی عراق بود، نزد امام آمد و گفت: برادر! شما به نیرنگ و فریبکاری مردم کوفه نسبت به پدرت و برادرت آگاهی داری، ترس آن دارم که با تو نیز همانند آن ها رفتار کنند، اگر صلاح می دانی در مکه بمان که در این صورت عزیزترین فردی هستی که در حرم خداست، امام حسین(ع) فرمود: نگران آن هستم که یزید (به وسیله مأموران) در حرم خدا مرا غافلگیر کند، آن گاه احترام و امنیت این خانه با کشته شدن من از میان برود. محمد گفت: اگر این نگرانی را داری به سوی یمن، یا به یکی از بیابان های دور دست برو که دشمن در آن جا به تو دست نیابد. امام حسین(ع) فرمود: «انظر فیما قلت، در آن چه گفتی می اندیشم» وقتی که سحر آن شب فرا رسید، امام حسین(ع) با همراهان از مکه به سوی عراق خارج شدند، محمد بن حنفیه از این حادثه باخبر شد، با شتاب حرکت کرد و خود را به امام رسانید، مهار شتر امام را گرفت و عرض کرد: «برادر! مگر به من وعده ندادی که در مورد آنچه به

المحجۃ البیضاء، ج ۹، ص ۴۰۱: جامع السعادات، ج ۳، ص ۳۱۱).
۷۰ او حقیقتاً به همان جایی رسیده است که در عرفان از آن به وحدت شهود و از آن بالاتر به وحدت وجود تعبیر آورده می شود. جز خدا نبودن همان وحدت وجود است و جز خدا ندیدن همان وحدت شهود.

۷۱ در زیارت اربعین می خوانیم: «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة و الجهالة: امام حسین(ع) جانش را در راه تو بذل و ایثار کرد تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شک و شبهه نجات داده و به طرف هدایت و رهایی از هلاکت بکشاند» (کامل الزیارات، ص ۸۲۲).

۷۲ «عن أبي عبد الله(ع) قال قال رسول الله(ص) فوق كل ذي برٍّ حتى يقتل الرجل في سبيل الله فإذا قتل في سبيل الله فليس فوقه برٌّ» (الکافی، ج ۳، ص ۸۴۳).

۷۳ البته باید توجه داشت که شهید در معرکه و خط مقدم جبهه، احتیاج به غسل و تیمم و کفن ندارد و با لباس خود دفن می شود، مگر این که برهنه باشد که در این صورت باید او را کفن نمایند. (رک: الغایة القصوی فی ترجمه العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۲ و ۱۲۲).

۷۴ قرآن از سویی در سوره حمد به ما می آموزد که بگوییم: «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم» ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ و از سوی دیگر در آیه ۹۶ سوره نساء به معرفی «الذین أنعمت علیهم» می پردازد و می فرماید: «و من یطع الله و الرسول فأولئک مع الذین انعم الله علیهم من التائبین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً» و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده: از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آن ها رفیق های خوبی هستند»

۷۵ المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۶۴.

۷۶ برای آگاهی بیشتر از این تفاوت ها، رک: سیاست عزت حسینی، سیاست حیلت زبیری.

۷۷ رک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۹۱ و ۵۱۲.

۷۸ «حسین متی و أنا من حسین» بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۶۲، معنای «من از حسین» این است که حیات دین پیامبر(ص) از نهضت امام حسین(ع) است.

۷۹ مقتل الحسین ابومخنف، ص ۴۱.

۸۰ همان، ص ۴۶.

۸۱ همان، ص ۴۴: نفس المهموم، ص ۲۸.

۸۲ مقتل الحسین ابومخنف، ص ۴۶.

۸۳ همان، ص ۴۶ و ۵۶.

۸۴ ابن زبیر به آن حضرت گفت: «اگر خواهی در همین جا اقامت کن و ما تو را یاری می کنیم و غم تو می خوریم و با تو دست بیعت می دهیم، اما آن حضرت در برابر دیدگان ناباور ابن زبیر و دیگران فرمود: پدرم حکایت

۴۹. «فلما أراد أن يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين و أهل بيته فرمى الماء» (بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۴).

۵۰ الهی قمشهای.

۵۱ برهان آن، آن است که انسان از معلول به علت برسد، برخلاف برهان لمّ که رسیدن از علت به معلول است.

۵۲ أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۸۹۴.

۵۳ «فهو يعلن أتى أحب الصلاة له و تلاوة كتابه و الدعاء و الاستغفار...» (الإرشاد، ج ۲، ص ۱۹).

۵۴ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۷، ص ۴۸۳؛ با اندکی تغییر در عبارت.

۵۵ در روایتی وارد شده است که اگر یک نفر به امام جماعت اقتدا کند، هر رکعت از نماز آنان ثواب صد و پنجاه نماز دارد و اگر دو نفر اقتدا کنند، هر رکعتی ثواب شصت نماز دارد و هرچه بیشتر شوند، ثواب نمازشان بیشتر می شود، تا به ده نفر برسند وعده آنان که از ده گذشت، اگر تمام آسمان ها کفزد و دریاها مرکب و درخت ها قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده شوند، نمی توانند ثواب یک رکعت آن را بنویسند. (رک: توضیح المسائل، «المحشى للإمام الخميني، ج ۱، ص ۱۶۷).

۵۶ «فقطعه بسیوفهم إرباً إرباً» بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۴.

۵۷ رک: مجله پاکستان مصور، ۹۱ آبان، ۱۳۶۱ هـ. ش.

۵۸ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶.

۵۹ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۱.

۶۰ همان، ج ۴۴، ص ۷۶۳.

۶۱ امام باقر(ع) به عیادت جابر می رود، احوال او را می پرسد. امام باقر جوان است و جابر از اصحاب پیغمبر و پیرمرد است. جابر عرض می کند: یابن رسول الله! در حالی هستم که فقر را بر غنا، بیماری را بر سلامت، و مردن را بر زنده ماندن ترجیح می دهم، امام(ع) فرمود: ما اهل بیت این طور نیستیم، ما از خودمان پسندی نداریم، ما هر طوری که خدا مصلحت بداند همان برایمان خوب است؛ (رک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۷، ص ۳۸۳).

۶۲ مقتل الحسین، ص ۷۵۳: مقام زخار و صمصام بتار، ص ۲۶۲.

۶۳ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۵.

۶۴ امام حسین (ع) در این باره فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللهَ جَلَّ ذَكَرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ: ای مردم! خدا بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند و هرگاه او را شناختند (عاشق او شوند و) عبادتش کنند» (بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۳).

۶۵ تاریخ الامم و الملوك (تاریخ طبری)، ترجمه، ج ۷، ص ۴۹۹۲.

۶۶ همان، ص ۶۱۰۳.

۶۷ رک: بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۵ و ۵۳ و ۱۷.

۶۸ رک: لسان العرب، ج ۳، ص ۲۴۲.

۶۹ براین اساس که گوش به فرمان عقل حسابگر و بدلی بوده و برای تصاحب الاغ دشمن، جانش را فدا کرده «قتیل الحمصار» اطلاق شده است نه شهید. (رک:



کشتی نجات

ویژ نام‌نامه صبح‌دههاول محرم

مهر ۱۴۳۳

۸۹ آذرماه ۱۳۹۰

عرض رساندم بیندیشی؟» امام فرمود: آری. محمد گفت: پس چرا با شتاب از مکه خارج شدی؟ امام فرمود: بعد از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا(ص) [در بیداری یا در خواب] نزد من آمد و فرمود: یا حسین! اخرج فان الله قد شاء ان یراک فیتلای حسین! خارج شو، همانا خداوند خواسته است تو را (برای پیشرفت دین) کشته ببیند. محمد گفت: «إِنَّا لله و إِنَّا الیه راجعون. اکنون که تو با این وضع حرکت می‌کنی، همراه بردن این زنان با تو چه معنی دارد؟ امام فرمود: رسول خدا(ص) به من فرمود: «إِنَّ الله قد شاء ان یرلحق سبایا، همانا خداوند چنین خواسته که آنان را اسیر و گرفتار بنگرد» (اللہ یوف علی قتلی الطفوف، ص ۴۶).

۹۱ «و مناخ رکاب و مصارع عشاق شهداء لا یسقیهم من کان قبلهم و لا یلحقهم من بعدهم» (بحارالانوار ج ۱۴، ص ۵۹۲).

۹۲ بحارالانوار ج ۵، ص ۵۱۱ و ۶۱۱.

۹۳ شکوه عشق زینب(س) درباره اباعبدالله(ع) در دو جلد نمایان شد: اول آن‌جایی که برای ازدواج با عبدالله بن جعفر چنین شرطی می‌گذازد که هیچ‌گاه برادرش را تنها نگذارد و از او دور نباشد. دوم آن زمان که فرزندانش را خدمت برادر آورد و با اصرار آنان را روانه میدان کرد و بعد از شهادت جگر گوشه‌هایش به استقبال برادر نرفت تا مبادا چشم برادر به چشمان او بیفتد و در این رویارویی اسباب شرمندگی برادر فراهم شود.

کتابنامه

۱. اخلاق در قرآن، مصباح یزدی، محمدتقی، گردآورنده: محمدحسین اسکندری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) ه.ش.
۲. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، شیخ مفید، چاپ اول، کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳. ارشاد القلوب الی الصواب، دیلمی، حسن بن ابی الحسن، چاپ اول، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ه.ق.
۴. أسد الغایة فی معرفة الصحابة، ابن اثیر جزیری، عزالدین، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹/۱۹۸۹.
۵. الارشادات و التنبیها، ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی، جلد ۲، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۶. الارشادات و التنبیها، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین رازی، ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، ۳ جلد، نشر البلاغة، قم، ۱۳۷۵ ه.ش.
۷. أظہب البیان فی تفسیر القرآن، طیب، سید عبدالحسین، چاپ دوم، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
۸. إعلام الوری بأعلام الہدی طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، چاپ سوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ ه.ق.
۹. اقرب الموارد، الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، منشورات مکتبة آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ایران، قم، ۱۴۰۳ ه.ق.

۱۰. أمالی، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی، چاپ پنجم، اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۱. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه.ق.
۱۲. پیام پیامبر، خرمشاهی، بهاء الدین و انصاری، مسعود، چاپ اول، ناشر: منفرد، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
۱۳. تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری)، طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط الثانية، دار التراث، بیروت، ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
۱۴. تاریخ یعقوبی، احمد بن یعقوب، دکتر محمد ابراهیم آیتی، چاپ پنجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۵. ترجمه تفسیر المیزان، موسوی همدانی، سید محمدباقر، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
۱۶. تصنیف غررالحکم و درر الکلم، آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیہ قم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۱۷. توضیح المسائل (المحشى للإمام الخميني)، امام خمینی(ره)، چاپ هشتم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين/المحقق/المصحح: السيد محمدحسین بنی‌هاشمی الخميني، قم المقدسة، ۱۴۲۴ ه.ق.
۱۸. جامع السعادات، تراقی، ملامهدی، تصحیح و تعلیق، سید محمدکلاتر، چاپ چهارم، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۱۹. الجوهر النضید، علامه حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۳ ه.ش.
۲۰. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ملاصدرا شیرازی، صدرالدین، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱ م.
۲۱. رسائل، ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۰ ه.ق.
۲۲. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن حسن بن علی بن احمد بن علی، چاپ اول، انتشارات رضی، قم، بی تا.
۲۳. سیاست عزت حسینی، هادوی تهرانی، مهدی، سیاست حیات زبیری، مقاله ارائه شده در کنگره عزت و افتخار حسینی، ۱۳۸۲ ه.ش.
۲۴. شرح اصول کافی، ملاصدرا شیرازی، صدرالدین، منشورات مکتبة المحمودی.
۲۵. شرح بر غررالحکم، خوانساری، آقا جمال‌الدین، چاپ اول، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
۲۶. عرفان نظری، یشری، یحیی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ ه.ش.
۲۷. علل الشرائع، شیخ صدوق، محمد بن علی بابویه القمی، مکتبه الداوری، قم المقدسة.
۲۸. الغایة القصوی فی ترجمة العروة الوثقی، قمی، شیخ عباس، المحقق/المصحح: علی رضا أسد اللهی فرد، الطبعة الأولى، منشورات صبح پیروزی، قم، ۱۴۲۳ ه.ق.
۲۹. الفتوحات، ابن عربی، محی الدین، (۴ جلد)، دار صادر، بیروت.
۳۰. الفتوحات، ابن عربی، محی الدین، (۴ جلد)، تحقیق: عثمان یحیی،

چاپ دوم، مصر، ۱۴۰۵ ه.ق.

۳۱. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، سجادی، سیدجعفر، چاپ هفتم، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.

۳۲. فصول منتزعة، الطبعة الثانية، المکتبة الزهراء، فارابی، ابونصر، ایران، ۱۴۰۵ ه.ق.

۳۳. فطرت، مطهری، مرتضی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۷ ه.ش.

۳۴. فیلسوفان انگلیسی، کاپلستون، فردریک، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۰ ه.ش.

۳۵. قمعام زخار و مصصام بتار، معتمدالدولة، فرهاد میرزا، تهران، اسلامیة، ۱۳۷۷ ه.ق.

۳۶. مقتل الحسین، ابومخنف، لوط بن یحیی الأزدي، تعلیقة حسن غفاری، چاپ دوم، چاپخانه علمیہ، ۱۳۶۴ ه.ش.

۳۷. مقتل الحسین، موسوی مفرم، سید عبدالرزاق، چاپ اول، مؤسسه نور، ۱۴۲۳ ه.ق.

۳۸. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم، ۱۴۱۳ ه.ق.

۳۹. نفس المهموم، ترجمه علامه ابوالحسن شعرانی، قمی، شیخ عباس، علمیہ اسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ ه.ق.

۴۰. نهج البلاغة، سید رضی، مصحح: صبحی صالح، مؤسسه دارالهجرة، قم، بی تا.

مجلات و فصلنامه‌ها

۱. مجله پاکستان مصور، ۱۹ آبان، ۱۳۶۸ ه.ش.
۲. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۸۱.
۳. فصلنامه قیسات، شماره ۱۹.



زنان غیرهاشمی در نهضت حسینی

◀ استاد حمیدرضا مطهری

چکیده

قیام کربلا و نهضت حسینی با تلاش افراد و گروه‌های مختلف تحت رهبری امامان شیعه و اهل‌بیت: به ثمر نشست، زنان در این قیام نقش ارزنده‌ای داشتند و در این میان سهم زنان غیرهاشمی اگرچه در اندازه بانوان اهل‌بیت: نبود، اما تأثیر به‌سزایی در بیداری جامعه و تحقق اهداف نهضت حسینی داشتند. اینان که از گروه‌ها و قبایل مختلف بودند، در مناطق و مقاطع متعدد به ایفای نقش پرداختند.

زنان غیرهاشمی در راستای تحقق اهداف امام حسین 7 در مراحل آغازین نهضت حسینی، روز عاشورا و پس از آن تا بازگشت اهل‌بیت: به مدینه حضور داشتند و در انجام وظیفه خود از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکردند.

تشویق و ترغیب مردان به یاری حسین 7، دوری گزیدن از همسران شقی، برداشتن شمشیر برای یاری اهل‌بیت: و همراهی با اسیران و بانوان اهل‌بیت: از اقدامات زنان غیرهاشمی عاشورایی بود. در این نوشتار اقدامات این بانوان در سه مقطع زمانی پیش از عاشورا، روز واقعه و پس از شهادت امام حسین: بررسی می‌شود. کلیدواژه: امام حسین:، نهضت، کربلا، عاشورا، زنان غیرهاشمی، اهل‌بیت:.

مقدمه

تاریخ اسلام به ویژه تاریخ تشیع نشان دهنده آن است که زنان سهم (نقش) به‌سزایی در امور مختلف داشته‌اند و آن‌جا که پای حق در میان بوده این قشر عظیم جامعه، حضوری به‌هنگام داشته و نقش ارزنده‌ای ایفا کرده‌اند.

نهضت عاشورا نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود که ماندگاری دین محمد 6 را تضمین کرد. سهم بزرگی از این ماندگاری مدیون حضور و شجاعت زنانی است که با جان فشانی خود قیام حسین را به ثمر رسانده و مانع تحریف تاریخ شدند.

بنابراین می‌توان گفت عاشورا ساخته مردان و زنانی است که با رشادت خود پویایی، آزادی و آزادی را برای همیشه تاریخ فریاد زدند و

ماندگار کردند.

در این حماسه جاوید، جان‌فشانی مردان در رکاب حسین بن علی 8 باعث شده تا نقش زنان کمتر دیده شود و کسانی هم که به این مهم توجه کرده‌اند بیشتر به زنان اهل‌بیت: پرداخته‌اند و برجستگی نقش اهل‌بیت: و اقدامات آنها به ویژه حضرت زینب 3 باعث شده تا دیگر بانوان کاروان حسینی به ویژه زنان غیرهاشمی نقش آفرین در نهضت حسینی کمتر مورد توجه قرار گیرند.

نگاهی به تاریخ این واقعه نشان می‌دهد زنان از نخستین لحظات حرکت حسین بن علی 8 تا پایان نهضت و به ثمر رسیدن آن نقش عظیمی داشته‌اند و به جرأت می‌توان گفت: سهم بزرگی از ماندگاری قیام حسینی 7 مدیون تلاش زنان عاشورایی بوده است. زنانی که همراه و همگام با حضرت زینب 3 در تحقق اهداف امام حسین 7 نقش آفریدند.

حضور فداکارانه و اقدامات قهرمانانه زنان به ویژه بانوان اهل‌بیت به سرپرستی حضرت زینب 3 و ادامه قیام امام حسین 7 توسط آنها باعث ماندگاری این نهضت عظیم و بیداری جامعه اسلامی شد. اگرچه بیشتر نقش آفرینی در این باره مربوط به بانوان اهل‌بیت: بود، اما در کنار آنها زنان غیرهاشمی هم حضور داشتند که در همه مراحل قیام از نخستین روزهای حرکت امام حسین 7 تا بازگشت اهل‌بیت: به مدینه نقش آفریدند.

اما محققان و نویسندگان در بررسی نقش زنان در نهضت حسینی بیشتر به بانوان اهل‌بیت: توجه کرده و زنان غیرهاشمی کمتر مورد توجه واقع شده‌اند. در این نوشتار برآنیم تا ضمن معرفی زنان غیرهاشمی به نقش آفرینی آنها در نهضت عاشورا بپردازیم.

زنان غیرهاشمی همراه و همگام با زنان اهل‌بیت: در یاری امام حسین 7 به انجام وظیفه پرداختند. برخی از آغاز حرکت حسینی تا پایان اسارت اهل‌بیت: حضور داشتند، برخی تنها در یک مرحله از قیام حضور داشتند، عده‌ای

پیش از عاشورا با تشویق و ترغیب افراد آنها را به یاری امام حسین 7 فراخواندند و برخی دیگر پس از شهادت امام حسین 7 نقش آفریدند. اینان گاهی در مقابل حکومت جائزانه اموی به پا خاسته و قیام کردند و برخی به مخالفت با همسران خود برخاسته و ضمن توبیخ و سرزنش آنها، خانه و کاشانه خود را ترک کرده و از اقدام شوهران و بستگان خود اظهار برائت نمودند.

پژوهش و نگارش نوشتار درباره زنان غیرهاشمی از جهات مختلف قابل تأمل و دقت نظر است و همین نکته ارائه آن را با دشواری مواجه می‌کند. شخصیت و پایگاه طبقاتی زنان، نوع اقدام و رفتار آنها در جریان نهضت عاشورا و نیز زمان حضور آنها در قیام حسینی موضوعاتی هستند که می‌توانند محور مناسبی برای این نوشتار باشند. انتخاب هر کدام از این موضوعات محاسن و نواقصی دارند. به منظور جلوگیری از تکرار مطالب و نیز ارائه آن به شیوه‌ای غیر تکراری و کم‌نقص‌تر، زمان حضور زنان در قیام حسینی محور اصلی این نوشتار قرار گرفته و نقش آفرینی آنان در سه مقطع زمانی، پیش از عاشورا، زمان واقعه (روز عاشورا) و پس از شهادت امام حسین 7 مورد بررسی قرار گرفته و تلاش می‌شود در این قالب اقدامات آنها بررسی و ارائه شود.

الف) پیش از عاشورا

اگرچه عمده نقش آفرینی زنان در نهضت عاشورا مربوط به روز عاشورا و پس از آن بود اما پیش از واقعه هم بودند زنانی که با اقدام خود نام خویش را در نهضت حسینی ماندگار کردند. این بانوان با حمایت از حرکت ضد اموی و یا تشویق و ترغیب اطرافیان خود برای یاری امام حسین 7 و یا همراهی با کاروان اهل‌بیت: انجام وظیفه کردند. افرادی مانند دلهم همسر زهیر بن قین، ماریه دختر منقذ در بصره، همسران افرادی مانند هانی بن عروه، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و عبدالله بن عمر کلبی و پیش از همه آنها طوعه یاری گرنهایی مسلم بن عقیل در غربت

زهیر در امتثال امر امام مردد بود که همسرش رو به او کرد و گفت: سبحان الله! پسر رسول خدا ۹ تو را خواسته، تو اجابت نمی کنی!

زهیر پس از شنیدن سخنان همسرش و با تشویق او نزد امام رفت و لحظاتی بعد با چهره‌ای شاداب بازگشت و دستور داد تا خیمه‌هایش را جمع کرده و در کنار خیمه‌های امام ۷ برپا کنند.

زهیر همسرش را همراه پسرعموهایش روانه کرد، خود در رکاب امام به کربلا رفت و به شهادت رسید.

زن زهیر که نقش مهمی در پیوستن شوهرش به امام ۷ داشت ضمن خداحافظی و دعا در حق او از وی خواست تا در روز قیامت و در کنار پیامبر ۹ او را شفاعت کند.^۵

ام‌وهب همسر عبدالله بن عمیر کلبی هم یکی از زنانی است که پیش از عاشورا همراه همسرش به کاروان امام حسین ۷ پیوست و روز عاشورا در کنار شوهرش به شهادت رسید. شرح حال او در قسمت دوم این نوشتار یعنی افراد نقش آفرین در روز عاشورا بیان خواهد شد.

اقدام این بانوان نشان می‌دهد که آنها از نخستین مراحل قیام از نهضت حسینی استقبال و حمایت کرده‌اند از زمانی که خبر بیعت نکردن امام حسین ۷ در سرزمین‌های اسلامی منتشر شد تا حضور نماینده آن حضرت - مسلم - در کوفه و در ادامه حرکت به سوی عراق تا رسیدن به کربلا، زنان شیعه و دوستدار خاندان پیامبر ۹ حضور فعال داشتند.

ب) روز واقعه

بی‌تردید روز عاشورا یکی از اندوهناک‌ترین و در عین حال سخت‌ترین روزهای زنان عاشورایی بوده است. زنانی که ضمن پای‌بندی به اصول اعتقادی و اطاعت از امام خود، به حمایت از اهل بیت برخاسته و با تشویق و ترغیب شوهران و فرزندان خود به دفاع از حرم رسول خدا ۹ نام خود را در همیشه تاریخ ماندگار کردند.

یکی از چهره‌های برجسته زنان غیرهاشمی در روز عاشورا ام‌وهب همسر عبدالله بن

و عبدالله به یاری امام حسین ۷ رفتند.^۶ حرکت ماریه نشان می‌دهد که زنان از همان نخستین روزهای حرکت حسینی همراه و همپای مردان و در مراحل مختلف حضوری فعال داشته‌اند.

ادامه چنین حرکت‌هایی از جانب زنان در حمایت از قیام امام حسین ۷ را در بیعت‌شکنی کوفیان و رها کردن مسلم بن عقیل در کوفه می‌توان مشاهده کرد. آن جا که ابن زیاد با رفتن به کوفه و ایجاد رعب و وحشت در آن جا، مردم را از گرد مسلم پراکنده کرده، مسلم در آن شهر پراشوب، بدون پناهگاه و یاور در کوچه‌های کوفه سرگردان بود که طوعه او را پناه داد.^۷ اگرچه پسر طوعه جای مسلم را به ابن زیاد گزارش داد اما این زن با آن کار شجاعانه خود محبت و وفاداری خود، به اهل بیت‌ترا نشان داد. و درس پای‌بندی به عهد و پیمان را به کوفیان آموخت.

۲. تشویق و ترغیب مردان

یکی از اقدامات مهمی که زنان در راستای قیام حسینی انجام دادند تشویق مردان به یاری امام حسین ۷ بود. از آن جا که وظیفه جهاد و حضور در میدان جنگ از زنان ساقط شده است آنها به شکل دیگری به انجام این مهم اقدام کردند و آن تشویق مردان برای یاری امام حسین ۷ و گاهی همراهی با آنها در دفاع از اهل بیت بود.

این نکته زمانی اهمیت می‌یافت که برخی مردان در پیوستن به کاروان حسینی تعلل می‌کردند.

دیلیم (دلهم) همسر زهیر بن قین از این دسته بود. او همراه شوهر و برخی بستگانش از مکه به عراق برمی‌گشتند. آنها اگرچه همراه کاروان حسینی حرکت می‌کردند، اما گویا زهیر تمایلی به ملاقات امام نداشت و لذا هر جا امام منزل می‌کرد آنها با اندکی فاصله اطراق می‌کردند.

سرانجام در یکی از منزل‌گاه‌ها امام حسین ۷ قاصدی نزد او فرستاد و او را دعوت کرد. گویا

کوفه و سرآمد زنان این گروه رباب همسر امام حسین ۷، از این دسته‌اند. البته با توجه به حضور فعال برخی از این بانوان در روز عاشورا و پس از آن، از آنها در قسمت‌های بعدی یاد می‌کنیم.

۱. حمایت از قیام

خودداری امام حسین ۷ از بیعت با یزید و حرکت آن حضرت از مدینه و استقرار در مکه، جو رعب و وحشت حاکمیت امویان را فرو ریخت و جنبش‌های آزادی‌خواهی و ضداستبدادی علیه خلافت ضد اسلامی اموی در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به حرکت درآمدند.

مهم‌ترین کانون ضد اموی، عراق بود آنها که از عصر معاویه به دنبال راهی برای قیام بودند، از این فرصت استفاده کرده و جمعیت‌هایی را تشکیل داده و نامه‌هایی به امام حسین ۷ نوشتند تا رهبری جریان ضد اموی را برعهده بگیرد.

اگرچه مرکز مهم این حرکت‌ها کوفه بود، اما در نقاط دیگر عراق هم شیعیان با جریان مخالفت استبداد اموی همراه شدند. یکی از کانون‌های ضد اموی عراق در شهر بصره و در منزل زنی از عبدالقیس به نام ماریه بود.

ماریه دختر منقذ یا سعد معروف به ماریه عبدیه از زنان ثروتمند بصره بود. او با شجاعت، شهامت و سخاوت قدم در یاری حسین ۷ نهاد و ثروت خود را در این راه هزینه کرد. او از خانواده‌ای دوست‌دار اهل بیت بود و پیش از آن همسر و فرزندان در رکاب امام علی ۷ به شهادت رسیده بودند. ماریه خانه خود را به عنوان مرکزی برای تجمع یاران اهل بیت قرار داده بود. به گفته برخی از همین خانه بود که شیعیان بصره برای امام حسین ۷ نامه نوشتند و آن حضرت را به بصره دعوت کردند.

طبری در این باره می‌گوید: شیعیان در خانه زنی از عبدالقیس به نام ماریه سعدیا منقذ جمع شده به بررسی مسائل روز می‌پرداختند که عبدالله بن زیاد بعد از شنیدن این خبر به عاملانش دستور داد مانع تجمع آنها شوند.^۸

گویا از همین خانه و اجتماع شیعیان بود که افرادی مانند یزید بن ثبیت و فرزندان عبدالله





این گزارش ها هنگام نبرد مسلم بن عوسجه با دشمن گرد و خاک زیادی به پا خاست و چون فرو نشست مسلم بن عوسجه را دیدند که روی زمین افتاده است امام حسین 7 با شتاب به سوی او رفت و ضمن دعا در حق او این آیه را تلاوت کرد «فمنهم من قضي نحبه و منهم من ينتظر و ما بذلوا تديلا»^{۱۳} پس از حضور امام حسین 7 بر بالین مسلم او به شهادت رسید و کنیز او صبیحه زد «واسیّده یابن عوسجته»^{۱۴}

معلوم نیست که این فرد ناله کننده همسر مسلم بن عوسجه بوده یا کنیز او، اما با توجه به صبر استقامتی که از همسر او نقل شده و اینکه داستانی شبیه همسر جناده درباره شهادت فرزندش برای او نیز نقل شده و از شهادت پسرش خلف یاد شده است می توان گفت این ناله و زاری مربوط به او نبوده اما از طرف دیگر با توجه به آن که در میان شهدای کربلا فردی به نام خلف دیده نمی شود با احتمال اشتباه در نقل گزارش شهادت فرزند او، شاید بتوان گفت که همو در شهادت شوهرش چنین ناله سر داده است.

امّ اسحاق نیز یکی از زنان غیرهاشمی حاضر در کربلا بود، امّ اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله از بنی تیم بن مرّه - مادرش جرباء دختر قسامه بن رومان از بنی طی بود. او به گفته ابوالفرج اصفهانی از زیباترین زنان قریش بوده است.^{۱۵}

امّ اسحاق همسر امام حسن مجتبی 7 بود و برای آن حضرت طلحه بن حسن را به دنیا آورد.^{۱۶} امام حسن 7 در پایان عمر و در هنگام شهادت به برادرش حسین 7 سفارش او را کرد و ضمن اعلام رضایت خود از امّ اسحاق، فرمود: نگذار او از این خاندان بیرون رود و پس از انقضای عده اش با او ازدواج کن.

امام حسین 7 پس از انقضای عده امّ اسحاق با او ازدواج کرد که فاطمه دختر امام حسین 7 از او بود.

امّ اسحاق همراه اهل بیت به کربلا رفت و در

رفت. جناده خود از یاران و شیعیان باوفای امام علی 7 بود که هیچگاه سستی به خود راه نداد و از اولین شهدای عاشورا بود که در حمله نخست دشمنان به شهادت رسید.

همسر او پس از شهادت جناده نه تنها سستی و اندوه به خود راه نداد بلکه مصمم تر از قبل در یاری امام خویش همت کرد و فرزند خود عمرو بن جناده را لباس رزم پوشانده خدمت امام فرستاد. امام حسین 7 با توجه به شهادت پدرش و اینکه ممکن است این غم و اندوه برای مادر او سنگین باشد و با این استدلال که او کم سن و سال است و پدرش تازه به شهادت رسیده و مادرش به او نیازمند است، مانع رفتن او شد. عمرو بن جناده گفت مادرش او را فرستاده و خود لباس رزم بر او پوشانده است و با اجازه به میدان رفت و به شهادت رسید.

شهادت او هم خللی در ایمان این بانوی فداکار ایجاد نکرد. به طوری که دشمنان سر فرزندش را از تن جدا کرده و به سوی یاران امام حسین 7 پرتاب کردند. مادرش سر او را گرفت و به سوی دشمنان پرتاب کرد که به یکی از آنها برخورد کرد و او را به هلاکت رساند.^{۱۷}

برخی نقل کرده اند که این زن شجاع در حالی که این اشعار را می خواند به دشمن حمله کرد.

انا عجز في النساء ضعيفة

بالية خالية نحيفة

اضربكم بضربة عنيفة

دون بني فاطمة الشريفة^{۱۸}

خوارزمی از کشته شدن دو نفر به دست این بانوی سلحشور خبر می دهد و می گوید: امام حسین 7 او را بازگرداند و در حق وی دعا کرد.^{۱۹}

امّ خلف همسر مسلم بن عوسجه هم از بانوان حاضر در کربلا بود. او که همراه همسرش در کربلا حضور داشت شاهد شهادت شوهرش و به قولی فرزندش نیز بود.

منابع از ناراحتی و شیون و زاری کنیز مسلم بن عوسجه هنگام شهادت او یاد کرده اند. براساس

عمیر کلبی بود. او که نامش را قمر یا قمری گفته اند همراه شوهرش به کربلا رفت. روز عاشورا هنگامی که عبدالله مشغول مبارزه بود او نیز برای تشویق و یاری شوهرش راهی میدان کارزار شد که امام حسین 7 به درخواست عبدالله او را برگرداند و فرمود: خدا تو را از جانب خاندان رسول جزای خیر دهد به طرف زنان برگرد، جهاد بر زنان واجب نیست.

هنگامی که عبدالله به شهادت رسید همسرش به بالین او آمد و در حالی که خاک و خون را از چهره او پاک می کرد گفت: بهشت بر تو گوارا باد، و از خدا می خواهم تا مرا به تو ملحق کند. شمر که ناظر ماجرا بود به غلامش دستور داد تا به او حمله کند و آن غلام ضربه ای بر سر آن بانو وارد کرد و او را به شهادت رساند. و او یگانه زن شهیده میدان جنگ در روز عاشورا لقب گرفت.

برخی منابع از ام وهب دیگر نیز یاد کرده اند که همراه پسر و عروسش در کربلا حاضر بود. ابن وهب گویا مسیحی بوده که در محضر امام حسین 7 مسلمان شده و همراه همسر و مادرش به کربلا رفت. او به تشویق مادرش راهی میدان شد و به شهادت رسید. مادرش در تشویق او می گفت: در راه پسر پیامبر نبرد کن تا شفاعت جدش را در روز قیامت به دست آوری.^{۲۰} شباهت کنیه این فرد با همسر عبدالله بن عمیر کلبی باعث شده تا برخی آنها را یکی بدانند. اما تطبیق و مقایسه خبر حضور او در میدان جنگ و بازگرداندن او توسط امام حسین 7 و این دعای بشارت درباره او که همراه فرزندش در کنار رسول الله 9 در بهشت خواهند بود؛^{۲۱} و گزارشی که خبر از شهادت همسر عبدالله بن عمیر در کنار شوهرش می دهد؛^{۲۲} و اینکه خبری از حضور شهادت فرزند آنها گزارش نشده؛ چنین می نماید که آنها دو نفر بوده و شباهت اسمی باعث شده تا این دو یکی تلقی شوند.

بحریه دختر مسعود خزرجی همسر جناده بن کعب انصاری خزرجی یکی دیگر از بانوان فداکار عاشورا بود. او همراه همسرش جناده در مکه به کاروان امام ملحق شده و همراه آن حضرت به کربلا

براساس گزارش‌ها نخستین عکس‌العمل نسبت به این رخداد مربوط به امّ سلمه همسر رسول خدا ۹ بود. براساس برخی اخبار او پیش‌بینی شهادت امام حسین ۷ را از زبان رسول خدا شنیده و علامتی از آن حضرت در اختیار داشت. برپایه این اخبار پیامبر ۹ مقداری خاک در شیشه‌ای به او داد و فرمود: هرگاه دیدی این

خاک به خون تازه تبدیل شده بدان که فرزندم حسین ۷ کشته شده است.

پس از حرکت امام حسین ۷ به سمت عراق ام سلمه هر روز در آن خاک نظر می‌کرد و نگران

حسین ۷ بود. وی روزی

پیامبر را با چهره‌ای غمگین

و خاک‌آلود در خواب دید که

خبر از شهادت امام حسین ۷

داد، ناگهان از خواب برخاست و

بلافاصله به شیشه نگریست و دید

تبدیل به خون شده است و فهمید

که حسین ۷ به شهادت رسیده لذا

شروع به گریه و عزاداری کرد.^{۲۲}

برخی هم ناراحتی و عزاداری ام سلمه را پس

از دریافت خبر شهادت امام می‌دانند. براین

اساس امّ سلمه وقتی خبر کشته شدن امام

حسین ۷ را شنید لباس سیاه پوشید و در

مسجد پیامبر ۹ خیمه‌ای برپا کرد و در آن به

عزاداری نشست.^{۲۳}

آنچه در این باره اهمیت دارد آن است که امّ

سلمه به عنوان همسر رسول خدا ۹ نسبت به

این واقعه انزجار شدید خود را نشان داده است.

اخباری از لعن و نفرین امّ سلمه نسبت به

قاتلان امام حسین ۷ در منابع مختلف نقل

شده است.^{۲۴}

امّ سلمه تا دوران امام حسین ۷ به سلامت

زندگی می‌کرد اما مدت کوتاهی پس از شهادت

آن حضرت در مدینه درگذشت. فاصله کوتاه

رحلت این بانوی جلیل‌القدر از شهادت امام

حسین ۷ نیز اخباری که از شدت ناراحتی او

در شهادت امام ۷ گزارش شده است به طوری

به مدینه رفت و مسلمان شد و سه دختر خود را به ازدواج امام علی ۷ و حسین ۷ درآورد.^{۲۵}

رباب به همسری امام حسین ۷ درآمد و در نزد آن حضرت منزلتی عظیم یافت و مورد علاقه زیاد آن حضرت بود. او همراه کاروان حسینی به کربلا رفت پس از شهادت امام حسین ۷ به اسارت برده شد.

رباب در مجلس ابن زیاد بدون واهمه از او سر مقدس امام را برداشت و بوسید و چنین سرود:

واحسینا فلا نسیت حسینا

اقصدته اسنة الاعداء

غادروه بکربلاء صریحاً

لاسقي الغيث بعده کربلاء^{۲۶}

یعنی: وای حسین! من حسین را فراموش نمی‌کنم دشمنان نیزه‌ها بر بدن او زدند. آن‌ها با او نیرنگ کرده و جنازه‌اش را در کربلا روی زمین گذاشتند بعد از او باران زمین کربلا را سیراب نکنند.

او با این سخنان کوتاه به شهادت امام

حسین ۷ اشاره کرده و فجایع امویان را به

تصویر کشید. به گفته منابع او پس از بازگشت

به مدینه یکسال با سختی و اندوه زندگی کرد و

سرانجام از شدت ناراحتی درگذشت.^{۲۷} گفته شده

که بسیاری از بزرگان و اشراف قریش، حتی یزید

از او خواستگاری کردند اما او نپذیرفت و گفت:

لا آتخذ حموا بعد رسول الله ۹ یعنی بعد از

رسول خدا ۹ خویشتان‌دندی قبول نمی‌کنم.

رباب با این رفتار و گفتار خود ضمن زنده نگه

داشتن یاد امام حسین ۷ جریان کربلا و شهادت

امام حسین ۷ را زنده نگه داشته و به کسانی که

در کربلا نبودند عمق فاجعه را نشان داد.

امّ سلمه همسر پیامبر ۹ نیز از بانوان منتسب

به اهل بیت بود، او در روز عاشورا در کربلا نبود،

اما اقدامات و عکس‌العمل او پس از دریافت خبر

شهادت امام حسین ۷ از اهمیت به سزایی

برخوردار است. اگرچه بسیاری از زنان مدینه

پس از دریافت خبر شهادت امام حسین ۷ تنفر

و انزجار خود را از این اقدام بنی‌امیه به نمایش

گذازدند اما رفتار برخی بانوان مانند امّ سلمه از

اهمیت و برجستگی ویژه‌ای برخوردار است.

عاشورا حضور داشت و برخی گفته‌اند: در آن روز پسری به دنیا آورد.^{۲۸}

اگرچه او فرزند طلحه بود اما در گرایش به خاندان پیامبر ۹ و علویان با پدر خود همسویی نداشته و همین باعث ازدواج او با امام حسن ۷ و سپس با حسین بن علی ۷ و حضور او در کربلا است. اگرچه نقش خاصی از او در جریان عاشورا نقل نشده است اما حضور دختر او فاطمه در کنار دیگر بانوان اهل بیت: و خطبه‌ها و سخنان او در کوفه و شام را می‌توان در اثر تربیت صحیح او نقش مادرش در این جریان برشمرد.

ج) پس از واقعه

بسیاری از زنان غیرهاشمی همگام و همپای بانوان اهل بیت: و با پیروی از آن‌ها پس از واقعه عاشورا تلاش فراوانی در تحقق اهداف قیام امام حسین ۷ از خود نشان دادند.

کربلا، کوفه، مدینه و مسیر طولانی حرکت اسیران اهل بیت: شاهد فداکاری این دسته از زنان شجاع شیعه بود که با حمایت از اهل بیت: و نهضت عاشورا نام خود را در اوراق تاریخ ثبت کردند.

برخی از این بانوان در کاروان حسینی از منتسبان به خاندان پیامبر ۹ بودند بعضی از خانواده دوستان و یاران امام علی ۷ در نقاط مختلف و عده‌ای هم زنانی بودند که علیرغم علاقه دوستی به خاندان پیامبر در خانواده‌هایی زندگی می‌کردند که شوهران آنها در صف دشمنان اهل بیت حتی از قاتلان امام حسین ۷ به شمار می‌آمدند اما خود آسیه‌گونه در دفاع از حق و حقیقت کوتاهی نکردند.

۱. منسوبان به اهل بیت:

برخی از بانوان نقش‌آفرین در نهضت حسینی ۷ زنانی بودند که در میان خانواده اهل بیت: زندگی کرده و به دلایلی سببی همانند ازدواج، از منسوبان به این خاندان به شمار می‌آمدند. اما چون از جهت نسبی هاشمی نبودند، در این نوشتار از آنان یاد می‌شود. برجسته‌ترین این افراد را می‌توان رباب همسر امام حسین ۷ و ام سلمه دانست.

رباب دختر امرو القیس بود که در زمان خلیفه دوم

ساکن حلب بود. هنگامی که کاروان اسیران اهل بیت به حلب رسید عبدالله در حالی که به شدت می‌گریست اشعاری درباره شهادت امام حسین ۷ سرود.

دره الصدف دختر او ضمن همدردی با پدرش گفت: پس از شهادت اهل هدایت خبری در زندگی نیست. او تصمیم گرفت تا گروهی تشکیل داده و اسیران اهل بیت و سرهای مقدس شهدا را از دست نیروهای اموی برهاند و با دفن سر مقدس امام حسین ۷ در منزل خود افتخاری ابدی نصیب خود کند.

دره الصدف مردم حلب به ویژه زنان را به یاری طلبید که هفتاد زن با او همراه شده و با پوشیدن لباس رزم به دنبال مأموریت خود رفتند. البته آنها در مقابل سپاه بنی امیه شکست خوردند و دره الصدف در جنگ برای نجات اهل بیت کشته شد.^{۳۹} اما به مردانی که از ترس بنی امیه در مخفیگاه خزیده بودند. نشان داد که باید در برابر ظلم ایستاد.

اگرچه این نخستین قیام دسته‌جمعی زنان در حمایت از نهضت امام حسین ۷ بود اما شاید بتوان رفتار زنان بنی‌اسد را هم به نوعی در این راستا دانست.

زنان بنی‌اسد

گروهی از بنی‌اسد در نزدیکی کربلا زندگی می‌کردند، آن‌ها در جریان عاشورا بی‌طرفی اختیار کرده و از صحنه دوری گزیدند.

پس از شهادت امام حسین ۷ و رفتن سپاهیان عمر بن سعد از کربلا، زنان بنی‌اسد از مردان این طایفه خواستند تا برای دفن اجساد مطهر شهدا اقدام کنند اما گویا مردان قبیله از عواقب این کار و سخت‌گیری این زیاد می‌ترسیدند و لذا در رفتن سستی کردند. بنابراین زنان بنی‌اسد بدون توجه به خطرات احتمالی برای دفن اجساد مطهر شهدا راهی کربلا شدند.

این اقدام زنان باعث شد تا مردان به دنبال آنان روانه شدند و اقدام به دفن شهدا کردند. این اقدام زنان اگر چه مبارزه مسلحانه علیه حاکمان اموی و قاتلان امام حسین ۷ نبود اما به واقع

وقت خود را در مسجد می‌گذراند. هنگامی که سرهای شهدا و اسیران اهل بیت را به کوفه بردند، عبدالله بن زیاد بر فراز منبر کوفه به نکوهش خاندان پیامبر ۹ و امام حسین ۷ پرداخت. در این هنگام عبدالله بن عقیف برخاست و پاسخ یاهو‌گویی‌های او را داد و او را دروغگو و دشمن خدا و پیامبر ۹ خواند. ابن زیاد با عصبانیت دستور داد او را دستگیر کنند اما بستگانش مانع شده او را رها کردند. اما ابن زیاد که خشم سراسر وجودش را گرفته بود نیروهایش را برای دستگیری او فرستاد. آن‌ها با شکستن در خانه عبدالله وارد خانه شدند.

دختر عبدالله پدر را از حضور دشمنان آگاه کرد و سپس شمشیر را به دست او داد و گفت پدر جان کاش مرد بوم و همدوش تو با قاتلان عترت پاک پیامبر ۹ مبارزه می‌کردم.

این دختر در کنار پدر خود حضور داشت و او را از مکان حضور یا مسیر حمله دشمنان آگاه می‌کرد و پدرش با راهنمایی او به دشمنان حمله می‌کرد.^{۴۰} اگرچه سرانجام عبدالله بن عقیف دستگیر و به شهادت رسید اما نکته مهم و موردنظر در این نوشتار، شجاعت و دلاوری دختر او در مقابله با دشمنان اهل بیت بود آن هم در جامعه‌ای که بسیاری از مردان از ترس در پستیوی خزیده و جرأت اظهارنظر نداشتند.

به نقل برخی مورخان، این دختر به جرم یاری پدرش زندانی شد و مدتی در زندان بود تا آنکه به یاری سلیمان بن صرد خزاعی از زندان نجات یافت و بعدها با محمد پسر سلیمان بن صرد ازدواج کرد و دارای فرزندی شد.^{۴۱}

دفاع آن زن از قبیله بکر بن وائل و یا اقدام دختر عبدالله بن عقیف از دی رفتارهای فردی بودند؛ اما گاهی حرکت‌های جمعی هم از جانب برخی زنان صورت می‌گرفت. اقدام زنان بنی‌اسد و حرکت زنان شهر حلب از این دسته بود.

زنان حلب

یکی از زنان شیعی و شیرزنان دوستدار اهل بیت دره الصدف دختر عبدالله بن عمر انصاری بود که پدرش هم از بزرگان شیعه در زمان خود و

که پس از شنیدن خبر شهادت امام ۷ از سخن گفتن باز ماند و از شدت اندوه بی‌هوش بر زمین افتاد،^{۴۲} همه این موارد نشان می‌دهد که او توان تحمل چنین مصیبتی را نداشته، از این رو، در پی این واقعه از شدت اندوه بیمار شده و رحلت کرده است.

۲. زنان قیام‌گر

اگرچه قیام به خون‌خواهی حسین بن علی ۷ غالباً به وسیله مردان صورت گرفته، اما بوده‌اند زنانی که با قدرتی مردانه فراتر از مردان زمان خویش عمل کرده و در راه امام حسین ۷ شمشیر زده و یا مبارزه کرده‌اند. نکته هم آنکه گاهی چنین حرکاتی از میان دشمنان دیده شده است. بنابر گزارش‌های تاریخی نخستین قیام زنان در این راستا در همان روز عاشورا آغاز شد. به گفته برخی راویان، زنی از قبیله بکر بن وائل که همراه شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود با مشاهده حمله لشکریان ابن سعد به خیمه‌ها و زنان و فرزندان حسین ۷ و غارت خیام آن‌ها، شمشیری به دست گرفت و به سوی خیمه‌ها و به دفاع از اهل بیت رفت. او قبیله خود را صدا می‌زد و می‌گفت: ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول خدا را تاراج می‌کنند؟! هیچ فرمانی جز فرمان خداوند نیست به خونخواهی پیامبر برخیزید.^{۴۳}

اگرچه شوهر این زن او را بازگرداند اما نکته مهم حرکت او در آن شرایط و قیام او به خون‌خواهی حسین ۷ است.

دختر عبدالله بن عقیف از دی هم از بانوانی بود که در راه خون‌خواهی حسین و دفاع از آن حضرت متحمل رنج و مشقت‌هایی شد.

عبدالله بن عقیف از دی از نیک‌مردان شیعه کوفه و از جانبازان رکاب امام علی ۷ بود. او در جنگ جمل چشم‌چپ و در صفین هم چشم راست خود را از دست داد. او پس از آن بیشتر



عکس العمل نسبت به جنایت بنی امیه حتی به درون دربار و قصر یزید هم راه یافت. برخی گزارش‌ها از رفتار اعتراض آمیز برخی زنان اموی مانند همسر و کنیز یزید خبر می‌دهند. براساس این اخبار زمانی که سر مقدس امام حسین 7 در مقابل یزید بود و او با چوب دستی بر لبان مبارک امام 7 می‌زد ابوبرزه اسلمی از صحابه رسول خدا 9 ناراحت شد و برخاست و به اعتراض به یزید گفت آیا به لب و دندان حسین چوب می‌زنی؟ مگر نمی‌دانی چوب دستی‌ات را بر جایی می‌زنی که بارها پیامبر 9 آن را بوسیده است. همسر یزید، هند دختر عبدالله بن عامر از اندرون قصر یزید این گفتگو را شنید، به اعتراض بیرون آمد و گفت: آیا این سر حسین 7 پسر فاطمه دختر رسول خداست؛ و به عزاداری و شیون پرداخت. ۳۷ در این باره گزارش‌هایی دیگر هم در منابع متأخر دیده می‌شود. چنان که ابن طلووس می‌گوید کنیزی از درون کاخ یزید با دیدن جسارت او بر لب و دندان امام به اعتراض برخاست و نفرین کرد و گفت: خدا دست و پایت را ببرد چوب بر لب و دندانی می‌زنی که بوسه‌گاه پیامبر 9 بود. ۳۸ بر پایه این گزارش یزید دستور داد تا گردن آن کنیز را زدند.

نتیجه

براساس آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که زنان غیرهاشمی هم سهم بسزایی در نهضت حسینی 7 داشته و در مراحل مختلف قیام نقش آفرینند. بعضی مانند ماریه عبیده ثروت و منزل خود را وقف حرکت حسینی کرده و پایگاهی برای حرکت شیعیان به وجود آوردند که از همان پایگاه مردانی به یاری امام 7 رفتند. برخی همچون دیلم (دلهم) همسر زهیر بن قین در پیوستن همسرش به امام حسین 7 نقش آفرینند، عده‌ای در روز عاشورا همگام و همراه با بانوان اهل بیت: حضور داشتند و بعضی هم بعد از شهادت امام حسین 7 مخالفت خود را با استبداد اموی نشان داده و حرکت‌های اعتراضی شدید خود را به نمایش گذاشتند. بعضی

براساس این گزارش‌ها خولی سر مطهر را در تنور خانه‌اش گذاشت و نزد همسرش رفت. زن از او پرسید چه خبر؟ او گفت ثروت جاودانی را برایت آورده‌ام سر حسین را آورده‌ام. همسر خولی ضمن سرزنش او، با ناراحتی گفت: وای بر تو، مردم طلا و نقره می‌آورند و تو سر فرزند رسول خدا 9 را آورده‌ای؟ به خدا قسم دیگر با تو نخواهم ماند.

از این زن نقل شده که وقتی آن جا را ترک کردم دیدم نوری از تنور به آسمان کشیده شده است. ۳۹ همسر خولی چند سال بعد از شهادت امام حسین 7 این رفتار خود را کامل کرد و زمینه هلاکت خولی را فراهم کرد. زمانی که مختار در کوفه قیام کرد و قاتلان امام حسین 7 را تحت تعقیب قرار داد همسر خولی مخفی‌گاه او را به لشکریان مختار نشان داد و او را دستگیر کردند و کشتند. ۴۰

همسر کعب بن جابر هم چنین رفتاری با شوهرش داشت. کعب بن جابر از سپاهیان عمر بن سعد بود که بریر بن خضیر را به شهادت رساند. وقتی کعب به کوفه بازگشت همسرش به نام نوار او را سرزنش کرد و از او جدا شد. ۴۱ برخی گفته‌اند نوار خواهر او بود شاید علت این اختلاف نام پدر این زن باشد که جابر بود و از آن جا که نام پدر کعب هم جابر است، از این رو برخی او را خواهر کعب پنداشته‌اند.

این زن همسر کعب بوده باشد یا دختر او چندان تفاوتی ندارد مهم حرکت او در مقابله با دشمنان امام حسین 7 است.

همسر مالک بن نسیر هم از زنانی بود که در حمایت از امام حسین 7 در مقابل شوهرش ایستاد. مالک از کسانی بود که در شهادت امام حسین 7 نقش داشت. او بود که با شمشیر بر فرق امام 7 زد به طوری که کلاه آن حضرت پر از خون شد، او کلاه امام 7 را با خود به خانه برد که همسرش گفت: آیا غنیمت فرزند دختر رسول خدا 9 را به خانه آورده‌ای؟ آنگاه او را از خانه بیرون انداخت. ۴۲

حرکتی ضد اموی و مخالفت علنی با حاکمان ظالم کوفه بود و نخستین حرکت گروهی در راستای مخالفت با دستگاه اموی پس از شهادت امام حسین 7 به شمار می‌رود.

زنانی از خانواده دشمنان

اوضاع، سنت‌ها و عرف اجتماعی و شرایط اقتصادی آن زمان، بی‌اختیار بودن زنان در ازدواج انتخاب همسر و نیز مقید نبودن بسیاری از خاندان‌ها و قبایل به ازدواج با افرادی که از نظر اعتقادی با آن‌ها هماهنگ باشند باعث می‌شد تا برخی زنان مؤمنه و دوستدار اهل بیت: با مردانی ازدواج کنند که از نظر فکری، اعتقادی و مذهبی با آن‌ها همسایه نبودند.

اما این نکته باعث نشد تا آن‌ها در برابر جریان ضد دینی حاکم و اقدامات آن‌ها ساکت بمانند عکس العملی نشان ندهند. اینان که آسیه‌گونه با فرعونیان زمان خود زندگی می‌کردند پس از آگاهی از ماجرای عاشورا و شهادت امام حسین 7، خانواده خود را رها کرده و در برابر ظلم ایستاده‌اند.

همسران افرادی مانند خولی، کعب بن جابر، مالک بن نسیر و حتی یکی از همسران یزید از این دسته‌اند.

خولی از کسانی بود که در شهادت امام حسین 7 نقش داشت. او از طرف عمر بن سعد مأموریت یافت تا سر مقدس امام 7 را نزد ابن زیاد ببرد. ۳۰ او به امید کسب جایزه از عبیدالله به سرعت روانه کوفه شد اما چون دیر هنگام به آن جا رسید دارالاماره بسته بود و او ناچار سر مقدس امام 7 را به خانه خود برد.

همسر او که نامش را به اختلاف، نوار ۳ و عیوف ۳۳ گفته‌اند پس از آگاهی از ماجرا خانه را ترک کرد.



امیرالمؤمنین(ع)، «نقش زنان در نهضت عاشورا» و «دیدگاه معصومان درباره حقوق ضعفا در جنگ‌ها».

۲. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۳، ص ۸۷۲ و اعلام النساء، ج. ۵، ص ۹.

۳. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۳، ص ۸۷۲ و ریاحین الشریعه، ج. ۴، ص ۶۲۳.

۴. لہوف، ص ۹۷.

۵. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۶۹۳؛ انساب الاشراف، ج. ۳، ص ۸۷۳ و ارشاد، ص ۱۲۲.

۶. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۹۲۴-۸۳۴؛ مقتل الحسین(ع)، ص ۳۲۱ و الکامل فی التاریخ، ج. ۲، ص ۶۶۵.

۷. لہوف، ص ۵۵۱ و اعیان الشیعه، ص ۹۰۱.

۸. امالی، ص ۷۳۱.

۹. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۹۲۴-۸۳۴ و مقتل الحسین، ص ۳۲۱.

۱۰. مناقب آل ابی طالب، ج. ۴، ص ۳۱۱ و تنقیح المقال، ج. ۳، ص ۷۲۳.

۱۱. مناقب آل ابی طالب، ج. ۳، ص ۳۵۲ و مقتل خوارزمی، ج. ۲، ص ۶۲.

۱۲. مقتل خوارزمی، همان.

۱۳. سوره احزاب(۳۳)، آیه ۳۲.

۱۴. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۴، ص ۲۲۳.

۱۵. الاغانی، ج. ۱۲، ص ۴۲۱.

۱۶. اعلام الوری، ج. ۱، ص ۶۱۴ و معالی السبطين، ج. ۲، ص ۹۱۲.

۱۷. رک. فرسان الہیجا، ج. ۱، ص ۲۴۲-۳۴۲.

۱۸. انساب الاشراف، ج. ۲، ص ۵۱۴ و الاغانی، ج. ۶۱، ص ۱۶۳.

۱۹. ریاحین الشریعه، ج. ۳، ص ۵۱۳.

۲۰. الکامل فی التاریخ، ج. ۲، ص ۹۷۵.

۲۱. تذکرۃ الخواص، ص ۵۶۲.

۲۲. بحارالانوار، ج. ۴۴، ص ۵۲۲-۹۳۲ و امالی صدوق، ص ۲۱.

۲۳. شرح الاخبار، ج. ۳، ص ۱۷۱.

۲۴. طبقات الکبری، ج. ۱، ص ۶۹۴ و البدایة و النہایة، ج. ۸، ص ۱۰۲.

۲۵. ذہبی، سیر اعلام النبلاء، ج. ۲، ص ۲۰۲.

۲۶. لہوف، ص ۷۷۱.

۲۷. لہوف، ص ۷۱۲-۹۱۲ و مقتل خوارزمی.

۲۸. ریاحین الشریعه، ج. ۴، ص ۵۶۳.

۲۹. اعلام النساء المؤمنات، ص ۶۳۳.

۳۰. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۵۵۴ و مقتل مقرر، ص ۹۳.

۳۱. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۴، ص ۶۴۳ و ریاحین الشریعه، ج. ۴، ص ۲۹۲.

۳۲. الکامل فی التاریخ، ج. ۴، ص ۵۲ و اعیان الشیعه، ج. ۱، ص ۲۱۶.

۳۳. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۵۵۴ و مقتل مقرر، ص ۱۹۳.

۳۴. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۹۴۴ و البدایة و النہایة، ج. ۸، ص ۲۹۱ و بحارالانوار، ج. ۵۴، ص ۵۲۱.

۳۵. تاریخ الامم و الملوك، ص ۵۵۴.

۳۶. تاریخ الامم و الملوك، ص ۸۴۴ و الکامل فی التاریخ، ج. ۵، ص ۶۸۱.

۳۷. تاریخ الامم و الملوك، ج. ۵، ص ۵۶۴ و طبقات الکبری، ج. ۵، ص ۴۴.

۳۸. ابن طائوس، همان، ص ۵۳۲.

۱۰. تذکرۃ الخواص، ابن جوزی، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۶ ش.

۱۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبدالله، نجف، مطبعة المرتضویة، ۱۳۵۲ ق.

۱۲. ریاحین الشریعه، محلاتی، ذبیح الله، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸ ش.

۱۳. سیر اعلام النبلاء، ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، تحقیق ابراهیم زبیک، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۰۶ ق.

۱۴. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد (قاضی نعمان)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا.

۱۵. الطبقات الکبری، ابن سعد، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ق.

۱۶. فرسان الہیجا، محلاتی، ذبیح الله، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۹۰ ش.

۱۷. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، عزالدین، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۹ ق.

۱۸. لہوف، ابن طائوس، ترجم علیرضا رجائی تهرانی، چاپ چهاردهم، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۸۸.

۱۹. معالی السبطين، حائری مازندرانی، محمد مهدی، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۱ ش.

۲۰. مقتل خوارزمی، خوارزمی، تحقیق سماوی، چاپ اول، قم، انوار الہدی، ۱۴۱۸ ق.

۲۱. مقتل مقرر، قم، مقرر، عبدالرزاق، مکتبہ بصیرتی، ۱۳۹۴ ق.

۲۲. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق یوسف بقاعی، بیروت، دارالاضواء، بی تا.

پی‌نوشت

۱. استاد حمیدرضا مطهری، دانش آموخته حوزه و دانشگاه بوده و هم‌اکنون مشغول تحصیل در درس خارج حوزه و دانشجوی دکتری می‌باشد. این پژوهشگر و نویسنده در کنار فعالیت‌های آموزشی خود، عمدتاً به تحقیق، تألیف و تدریس اشتغال دارد. از قلم وی تاکنون کتاب «زندہ در سده‌های نخستین اسلامی» نگارش یافته و به چاپ رسیده است و همچنین بیش از ده مقاله پژوهشی در نشریات گوناگون تخصصی و معتبر منتشر شده است. عنوان برخی از مقاله‌های علمی وی بدین قرار است: «بیعت زنان در عصر نبوی»، «سیره نظامی پیامبر(ص)»، «کارکرد بیعت در عصر جاهلی و صدر اسلام»، «امنیت ملی در حکومت

حرکت‌ها گروهی و برخی انفرادی بود.

نخستین حرکت گروهی را زنان بنی‌اسد انجام دادند، آن‌ها پس از آگاهی از وضعیت اجساد شهدا و با توجه به ترس مردان آن‌ها از عکس‌العمل حاکمان اموی برای تدفین شهدا پیش قدم شدند، سپس مردان به دنبال آن‌ها به حرکت درآمدند.

مهم‌ترین حرکت اعتراضی گروهی زنان را در مسیر حرکت اهل‌بیت می‌توان دید آن‌جا که زنان حلب تحت فرمان دره‌الصفد برای نجات اسیران اهل‌بیت به حرکت درآمدند. اگرچه توفیق چندانی نیافتند اما نشان دادند که زنان می‌توانند نقش مهمی داشته باشند.

بعضی از زنان در خانه دشمنان امام زندگی می‌کردند اینان پس از اطلاع از جنایات شوهران خود از آنان جدا شده و حتی برخی از آن‌ها مانند همسر خولی بعدها در جریان قیام مختار با نشان دادن مخفیگاه او زمینه قتل او را فراهم آورد.

کتابنامه

۱. اعلام النساء کحاله، عمر رضا، دمشق، مکتبۃ الهاشمیہ بی تا.

۲. اعلام السوری باعلام الہدی، طبرسی، فضل بن حسن، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتبۃ العلمیہ، الاسلامیہ.

۳. اعیان الشیعه، امین، سید محسن، تحقیق حسن امین، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.

۴. الاغانی، اصفهانی، ابوالفرج، بیروت، دارالثقافہ، بی تا.

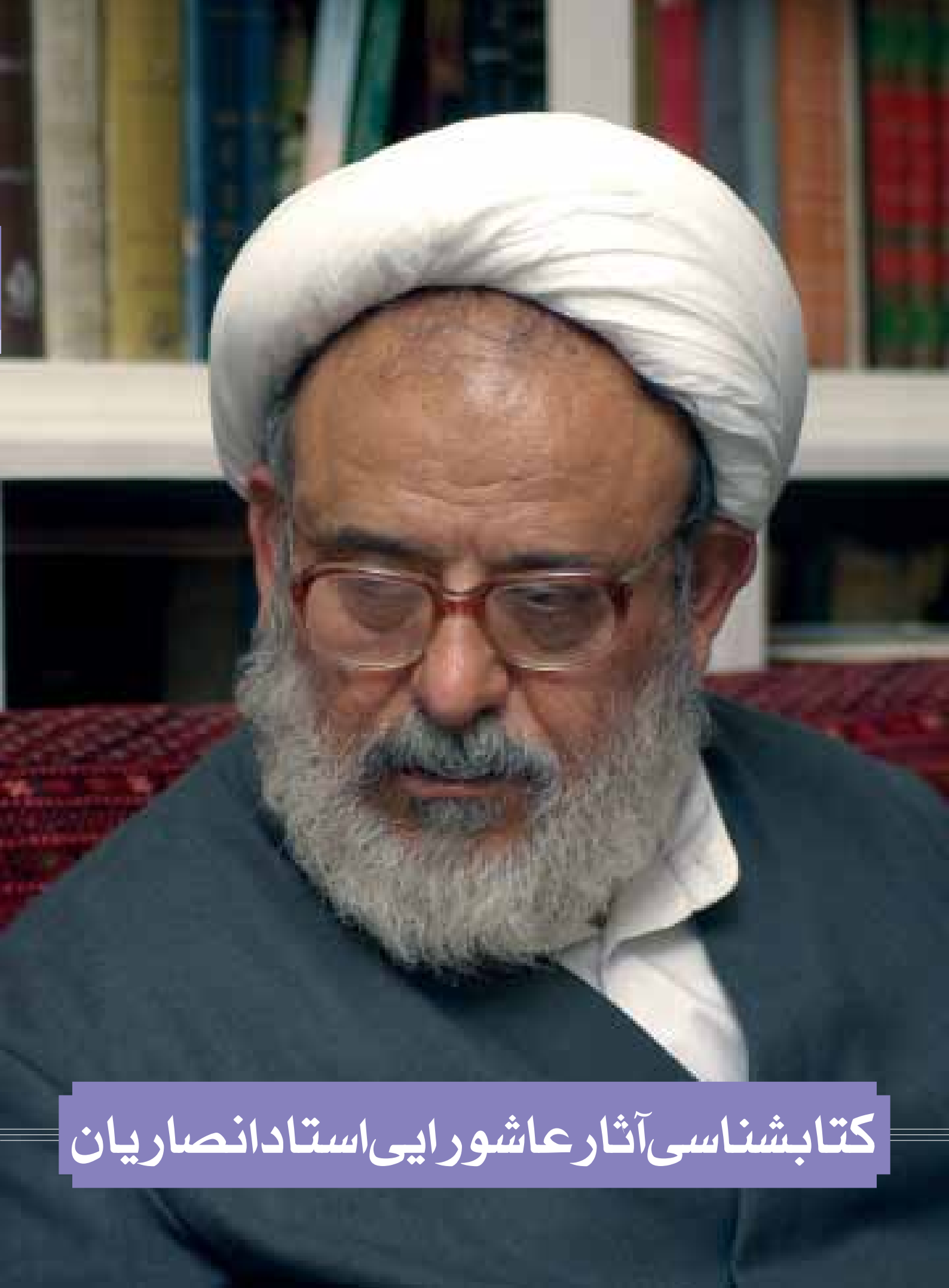
۵. امالی، صدوق، محد بن علی، تهران، کتابخانه اسلامیہ، ۱۴۰۴.

۶. انساب الاشراف، بلاذری، احمد بن یحیی، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ اول، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

۷. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، چاپ دوم، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۸. البدایة و النہایة، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ ق.

۹. تاریخ الامام و الملوك، طبری، محمد بن جریر، بیروت، مؤسسة اعلمی، بی تا.



کتابشناسی آثار عاشورایی استاد انصاریان

اندیشمند محقق حضرت استاد انصاریان در طول عمر بابرکت خویش منشأ آثار علمی و خدمات دینی فراوان بوده اند. با توجه به کثرت اشتغالات و فعالیت های متمم وقت و بی وقفه شان، به عرصه تحقیق و تالیف کتب ارزشمند و تدریس در حوزه علمیه اهتمام فراوانی داشته اند. امروز تعداد ۱۳۲ جلد کتاب در ۷۰ عنوان اعم از تفسیر، ترجمه، عقاید، اخلاق، عرفان و تربیت حاصل مجاهدت علمی و تحقیقی معظم له می باشد که به مشتاقان علوم و معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) عرضه شده است. آن چه در پی می آید تنها معرفی آثار عاشورایی ایشان است.

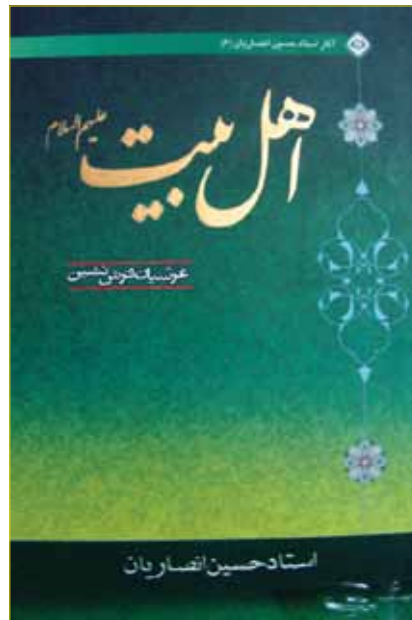
کشتی نجات

ویژنامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۹۹ آذرماه ۱۳۹۰

اهل بیت 7 عرشیان فرش نشین



بیت علیهم السلام، به بحث در باره مصداق و مفهوم اهل بیت و آیات و روایات در این زمینه و لزوم شناخت آنان پرداخته است. در بخش دوم از جایگاه اهل بیت علیهم السلام در کتاب ادیان آسمانی دیگر و شخصیت پیامبر و اهل بیت در قرآن، تورات و انجیل سخن رفته است. بخش سوم، مربوط به دیدگاه های عارفان بزرگ در بیان مقامات و مناقب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. در بخش چهارم با عنوان فرهنگ اهل بیت، گزیده هایی از ویژگی ها و سجایای اخلاقی معصومان بازگو شده است. نویسنده در آخرین بخش با عنوان پیروان اهل بیت ویژگی پیروان آنان و روش پیروی را با بهره گیری از آیات و روایات برشمرده است. وی در سراسر کتاب به مناسبت به نقل داستان هایی در موضوع می پردازد. این کتاب به زبان های عربی، اردو، ترکی آذری، ترکی استانبولی، انگلیسی، فرانسه و اندونزیایی ترجمه شده است.

استاد حسین انصاریان، ویرایش و تحقیق: آرش مردانی پور، محمد جواد صابریان، قم، انتشارات دارالعرفان، چاپ اول، ۱۳۸۳، ۷۴۲ صفحه
در این اثر یک دوره معارف و فضایل اهل بیت علیهم السلام، دلایل و مبانی امامت و عظمت آن ها با تکیه بر آیات و روایات ارائه شده است. نویسنده مستندات زیادی از منابع روایی شیعه و اهل سنت در باره مفهوم و مصداق اهل بیت علیهم السلام، امامت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او و داستان هایی از ایثار و شجاعت، سخاوت، صبر، حلم و خداپرستی و معنویت، عصمت، زهد و ایمان ائمه اطهار علیهم السلام نقل کرده و به توضیح و تبیین آن ها پرداخته است. ضمن این که شرحی اجمالی از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام و سیره و رفتار مبارزات آن ها و گزیده ای از سخنان و حکمت های آن ها در این کتاب آمده است. کتاب در پنج بخش سامان یافته است. در بخش نخست با عنوان شخصیت اهل

کشتی نجات

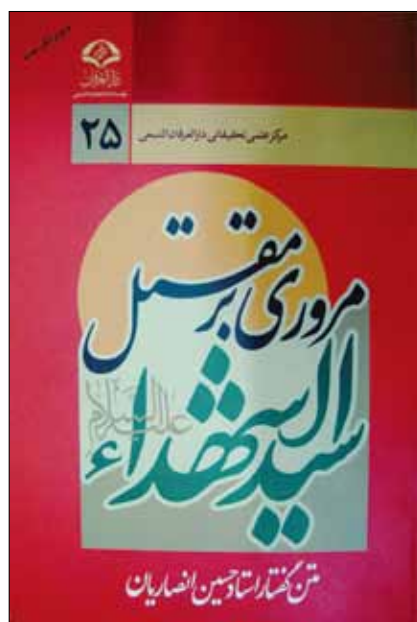
ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۱۰۰

آذرماه ۱۳۹۰

مقتل سیدالشهدا ۷



السلام برای رفتن به میدان و چگونگی شهادت ایشان، به میدان رفتن حضرت علی اکبر علیه السلام و شهادت ایشان، شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام، شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام، به میدان رفتن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و شهادت ایشان، بازگشت ذوالجناح به خیمه ها، وقایع شام عاشورا و آتش زدن خیمه ها، اسارت حضرت زینب علیها السلام و اهل بیت امام حسین و حرکت آنان به شهر کوفه، مجلس ابن زیاد لعنه الله علیه، در دیر راهب نصرانی بین مسیر کوفه و شام، ورود کاروان اسرا به شهر شام، چگونگی شهادت حضرت رقیه علیها السلام، بازگشت اهل بیت علیه السلام به کربلا در روز اربعین، بازگشت اهل بیت به مدینه النبی صلی الله علیه و اله.

استاد حسین انصاریان، قم، مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی، چاپ دوم، ۱۳۹۰، ۱۵۸ صفحه، رقعی
مروری بر مقتل حضرت سید الشهداء علیه السلام و بر گرفته از متن گفتار های حضرت استاد انصاریان است. در این کتاب به تفصیل و در ضمن جلسات مختلف به موضوعات ذیل پرداخته شده است: شان و شخصیت امام حسین و اهل بیت علیهم السلام و اهمیت روضه و گریه برای امام حسین علیه السلام، سفر حضرت مسلم بن عقیل به شهر کوفه و شهادت ایشان، ورود حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران و اهل بیت به سرزمین کربلا، وقایع شب عاشورا، شهادت حضرت مسلم بن عوسجه، شهادت حضرت حبیب بن مظاهر، پیوستن حضرت حر به کاروان حسینی و توبه کردن او و چگونگی شهادت ایشان، اجازه گرفتن حضرت قاسم علیه

کشتی نجات

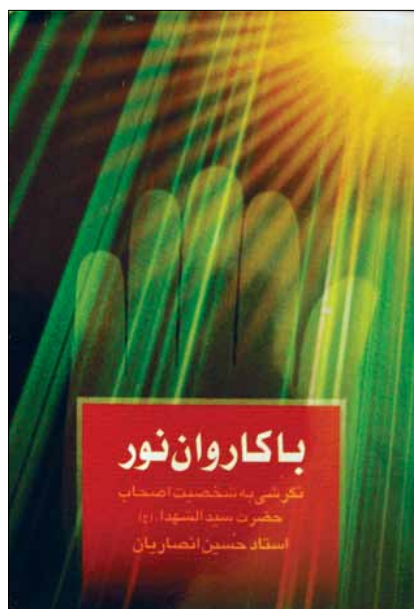
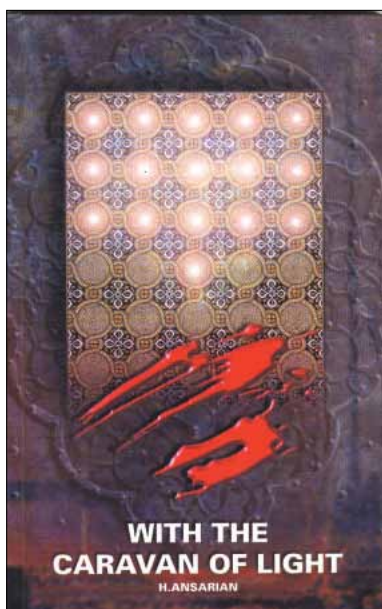
ویژنامه صبح‌ده‌فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰

با کاروان نور؛

نگرشی به شخصیت اصحاب سیدالشهداء 7



شرحی از زندگی ۲۰ تن از یاران آن حضرت، همراه با حکایتی از آن در واقعه کربلا، آورده شده است. این اشخاص عبارت‌اند از: یزید بن ثبیط عبقسی، عابس بن شیبب شاکری، ابوئمامه صائری، فرزند برادر حذیفه بن اسید غفاری، ابوالحتوف بن حرث و سعد بن حرث، اسلم بن عمرو، وهب بن وهب، جابر بن حجاج، جابر بن عروه غفاری، جناده به حرث انصاری، حبیب بن مظاهر اسدی، حنظله بن اسعد شباسی، مردی با بصیرت از قبیله خزیمه، سعید بن عبدالله حنفی، سوید بن عمرو، عبدالله بن عمیر، مالک بن عبد‌وسیف بن حارث، مسلم بن عوسجه، هفهاف بن مهند راسبی، قمر بنی‌هاشم. مؤلف در بخش پایانی این کتاب حکایات و داستان‌های شگفت‌انگیزی درباره واقعه کربلا از زبان فقیهان و محدثان با استناد به منابع تاریخی و روایی فراهم آمده است. قابل ذکر است که این کتاب، به انگلیسی هم ترجمه شده است.

استاد حسین انصاریان، ویراسته‌ی: محمد جواد صابریان، قم، انتشارات دارالعرفان، چاپ اول، ۱۳۸۲، ۱۸۰ صفحه، رقعی
نگارنده با هدف آشنایی خوانندگان با اوصاف و حالات یاران امام حسین 7 این اثر را فراهم آورده است. وی معتقد است حماسه بزرگ و بی‌مانند عاشورا اصل فداکاری‌ها و جانفشانی‌های مؤمنان و عاشقان تربیت یافته مکتب رسالت است. نویسنده کوشیده است تصویری درخشان و روشن از این شهیدان ملکوتی ترسیم کند. او نخست، ضمن اشاره روحانی و عرفانی به این رخداد بزرگ به مطالعه و بررسی مکاشفه امام حسین 7، نظریات امام علی 7 در قسمتی از خطبه ۱۳۳ نهج‌البلاغه و توصیف آسمانیان و زمینیان، بصیرت و معرفت اصحاب حسین بن علی 7 و نیز آراء و اقوال دیگر عالمان و محدثان درباره این رویداد استثنایی می‌پردازد. در این نوشتار، علاوه بر توصیف شخصیت و فضایل امام حسین 7،

چشمه سار عشق؛ هزار شعر در شخصیت ملکوتی حضرت سیدالشهدا 7



استاد حسین انصاریان، قم، نشر دار الصادقین، چاپ اول، ۱۳۷۷، ۲۰۹ صفحه، وزیری.

در این کتاب روایات و اشعاری در مدح، فضائل و رثای امام حسین 7 در واقعه کربلا ذکر شده است. نگارنده سعی کرده است روایاتی از پیامبر اکرم 9 و سایر امامان: که در رابطه با امام حسین و فضیلت گریه بر مصائب آن حضرت و همچنین زیارت وارده را نقل نموده و درباره هر یک از آن ها توضیحات مختصری ارائه نماید. در احادیث نقل شده ابعاد مختلفی از شخصیت امام حسین 7 و جایگاه منحصر به فرد آن در آخرت بیان شده است. نگارنده به اهمیت و آثار محبت امام حسین 7 و فضیلت گریستن و عزاداری بر آن حضرت اشاره نموده و پاداش این محبت و سوگواری

را رضوان الهی و رسیدن به بهشت موعود عنوان می کند. وی همچنین اشعاری را که خود در مدح و رثای امام حسین 7 و واقعه عاشورا سروده است در لابلای این روایات درج نموده است. در این اشعار ابعاد غم و مصیبت امام حسین 7 و داستان اسیری خاندان آن حضرت بویژه حضرت زینب 3 منعکس شده و اوج مظلومیت آن حضرت به تصویر کشیده شده است. منبع نقل روایات درباره امام حسین 7 کتاب های معتبری مانند احقاق الحق، ینابیع الموده، موسوعه کلمات الامام حسین 7، البكاء للحسین و کامل الزیارات است که در آن ها آداب و آثار عجیب زیارت امام حسین 7 ذکر شده است.

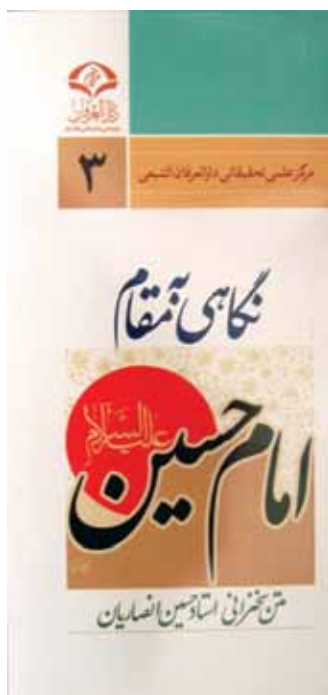
کشتی نجات

ویژه نامه صبح ده فاول محرم

محررم ۱۴۳۳

آذرماه ۱۳۹۰ ۱۰۳

نگاهی به مقام امام حسین 7



طبق روایتی از پیامبر اکرم 9 اظهار داشتند که هیچ قلم و مرکبی برتر از خون حسین 7 نیست و علت این که امام زمان 7 خون حسین 7 را خون زنده می‌نامد این است که این خون همواره منشأ آثار و برکات فراوانی برای احیای دین اسلام بوده است. در ادامه به تفسیر روایات معروف نبوی 9 در مورد امام حسین 7 مبنی بر این که حسین منی و أنا من حسین 7 پرداخته شده و ابعاد مختلف شخصیت امام حسین 7 با توجه به همین روایت بررسی گردیده است. در پایان کتاب به اهمیت زیارت قبر امام حسین 7 اشاره شده و موقعیت امام حسین 7 در قیامت و توجه خاص آن امام 7 به زائران و سوگواران خویش به تصویر کشیده شده و حکایاتی عجیب در این باب ذکر می‌شود.

استاد حسین انصاریان، قم، مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، چاپ اول، ۱۳۸۸، ۳۵ صفحه، پالتویی

بررسی ویژگی‌های امام حسین 7 و فضایل آن حضرت در آیات و روایات است. این کتاب که متن یکی از سخنرانی‌های استاد حسین انصاریان است به بحث درباره ابعاد شخصیت و عظمت امام حسین 7 پرداخته و فضایل آن امام معصوم: به ویژه فضیلت زیارت آن حضرت را بیان می‌نماید. در ابتدای کتاب تعابیر مختلف امام عصر 7 در مورد امام حسین 7 و قیام ایشان مبنی بر این که آن حضرت با شهادت خویش همه انسان‌ها را از ظلم و تاریکی به نور و روشنایی دعوت کرده است و همچنین عظمت قیام امام حسین 7 و جایگاه ویژه او نزد خداوند بیان گردیده است. نویسنده بر

نگاهی به مقام قمر بنی هاشم 7



اگر عقل انسان را از او بگیرند او دیگر هیچ تکلیفی در این دنیا نخواهد داشت. در بخش دیگری از کتاب نویسنده به قدرت بکارگیری از نیروهای طبیعت و تسخیر سایر موجودات توسط انسان پرداخته و برتری انسان بر سایر موجودات را تصویر نموده است. در ادامه نعمت‌های پاکی را که خداوند به انسان ارزانی داشته است از منظر قرآنی بررسی نموده و فضیلت انسان را از این جهت نیز بر سایر موجودات را تبیین نموده و نعمت‌های خداوند به انسان‌ها را منحصر به فرد ارزیابی کرده است. وی به لزوم پرهیز از خباثت و استفاده از نعمت‌های طیب و پاک نیز اشاره نموده و این مباحث را به عنوان مقدمه بحث روز تاسوعا یعنی روزی که متعلق به حضرت ابوالفضل العباس است قرار داده و به بیان فضایل و مقامات معنوی آن حضرت پرداخته و مقام ایشان را از زبان امام حسین 7 توصیف کرده و مقام امام علی 7 و منزلت ایشان را نیز نزد پیامبر اسلام 9 بیان نموده است.

حسین انصاریان، قم، انتشارات، دارالعرفان، چاپ اول، ۱۳۸۸، ۳۶ صفحه، پالتویی. پژوهشی درباره مقام معنوی حضرت ابوالفضل العباس 7 با توجه به آیات و روایات است. کتاب حاضر متن یکی از سخنرانی‌های استاد حسین انصاریان است که در آن ضمن بیان کلیاتی از قرآن و روایات درباره مقام انسان و ابعاد وجودی او به بحث درباره کرامات و مقام حضرت ابوالفضل العباس پرداخته شده است. نگارنده با توجه به آیه ۷۰ از سوره اسراء (بنی اسرائیل) به بحث درباره کرامت انسان و ارزش او در مقابل سایر موجودات پرداخته و هندسه وجودی انسان و گرمی داشتن آدم و ذریه او توسط خداوند متعال را بررسی نموده است. وی به ارزش عقل انسان اشاره نموده و شقاوت انسان را در گرو آن و ارزش انسان را نیز به عقل و معرفت او دانسته است. از نظر وی قرآن کریم و روایات معصومین ملاک همه ارزش‌های انسانی را عقل انسانی معرفی کرده و درجات بهشت را نیز به میزان بهره‌گیری افراد از عقل سلیم عنوان نموده‌اند. بطوری که

کشتی نجات

ویژنامه صبح ده فاول محرم

محرم ۱۴۳۳

۱۰۵ آذرماه ۱۳۹۰

نگاهی به مقام حضرت زینب علیها السلام



قرار می‌گیرد. در بخش دیگر کتاب به صبر والای حضرت زینب 3 و دانش فراوان ایشان اشاره شده و از لحاظ علمی، عبادی و اخلاقی، حضرت زینب 3، شخصیتی در اوج کمال توصیف گردیده است. احاطه حضرت زینب 3 به تفسیر و علوم قرآنی و فقه و نیز برگزاری جلسات تفسیر و تبیین احکام توسط آن حضرت در بخش‌های بعدی کتاب بیان می‌شود. نویسنده نقش بی‌بدیل حضرت زینب 3 را در سرانجام رساندن پیام واقعه عاشورا تبیین نموده و سخت‌ترین و مهم‌ترین مرحله از این قیام جاودانی را متوجه آن حضرت دانسته است. خطبه‌های حضرت زینب 3 در کوفه و شام و افشاگری ایشان از دستگاه ظلم بنی‌امیه و ارسال پیام کربلا به گوش همگان از مباحث پایانی این کتاب است.

استاد حسین انصاریان، قم، انتشارات دارالعرفان، چاپ اول، ۱۳۸۸، ۳۶ صفحه، پالتویی.

بررسی اوصاف و ویژگی‌های حضرت زینب 3 با توجه به قیام کربلاست. کتاب حاضر که برگرفته از متن یکی از سخنرانی‌های استاد حسین انصاریان است به بحث درباره جنبه‌های مختلف مقام و شخصیت حضرت زینب کبری 3 از جمله دانش و حماسه بزرگ ایشان پس از واقعه عاشورا می‌پردازد. در ابتدای کتاب با توجه به قانون وراثت، انتقال اوصاف والدین به فرزندان مورد بررسی قرار گرفته و انتقال اوصاف حضرت فاطمه 3 مانند عفت، پاکدامنی و تقوی به حضرت زینب 3 و همچنین انتقال شجاعت در عمل و فصاحت در سخن از علی 7 به آن حضرت مورد تجزیه و تحلیل



زیارت وارث

السلام عليك يا وارث آدم جفوه الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله
السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كلم الله
السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله
السلام عليك يا وارث امير المؤمنين عليه السلام السلام عليك يا ابن محمد
الخطابي السلام عليك يا ابن علي المرتضى السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء
السلام عليك يا ابن عبد الله العكبري السلام عليك يا **الله** والله ناره
والوتر الموثور الشهد لك قد اقممت الصلوة واقيمت الزكوة وامرت بالمعروف
ونهيته عن المنكر واطعت الله ورسوله حتى اتيك اليقين فلعن الله امته فقلت
ولعن الله امته ظلمات ولعن الله امته سمعت بذلك فوضعت يدي باموالى **يا ابا عبد الله**
اشهد انك كنت نوراً في الاصلاب الشاخصة والارحام الطاهرة لم تجعل
الجاهلية بانحائها ولم تلبسك من مدحقات زياها واشهد انك من دعائم الدين
واركان المؤمنين واشهد انك الامام البر الذي الرضى الزكي الهادي المهدي واشهد ان
الانصاف من ولدك كلمته الثقوى واعلام الهدى والعروة الوثقى والحمد على اهل
الدنيا واشهد الله وملائكته والي انه ورسوله اني بكم مؤمن وبابائكم مؤمن
بشرايع ديني وخواتيم عملي وقلبي فقلبك سلم وامري لا مركب مشع صلوات الله
عليكم وعلى ازواجكم وعلى اجسادكم وعلى انفسكم وعلى شهودكم وعلى
غائبكم وعلى ظاهركم وعلى باطنكم.

السَّلامُ عَلَى الْحُسَيْنِ
وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
وَعَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ
وَعَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ

سَلامٌ بِرَحْمَةِ
شَهِيدِ

الحسين

مصباح الهدى وسفينة النجاة

هذا كتاب من جواهر الهدى وسفينة النجاة

ويزيد من كتابه في سنة ١٢٩٠